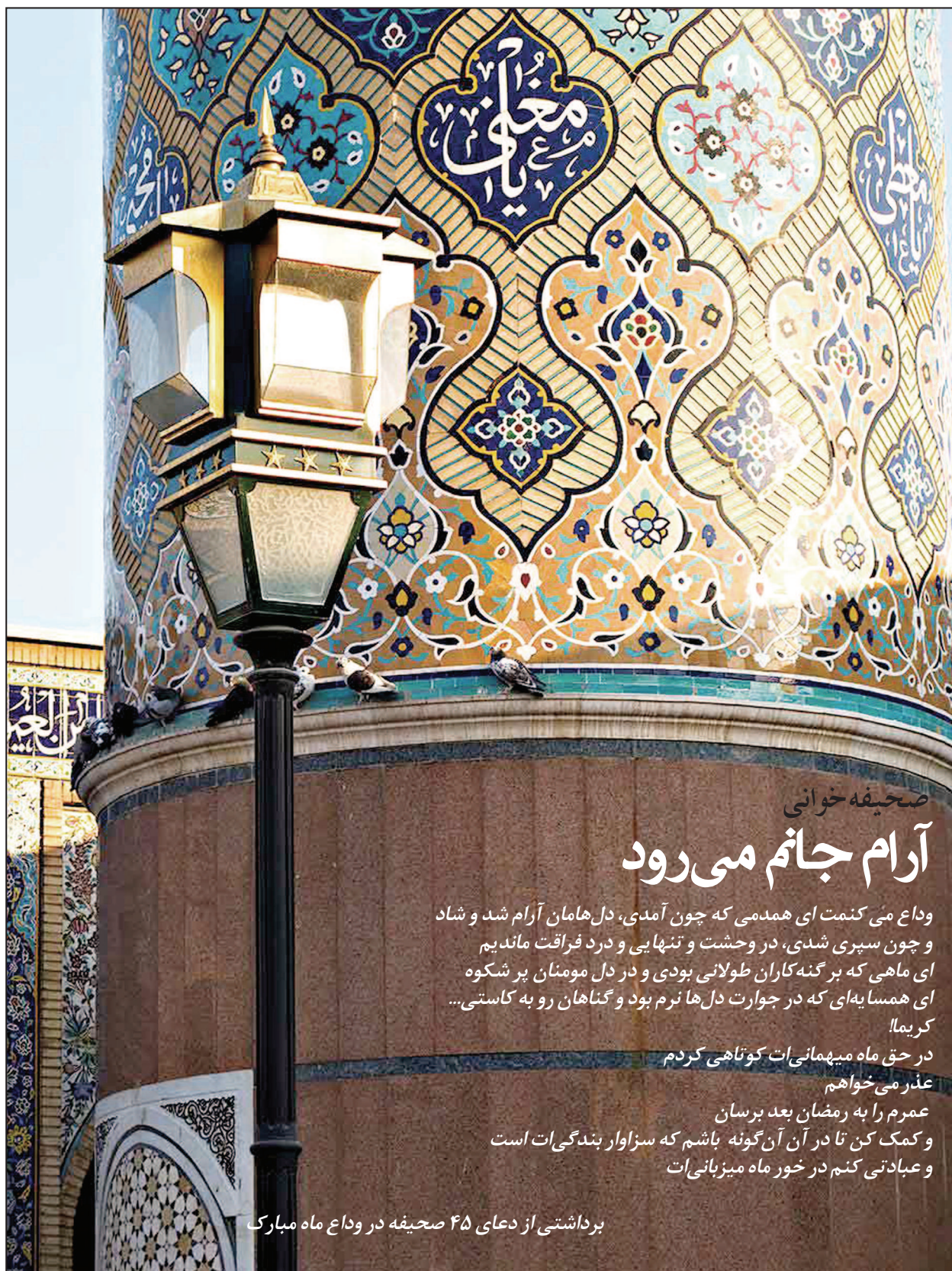




صحیفه خوانی

آرام جانم می رود

وداع می کنمت ای همدمی که چون آمدی، دل هامان آرام شد و شاد
و چون سپری شدی، در وحشت و تنهایی و درد فراق ماندیم
ای ماهی که بر گنه کاران طولانی بودی و در دل مومنان پر شکوه
ای همسایه ای که در جوارت دل ها نرم بود و گناهان رو به کاستی...
کریم!

در حق ماه میهمانی ات کوتاهی کردم
عذر می خواهم

عمرم را به رمضان بعد برسان
و کمک کن تا در آن آن گونه باشم که سزاوار بندگی ات است
و عبادتی کنم در خور ماه میزبانی ات

برداشتی از دعای ۴۵ صحیفه در وداع ماه مبارک

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

محمد رضا انری

جانشین مدیر مسئول و سردبیر:

مهدی خداجویان

معاون سردبیر:

عطاء الله اسماعیلی

مدیر هنری:

کامران مهرزاده

تحریریه:

حمید محمدی محمدی، هیأت

زینب السادات شاه صاحبی زینبیه

راحله شاکر، فرهنگ

محمد رسولی، متین انصاری،

ریحانه فدایی، حسن صدراپی

عارف، سمیه وظیفه خواه

محسن قزلی، وحیده محمد طاهری

صفحه آرا: محمد عاشق

امور اجرایی تحریریه: فاطمه بوجار

عکس: حسین موسوی قزاق، مهدی

زعیمی و مهدی رضایی مهر

و محمد حسین صالحی آرا

مالی: رسول کریمی

هماهنگی: محمد علی خطیب

روابط عمومی: محمد جواد رزاقی

پشتیبانی: امید مقتصدی

بازرگانی: حسین دوست محمدی

با تشکر از:

محمود عبدالحسینی،

حجت الاسلام حسین فتاحی، مهدی

زنگنه، حجت الاسلام مرتضی وافی

چاپ: رواق

توزیع: نشر گستر امروز

خبریه

رمضان ۱۴۳۳
مرداد ۱۳۹۱



تعطیلی بعد از ۱۰۰ سالگی

اصلی ترین هیأت جامعه
مداحان تهران امسال
برنامه ماه رمضان ندارد

گفت و گو با دکتر حسن خجسته
در باره جایگاه زن در دین و ساختار
اجتماعی



چند دهه دعا و مناجات خوانی در
تهران در گفت و گو با حاج ماشاء الله
عابدی



خمیه یاد تو بهشت من است

بجاس حضرت سید الشهدا خوش آمدید

بسم الله

۴ یادداشت سردبیر

قاب خمیه

۶ گالری جهان اسلام

یکی از هزار نام خدا

۱۲ نگاهی به برخی رویدادهای
تاریخی ماه مبارک رمضان

خبر

۱۴ گزیده اخبار مربوط به جهان
اسلام و اتفاقات پیرامون آن

هیأت

۱۸ تعطیلی بعد از ۱۰۰ سالگی

اصلی ترین هیأت جامعه مداحان
تهران امسال برنامه ماه رمضان
ندارد

۲۲ کسی حریف منبر نمی شود

این روزها پای منبر حجت
الاسلام دکتر ناصر رفیعی
حسابی شلوغ است

۲۸ نشان خادمی روی سینه مردی که

بازیگر نبود

مردم، حاج علی نکویی را
با سخاوتمندی چشم هایش
می شناختند

۳۴ قدیمی ها با صفت تیر بودند

چند کلمه اختلاط با حاج

علی اصغر احمدی، پیر غلام
اهل بیت

موضوع ویژه

۴۲ چک‌های ابرهای عرش

یادداشتی از
سید محمد سادات اخوی

۴۶ با کاروان شب

مختصری در باره مناجات خوانی،
از حجره تا رادیو، از رادیو تا
مسجد

۵۰ میراث شیخ زاهد

چند دهه دعا و مناجات خوانی
در تهران در گفت و گو با حاج
ماشاء الله عابدی

۵۴ پیر مناجاتیان

هنوز صدای حزن انگیز سید علی
آقای میرهادی از مسجد
امین الدوله شنیده می شود
اللهم انی اسألك...

۵۶ صدای موسوی قهار روزانه دهها
بار از شبکه های مختلف رسانه
ملی شنیده می شود

۵۸ دعا کردن فرمول دارد

فرهنگ دعا در بیان و دیدگاه
حاج علیرضا بکایی

قرآن

۶۶ نمایشگاه قرآن یا نفر تجگاه

معنوی؟

گشت و گذار در نمایشگاهی که
حالا ۲۰ ساله شده است

۷۰ بعضی ها غلط ترجمه می کنند

ابوالفضل بهرام پور از ترجمه های
قرآن می گوید

۷۴ مرید نیمه راه

مروری بر روایت سرکشی انسان
در سرخوشی

۷۶ جواب حاج ایرج را چطور بدیم؟

یک شب در جلسه قرآن امین
پویا که حالا نفر دوم مسابقات
مالزی شده است

نشانی: خیابان سمیه / نرسیده به خیابان
استاد نجات‌اللهی / پلاک ۲۴۱ / طبقه چهارم
تلفن: ۸۸۹۳۴۹۷۰ - ۷۳
صندوق پستی: ۱۵۸۱۵ - ۱۹۴۱

خیمه در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد است.
برگشت دادن مطالب رسالی امکان پذیر نیست.

پيامك فرستيد ۳۰۰۶۹۶۱

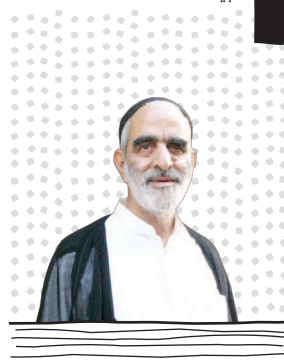
info@kheimeh.com



همه چیز درباره کتاب مذهبی
بچه‌ها، در گفت و گو با حسین
فتاحی



چند کلمه اختلاط با حاج
علی اصغر احمدی، پیر غلام اهل
بیت



فرهنگ دعا در بیان و دیدگاه حاج
علیرضا کبایی



مهرت ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای را شب و روز | پای بوسیت سرنوشت من است

صفحات آخر

۱۲۴ چیزی به نام برنامه ریزی
ته مقاله

زنبیه

۱۱۴ مساله زن برای جمهوری
اسلامی فرصت است، نه تهدید
گفت و گو با دکتر حسن خجسته
در باره جایگاه زن در دین و
ساختار اجتماعی

۱۱۸ اینجا به کسی مدرک نمی دهند
گزارشی از یک حوزه علمیه که
میان دانشجوها، هواخواهان
زیادی دارد

۱۲۰ بزرگترین مانع از دواج!
دکتر بانکی پور می گوید ارتباط
دختر و پسر به ازدواج آسیب
می زند، چه ارتباط سالم باشد،
چه ناسالم!

فرهنگ

۹۶ «بسم الله» حکایت غریبی دارد
پای صحبت های استاد جواد
صادقی تهرانی، نقاشی - خط
نویسی که مشق «اسماء الله» را
دوست دارد

۱۰۰ اقتصاد قرآنی را دریابید
گفتاری در بیان جامعیت و
فرا زمانی بودن قصه های قرآنی

۱۰۴ این اجناس برای فروش است،
نه خرید!
آرزوهای بر باد رفته یک مادر که
می خواست بچه اش کتابخوان شود

۱۰۶ هیچ کودکی به پیامبر شک
نمی کند
همه چیز درباره کتاب مذهبی
بچه‌ها، در گفت و گو با حسین
فتاحی

۸۶ تصویرگر مذهبی باید جسور
باشد
چرا بیشتر کتاب های مذهبی
کودکان، تصویر های خوبی
ندارند؟

اهل بیت علیهم السلام

۸۰ توبیا باقی اش با من
سوال و جواب هایی درباره شب
قدر و اتفاقات و آداب آن

۸۴ طالب حق ره به خطا نمی برد
بازخوانی فراز چهارم نامه
سی و یکم نهج البلاغه

۸۶ جنس قلابی جواب نمی دهد
دکتر همایون معتقد است
که جامعه آگاه اسیر مدعیان
دروغین نمی شود

۹۲ کریمانه ترین آیه قرآن
مروری کوتاه بر بخش هایی از
زندگی امام حسن مجتبی علیه
السلام



صورت ما را به سمت کربلا باید کشید*



مهدی خداجویان

شماره گذشته مجله گزارشی از مراسم دهمین سال انتشار خیمه منتشر شد و این شماره که مقابل شماست نودمین شماره را بر پیشانی خود دارد. دهمین سال و نودمین شماره را بهانه‌ای کردم برای نگاهی دوباره به جریان رسانه‌ای دینی و علی‌الخصوص حسینی در این روزهایی که تب رسانه همه ما را در خود گرفته و هر کسی سعی می‌کند به نوعی حضور خود را در این فضا تثبیت کند و متأسفانه در این آشفته بازار کمتر رسانه‌ای را می‌توان یافت که در دین و دغدغه دینی دلیل حضورش در فضای اطلاع رسانی باشد.

سال‌های بعد از انقلاب اسلامی به دلیل شکل‌گیری نهضت دینی، تا مدت‌ها در زیر و بم مسایل جاری فردی و اجتماعی و البته سیاسی و فرهنگی، دین جریان داشت و بعد با وقوع دفاع مقدس ۸ ساله این جریان تا اواخر دهه شصت نیز ادامه داشت. با شروع دوران سازندگی و سپس دوران اصلاحات، مدیریت اجرایی کشور به سمت رسیدگی به امور دنیایی کشور حرکت کرد - که البته اگر در چارچوب خدمت‌گزاری به ملت و مردم باشد بسیار نیکو و پسندیده است. چنان که در بسیاری مواقع چنین بود و شد. - آنچه در این میان شکل گرفت نگاه برخی بود که کم‌کم تغییر می‌کرد و تصور جدایی دین از سیاست، اقتصاد، معیشت و دیگر شئون زندگیشان رخ می‌نمود. چنان این تصور جلو رفت که طی سال‌های اخیر بعضی ضمن‌ادای احترام، دین را کاملاً دستورالعمل فردی برای رسیدن شخص به سعادت می‌دانند و شانی در امور اجتماعی برای دین و دستورات دینی قایل نمی‌شوند؛ مگر در زمان امام معصوم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف. البته اگر می‌توانستند چنین

شانی را نیز منکر می‌شدند.

باری با رسوخ تصویری چنین در میان برخی از مدیران، مسیر حرکت فرهنگی نیز تغییر کرد و همانگونه که سازمان‌ها و ادارات دولتی و نیمه دولتی در راستای خدمت‌گذاری بیشتر! تمایل به ساخت و ساز نوین و انتقال به ساختمان‌های شیک و مدرن پیدا کردند و مدیران از اتاق‌های و ساختمان‌های لوکسشان بیرون نرفتند مگر با خودروهای آخرین مدل و گرانیقیمتشان؛ فرهنگ نیز مدرن و شیک شد.

همینجا عرض کنم که معتقدم "ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده"، خداوند متعال دوست دارد که اثر نعمتش را بر بنده خود ببیند. اما نعمت! احتمالاً نعمت، برای مدیران در حکومت اسلامی خدمت‌گزاری خلق خدا است و اثرش افتادگی و خدمت بیشتر است و نه تجمل و غیره... بگذریم.

عرض شد که تغییر نگاه کم‌کم به مدیریت فرهنگی هم رسید و در نتیجه فرهنگ هم ادبیاتی نوین در روند مدیریتی این روزگار پیدا کرد. رسانه‌ها هم که از این قاعده مستثنی نبوده و نیستند. ظهور مجلات متعدد سبک زندگی برگرفته از lifestyle های وارداتی، و البته صفحات داخلی نشریات گوناگون و آثار تولید شده در فضای چند رسانه‌ای‌ها، گوشه‌ای از حرکت رسانه‌ها به سمت تجمل‌گرایی و رسیدن احتمالی به زندگی ایده‌آل و زندگی برتر و موفقیت بیشتر است. حرکتی که مشخص نیست نهایتاً به زندگی برتر و ایده‌آل ختم شود؛ ولی حتماً برای کسانی که دست در آتش این رسانه‌ها دارند اسباب موفقیت خواهد بود.

با این تعریف بسیاری از رسانه‌ها هم تبدیل به کالای شیک مدیریتی شدند و این روزها کمتر سازمان و

سالار شهیدان از چشم ناظم و مدیر هیات به دور نمی‌ماند. با همین نگاه رسانه حسینی وظیفه دارد ضمن اکرام تمام دوست‌داران آل الله علیهم السلام، به وظیفه پاسبانی خود نیز عمل کند و در مسیر بزرگداشت شعائر الهی از کوچکترین خلل و اشتباهی چشم‌پوشی نکند. رسانه‌ای که خود را نه در میان کاغذها و نه در میان صفحات الکترونیکی و نه در هیچ جای و جایگاه پیام‌رسانی نوین و سنتی محصور نمی‌بیند و بلکه شان و مقامش را خدمت و نوکری اربابش می‌داند، تنها یک پیغام‌بر نیست که با محتوای پیامش کاری نداشته باشد. اصل اینجا همان محتواست و این رسانه خود تبدیل به مجلس حضرت سیدالشهدا علیه السلام خواهد شد. اینجا جاست که گاه باید برای حفظ حریم و حرمت صاحب پیام، تذکری داد و تلنگری زد.

چنان که ذکر شد، رسانه دینی و حسینی هم می‌تواند مانند دیگر ابزار پیام‌رسانی کاری بابهشت و جهنم دیگران نداشته باشد و تنها به وظیفه آگاهی بخشی و اطلاع‌رسانی خود عمل کند و شرط بلاغ بگوید و مخاطبین هم خواه پند گیرند و خواه ملال، رسانه به کار خود مشغول باشد. حال آن که تکلیف رسانه حسینی، هدایت مردم به سمت جریانی است که سالار شهیدان علیه السلام در عاشورای ۶۱ قمری به راه انداخته است و تظاهرات حضرت صاحب الامر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه خواهد داشت. اینگونه است که رسانه حسینی تنها یک رسانه نیست و نباید باشد. رسانه حسینی تعظیم شعائر الهی است. و من يعظم شعائر الله فانه من تقوى القلوب

*مصرعی از علی اکبر لطیفیان

از روند فعالیت‌های دینی نیست. رسانه باید هوشیارانه از منظر دین به تمام وقایع و اتفاقات بنگرد و نسبت به همه شئون زندگی جامعه حساس و دقیق شود. کم‌کاری‌ها و موازی‌کاری‌های فعالان و سازمان‌ها و نهادهای دینی را چه کسی می‌تواند بیان کند جز رسانه‌ای که در این حوزه فعال است و با حساسیت‌ها و ویژگی‌های خاص این حوزه آشناست.

در این میان نگاه نقاد و موشکاف رسانه جای خود را به دیگران می‌دهد تا مهمترین اتفاقات دینی را هم دیگر رسانه‌ها تحلیل و بررسی کنند و متدینین را بیشتر در موضع انفعال قرار دهند. به عبارت دیگر دین‌مدارانمان باید منتظر بمانند که رسانه‌های دیگر موضع‌گیری خاصی نسبت به امور و مسایل دین داشته باشند تا بعد نسبت به آن موضع عکس العمل نشان دهند و انگار قرار نبوده که خود سرچشمه اطلاع‌رسانی صحیح باشند.

در این هیاهو اگر رسانه‌ای علم حسینی برافرازد و ادعای ترویج و نشر شعائر حسینی داشته باشد، وظیفه‌ای سنگین‌تر بر دوش دارد و بر جایگاهی خطیر تکیه زده است. اینجا مجالی نیست که به ارزش‌های والای خدمت‌گزاری در بارگاه حضرت سیدالشهدا علیه السلام پرداخته شود که در یادداشت‌های قبل این افتخار را فریاد کرده‌ایم. ماجرای رسانه حسینی حکایت ناظمی مجلس حضرت است. چنان که ناظم و مدیر هیات وظیفه دارد تمام مهمانان ارباب را قدر و ارج نهادن از سوی دیگر نیز باید هوشیار و آگاه مراقب و مواظب برگزاری مراسمی در خور و شان مجلس حضرت سیدالشهدا علیه السلام باشد. اینگونه است که هر ناهماهنگی و بی‌تناسبی در جریان مجلس‌داری

اداره‌ای را می‌توان یافت که رسانه‌ای در گستره‌ای بی‌ربط به حوزه فعالیت خود نداشته باشد. زمانی که تکلیف و انجام وظیفه در کارها فراموش شود، فعالیت‌های دینی و بالتبع اطلاع‌رسانی دینی نیز وضع مناسب‌تری نسبت به دیگران نخواهند داشت. باین تفاوت که فلسفه وجودی برخی مراکز دینی، نشر و تبلیغ دین است.

مدیران که به کار خود مشغولند. سوال اینجا جاست که رسانه‌ها کجای بازار تبلیغ دین هستند؟ چند رسانه دینی داریم که با نگاهی دلسوزانه و از سر تکلیف و دقتی کارشناسانه و برگرفته از دغدغه دینی به وظیفه اطلاع‌رسانی خود عمل کند؟ در روزگاری که تعداد گل‌های زده و زده یک بازی نه چندان مهم و تاثیرگذار دنیای فوتبال بارها و بارها از طرق مختلف بررسی و بازبینی می‌شود و رسانه‌های گوناگون اعم از مکتوب و شنیداری و دیداری و البته سایت‌ها و خبرگزاری‌های اینترنتی به دلایل وقوع چنین حادثه مهمی! می‌پردازند؛ چند رسانه وجود دارد که درد دین خود را فریاد کند و دم از گل‌های خورده مدیران و سازمان‌های دینی بزند؟

از سوی دیگر آنچه در این میان رخ می‌نماید بی‌توجهی همگان به رسالت رسانه دینی است. رسالتی که با پوشش خبری از فعالیت‌های دینی و اطلاع‌رسانی از برنامه‌ها و اتفاقات ریز و درشت دینی در سطح جامعه و مراکز و فعالان این عرصه به دست فراموشی سپرده می‌شود و به همین نقطه از فعالیت بسنده می‌شود. رسانه باید فریاد بلند درد و دغدغه دین و دینداری باشد. اطلاع‌رسانی دینی، تنها پوشش خبری تولید محصولی دینی یا مصاحبه با چهره و شخصیتی دینی و یا گزارش



باب الحلیما

سرداب مقدس امام زمان عجل الله
تعالی فرجه الشریف
عکس: حامد ملک پور





تاب خلیج

بای ثابت سفره‌های افطار
عکس: بهمن صادقی





ماہنامہ

نمایشگاه قرآن
عکس: جام جم / بهمن صادقی





نگاهی به برخی رویدادهای تاریخی
ماه مبارک رمضان

یکی از مزیارنام خدا

«اگر بنده ارزش ماه رمضان را بداند، آرزو می کند که سراسر سال، رمضان باشد.»
مولای علی علیه السلام خوب می داند آدمی ارزش ماه رمضان را نمی داند و نمی شناسد؛ که حتی اگر بخواهد هم توان شمارش فضیلت های این ماه را ندارد. اما با این جمله انگار می خواهد تلنگری بزند به دل هایی که یازده ماه غبار گرفته اند و حالا سی روز فرصت دارند برای غبارروبی. رمضان را از هر طرف بخوانی، خیری است بی شمار، خیری که هر گوشه اش را دریابی، رضایت خدا را بر ده ای. از این میان نام هایی است که هر روز می خوانی و گاه چه ساده از کنارشان می گذاری؛ حال آنکه اگر به عمق هر نام نظر کنی در اقیانوسی از رحمت غرق خواهی شد: **يَا عَافِيَا عَنِ الْمَجْرَمِينَ؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ يَا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ؛ يَا أَبْصَرَ النَّاظِرِينَ؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ يَا مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ؛ يَا هَادِيَ الْمَضَلِّينَ؛ يَا مَلْجَأَ الْآلَمَلِينَ؛ يَا أَمْلَ الْمُشْتَاقِينَ؛ يَا عَافِيَةَ الطَّالِبِينَ؛ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ؛ يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِينَ؛ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الْمَسَاكِينِ؛ يَا عِزَّ الْمُسْلِمِينَ؛ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ؛ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ؛ يَا عَالِمًا بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ؛ يَا مُنَوِّرَ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ؛ يَا هَادِيَ إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ؛ يَا مُنْزِلَ السَّكِينَةِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ يَا قَاضِيَ حَوَائِجِ الطَّالِبِينَ؛ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ؛ يَا مُقِيلَ عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِينَ؛ يَا جَوَادَ السَّائِلِينَ؛ يَا عَاصِمَ قُلُوبِ النَّبِيِّينَ؛ يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ؛ يَا رَءُوفًا بِعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ؛ يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ الْإِحْكَاحُ الْمَلْحَنِ؛ يَا رَحِيمًا بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ؛ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.**
رمضان را از هر طرف بخوانی خیر است؛ که حتی نامش هم، نام خداست؛ یکی از هزار نام نیک خدا.

ارسال نامه کوفیا به امام حسین
۱۰ رمضان - ۹۰ مرداد

و کوفه مسیر بلا بود...

محبوبه جمالی

دهم ماه مبارک رمضان بود و امام علیه السلام در مکه به سر می برد که نخستین نامه کوفیان به دست مبارکش رسید. نوشته بودند: «یابن رسول الله! ما اکنون امام و پیشوایی نداریم. به شهر ما قدم رنجه فرما تا آنکه شاید از برکت جناب شما، حق تعالی حق را بر ما ظاهر گرداند.»

نوشته بودند: «ای امام، هر چه زودتر نزد ما بیایید که مردم در انتظار شمایند و اندیشه ای جز تو ندارند. پس بشتاب به سوی کوفه حرکت کنید.»

نوشته بودند: «در اینجا صد هزار شمشیر برای یاری تو آماده است. درنگ مکن، بشتاب.»
نوشته بودند...

و این امر همچنان ادامه داشت تا آنجا که جمع نامه ها به دوازده هزار رسید. اما امام علیه السلام تا این زمان تنها سکوت اختیار کرده بودند. بی وفایی کوفیان به پدر بزرگوارشان مولای متقیان، علی بن ابی طالب علیه السلام هنوز خاطر امام را آشفته می ساخت.

بالین حال، عبد بی همتای پروردگار برخاست و بین رکن و مقام دو رکعت نماز گذارد و از خداوند طلب خیر نمود. سرانجام نامه ای توسط هانی بن هانی و سعید بن عبدالله برای اهالی کوفه فرستاد. مضمون نامه چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، نامه ای است از حسین بن علی به گروه بسیار مسلمین، نامه های شما به دست من رسید. آنچه که برای من شرح داده و یادآور شده اید، دریافتیم. سخن اکثریت شما این بود که برای ما امام و پیشوایی نیست و گفته اید که به سوی شما حرکت کنم، و به این وسیله خداوند ما را بر حق و هدایت گرد آورد، و من هم اکنون برادر و پسر عمو و کسی که در خاندانم مورد اطمینان بوده، یعنی مسلم بن عقیل را به سوی شما گسیل می دارم. چنانچه وی در گزارش خود اطلاع دهد که اکثریت مردم و صاحب نظران بر آنچه که در نامه های شما آمده، مطابق باشد، ان شاء الله تعالی به زودی به نزد شما خواهیم آمد. به جان خودم سوگند، امام و پیشوا کسی است که در میان مردم به کتاب خدا حکم کند و رفتارش توأم با عدل و داد باشد. از دین حق پیروی، و خود را در آنچه مربوط به خدا و رضای اوست نگهداری کند. والسلام»

و چنین بود که به سوی کوفه روانه شدی و کوفه مسیر بلا بود، مسیر کرب و بلا...

شهادت مختار، ای عیدۀ تقف در سال ۶۷ هجری
۱۴ رمضان - ۱۳ مرداد

این بار دیر نرسید

سمیه وظیفه خواه

مختار بن ابی عبیده ثقفی معروف به ابواسحاق در دومین سال هجرت به دنیا آمد؛ پدرش از جنگ سالاران ارتش اسلام بود که در روز نبرد جسر توسط ارتشیان پیل سوار ایرانی کشته شد. مختار ثقفی چهره موثری در تاریخ اسلام و به خصوص تاریخ تشیع است در طول دوران زندگی به خصوص حیات سیاسی خود موضع گیری های متفاوتی از خود نشان داده است. اساسا صحبت کردن در مورد مختار کار ساده ای نیست و در میان روایت هایی که در مورد مختار و قیام او ذکر شده، موارد متضاد و متفاوتی وجود دارد. در برخی از منابع، مدارکی وجود دارد که حاوی تأییدات حضرات معصومین علیهم السلام از مختار است و در کنار این تأییدات، روایاتی حاکی از مذمت اقدامات مختار نیز از سوی ائمه اطهار وجود دارد. از برخی از این روایات چنین بر می آید که مختار در اقدامات خود انگیزه های مادی و سیاسی داشته است.

به هر حال؛ شورش او محاربین امام حسین علیه السلام را دنبال کرده و به سزای اعمال خویش رساند.

به تصریح منابع زمانی که مسلم به کوفه آمده ابتدا در منزل مختار اقامت داشت و خانه هانی بن عروه رفت و هنگام قیام وی، مختار در شهر نبود و وقتی رسید که قیام مسلم شکست خورده بود. مختار نیز بازداشت شد و تا بعد از واقعه کربلا در زندان بود. او در پی زمینه سازی قیام بود که بازداشت شد و بعد از قتل عام توأبین آزاد شد.

با آماده شدن مقدمات قیام، حاکم زبیری را از شهر اخراج کرد و به تجهیز سپاه پرداخت و قاتلان امام حسین علیه السلام را از دم تیغ گذراند.

زمانی کوتاه از توفیقات مختار نگذشته بود که عبدالله بن زبیر و برادرش مصعب اوضاع را برای ادامه فعالیت های خود نامناسب دیدند و از هر اقدامی برای سرکوب قیام مختار فروگذار نبودند. مصعب سپاه وی را شکست داد و او را تا کوفه عقب راند. مختار در دارالاماره موضع گرفت و سپاهیان مصعب، آنجا را محاصره کرده و راه رسیدن آب و آذوقه را بر آنان بستند و او را کشتند.



فتح مکه توسط سپاه اسلام ۲۰ رمضان ۱۹۰۰ مرداد

جنگ آخرین گزینه است

زینب سادات محمودیه

با صلح حدیبیه در سال ششم هجرت، پیامبر و سران قریش وارد قراردادی شدند که برطبق آن طرفین نباید قیام مسلحانه نمایند و با هم پیمانان خود را بر ضد هم پیمانان طرف مقابل تحریک نکنند. بدین ترتیب «بنی خزاعه» با پیامبر و «بنی بکر» با قریش -دشمن دیرین پیامبر- هم پیمان شدند.

دو سال بعد، قریش با تصور اینکه نیروی نظامی اسلام به ضعف گراییده، بنی بکر را تحریک به حمله ی شبانه به بنی خزاعه کرد و بیست تن از آنها را کشت.

رئیس قبیله از پیامبر درخواست حمایت نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در برابر انبوهی از مسلمانان به او گفت: «نصرت یا عمرو!» ای عمرو تو را کمک خواهیم کرد.

و این وعده ی قطعی آرامشی عجیب به همراه آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می دانست که با فتح ناگهانی مکه بدون جنگ، و تنها با خلع سلاح دشمن، طولی نخواهید کشید که دشمنان سرسخت اسلام، در زمزمه ی یاران و مجاهدان آن، قرار خواهند گرفت. لذا در عین اعلام آماده باش، برای رعایت اصل غافلگیری، تا لحظه ی آخر، زمان، مسیر و مقصد برای کسی روشن نبود تا اینکه روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت فرمان حرکت صادر گردید.

سپاه به نزدیکی مکه رسیده بود، شب هنگام عباس، عموی پیامبر گفتگوی پنهانی ابوسفیان نگران را با سران قریش شنید. بر آنها وارد شد و از قدرت نظامی سپاه اسلام خبر داد. پس چون در دل آن ها رعب افکند به ابوسفیان پیشنهاد داد که همراه او نزد پیامبر برود و امان بطلبد. به این ترتیب موفق شد سپاه قریش را تضعیف کند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با وساطت عمویشان، رهبر قریش را به حضور پذیرفتند و فرمودند تنها کسانی که به خانه های خود، مسجدالحرام و یا خانه ابوسفیان پناه ببرند، در امان خواهند بود.

سحرگاه ابوسفیان پناه ببرند، در امان خواهند بود. سحرگاه ابوسفیان پناه ببرند، در امان خواهند بود. اخبار را به قریش برساند و بدین ترتیب بزرگترین دشمن پیامبر با نقشه ی خردمندانه ی رسول الله، بزرگترین خدمت را به ارتش اسلام نمود.

پس پیامبر با سپاه عظیمی از مسلمین، وارد مکه شد، سپس بنا به مصلحت، با همان مرکب وارد مسجدالحرام گردید و با اشاره به حجرا الاسود بانگ الله اکبر زد ... غریو الله اکبر یاران از پی آن خوشید...

معراج پیامبر تا سد راه المنتهی ۱۷ رمضان ۱۶۰۰ مرداد

تا بالاتر از عرش

وجیهه محمدطاهری

«منزه است خدایی که بنده اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی، سیر داد تا نشانه های خود را بدو بنمایانیم، او شنوای بیناست.»

در شهر خدا بود که جبرئیل نزد او آمد؛ با مرکبی براق نام و او را با خود همراه کرد. پیامبر از مکه خارج شد. در طور سینا؛ جایگاه مکالمه خدا با موسی و نیز در بیت اللحم محل تولد عیسی، به نماز ایستاد. پس به بیت المقدس رسید و هم عنان انبیاء و ملائکه نماز خواند؛ درحالی که امام ایشان بود.

«سپس نزدیک و نزدیک تر شد، تا آنکه فاصله او ابا پروردگارش [به اندازه طول دو کمان یا کمتر بود. راهی عرش شد و تا هفت آسمان بالا رفت؛ در نخستین آسمان فرشته های را دید که شیاطین را به واسطه شهاب ها دفع می کرد، پس به آسمان دوم رسید؛ آنجا که زنان هرزه در میان شعله های خشم خداوندی می سوختند؛ آنجا که آدم ابوالبشر، عیسی و یحیی علیهم السلام را ملاقات نمود و با عزرائیل دیدار کرد و بشارت خیر کثیر برای امت اسلام را از او شنید. در آسمان سوم جمال و جلال یوسف نبی را به چشم دید و در آسمان چهارم، ادریس پیامبر را در مرتبه ای والا یافت. آسمان پنجم و ششم جایی بود که هارون پسر عمران و موسی، هم کلام خدا را در آن ملاقات کرد. در آسمان هفتم، جدش؛ ابراهیم خلیل را نظاره کرد درحالی که آیه های آل عمران را زمزمه می کرد: «نزدیکترین مردم به ابراهیم آنانند که او را پیروی کرده اند و [نیز] پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است.»

«آنگاه، آنچه را که باید، بر بنده اش وحی فرمود.» اینک خاتم پیامبران به اوج شهود باطنی رسیده؛ مقام قرب را دریافت است؛ جایی که تنها الله هست و رسول الله.

گرچه محمد صلی الله علیه و آله وسلم بیش از یکبار به معراج رفت، اما این بار، خداوند برای عروج او نشانه هایی نازل کرد تا عالم بدانند که خاتم پیامبران در شب هفدهم ماه رمضان سال دهم بعثت تا بالاتر از عرش خدا پیش رفته است.

حرکت مسلم به سمت کوفه ۱۵ رمضان ۱۴۰۰ مرداد

عرفه نزدیک است

زهره اابدی سقا

نامه های کوفیان روان است، حجت ظاهر را بر امام تمام کردند. گرچه امام باطن کوفه را خوب می شناسد. حال امام است که پاسخ دهد: «پسرعمویم را به سوی شما فرستادم تا مرا از تصمیم شما آگاه گرداند.»

مسلم راهی می شود؛ پیش رویش کوفه است و پشت سرش امام. قامت مسلم چشمان امام را می نوازد. نامه امام در دستان مسلم، نامه را می بوسد، می فشرد و راهی می شود. ابن عقیل به کوفه رسید، مردم دسته دسته با وی بیعت کردند، هجده هزار بیعت! حجت بر مسلم تمام شد. نامه ای نوشت و امام را از بیعت کوفیان آگاه ساخت. اما امان از کوفیان، این زیاد آمده بود، در لباس حسین علیه السلام، امان از ترس کوفیان!

خنده ابن زیاد کاری افتاد، زمزمه ها در شهر پراکنده شد، «لشکر شام در راه است.» تنها یک روز کافی بود تا کوفیان روی نشان دهند، کوفیان به رسم همیشه وا گذاشتند. چه آن زمان که امام در میان شان بود و چه اکنون که نماینده امام، از جمعیت چندهزاری صبح تنها چندتن باقی مانده بودند. یکی را زنجش کشان کشان برده بود و دیگری را مادرش. یکی از عاقبت کار می ترسید و دیگری از لشکر شام، کوچه کوچه تعدادشان کم شد تا هنگامه نماز. وارد مسجد شدند؛ مسلم قامت بست، آنها هم، «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» نماز که تمام شد، رو برگرداند، هیچ کس نبود! گویا صدای علیست که در مسجد طنین می اندازد، «یا اشیاء الرجال و لا الرجال!» از مسجد با بیرون نهاد، غوغایی در دل داشت. باید تا کنون نامه اش به دست امام رسیده باشد. مهر تاییدش بر بی وفایی کوفیان! کاش امام نیاید...

غریب بود، آنقدر غریب که گذارش بر در خانه طوعه؛ کنیز آزاد شده اشعث بن قیس افتاد. موسم حج است، امام در مکه و مسلم در کوفه هر کدام به عرفات رفته اند. ابن زیاد از نهانگاه مسلم آگاه شد. مسلم را نزدش بردند. در بارگاه ابن زیاد، مسلم در یک سو و شقی ترین مردم در سوی دیگر، شب تا سحر حاجیان در عرفات احیا دارند و مسلم در کوفه، روز عرفه است. لبان تشنه مسلم ذکر می گویند، بر بام قصر، زیر آسمان خدایش. اگر کربلا به وسعت زمین گسترده است، چه عجب که مسلم را به رسم هفتاد و دو تن شهید کنند. تشنه لب و سر از تن جدا. مسلم راهی کوفه است و عرفه نزدیک.

هفته بزرگداشت امام حسن علیه السلام در فضای مجازی



جمعی از رسانه ها، تشکل ها و کاربران فضای مجازی اعلام کردند که از تاریخ ۸ الی ۱۴ مردادماه اقدام به برگزاری "هفته بزرگداشت امام حسن مجتبی علیه السلام در فضای مجازی" می نمایند.

در صفحه این طرح بیان شده است که "با عنایت به اهتمام جدی به نشر معارف اهل بیت علیهم السلام و با در نظر داشتن تجربه های گذشته، جمعی از کاربران، رسانه ها و تشکل های فضای مجازی بر آن شدیم تا با توجه به پیش رو داشتن میلاد امام حسن مجتبی علیه السلام، به برگزاری هفته بزرگداشتی برای آن امام همام در فضای مجازی بپردازیم.

در این بزرگداشت با کمک خبرگزاری ها، سایت ها و وبلاگ های فعال در این عرصه از تاریخ هشتم تا چهاردهم مرداد ماه ۱۳۹۱، با تمام توان به تولید و باز نشر محتوا با موضوع بیان معارف، احادیث و کرامات و نیز تبیین زندگی سیاسی این امام عزیز در قالب های مختلف خواهیم پرداخت. تاکنون خبرگزاری های مهر، نسیم و دانشجو، روزنامه وطن امروز و نیز سایت های خبری-تحلیلی رجانیوز، جهان نیوز، فردانیوز، الف، مشرق نیوز، صراط نیوز، خبرنامه دانشجویان، بولتن نیوز، پیمان، وبلاگ نیوز، پیام نیوز، سایت خبری تازه، ندای انقلاب، امت نیوز، ۵۹۸، بی باک نیوز، دی نیوز، بهدخت، اشراف، تلویزیون اینترنتی روشنگری به این حرکت پیوسته اند.

به دنبال تربیت ۱۰ میلیون حافظ قرآن هستیم

مملکت ما است. ما در این زمینه به دنبال اجرایی کردن تاکید مقام معظم رهبری برای تربیت ۱۰ میلیون حافظ قرآنی در کشور هستیم.

حجت الاسلام و المسلمین حمید محمدی قائم مقام وزیر ارشاد در امور قرآنی و رئیس بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم مراسم افتتاح بخش بین الملل این نمایشگاه گفت: آموزش عمومی در ایران اسلامی یکی از دغدغه های مسئولان

اتمام ساخت صحن حضرت زهرا تا پنج سال دیگر

غرفه عتبات عالیات در بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم کمک های مردمی برای ساخت صحن و شبستان به نام حضرت زهرا سلام الله علیها را جمع آوری می کند.

ساخت این صحن و شبستان از ۱۰ ماه پیش در نجف اشرف و در جوار بارگاه و مرقد مطهر حضرت علی علیه السلام آغاز شده است. همچنین این ستاد در پایگاه های مختلف خود اقدام به جمع آوری کمک های نقدی و غیر نقدی مردم کرده است. این صحن تا ۵ سال آینده با تخمین و برآورد هزینه ۷۰۰ میلیارد تومان ساخته خواهد شد که تمامی هزینه های آن از طریق کمک های مردمی تامین می شود.



■ اخبار کوتاه ■

■ رونمایی از چادر مانتو

مراسم رونمایی از چادرمانتوی "سریر" عصر روز شنبه، هفتم مرداد، با حضور چند تن از مسئولین فرهنگی در نمایشگاه قرآن برگزار شد.

■ زندگی کنیز حضرت فاطمه سلام

الله علیها سریال می‌شود

سریال زندگی «فضه» کنیز حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها در قالب سریال درجه بندی الف و به کارگردانی بهزاد بهزادپور در مرکز سیمافیلیم تولید می‌شود.

■ مشارکت مراجع تقلید در طرح

"سفره‌های آسمانی"

اساس اعلام کمیته امداد امام خمینی رحمه الله علیه قم، آیت الله صافی گلپایگانی با کمک ۱۰ میلیون ریالی و آیت الله مکارم شیرازی با اهدای یک تن برنج مرغوب، در طرح "سفره‌های آسمانی" و اطعام و افطار ایتم و نیازمندان مشارکت کردند.

■ بازگشایی حرم حضرت زینت علیها

السلام

باز شدن درهای حرم حضرت زینب سلام الله علیها در پی انجام عملیات پاکسازی ارتش سوریه در مناطق اطراف آن از وجود افراد مسلح صورت می‌گیرد. افراد مسلح هفته گذشته شدیدترین حملات خود را متوجه مناطق اطراف زینبیه کردند. بخش‌هایی از مصلاي صحن پیشتر بر اثر وقوع انفجار در نزدیک یکی از مراکز امنیتی سوریه واقع در پشت مصلا تخریب شده بود.

■ «مختارنامه» کتاب شعر شد!

علی همدی کلور شاعر این منظومه گفت: کتاب «حماسه‌های مختار ثقفی» شامل ۱۰ هزار بیت است که در قالب مثنوی و بر اساس ماجراها، اتفاق‌ها و دیالوگ‌های مجموعه تلویزیونی «مختارنامه» ساخته داوود میرباقری به نظم درآورده‌ام.

◆◆◆ مفاتیح الحیات باز هم رکورد زد

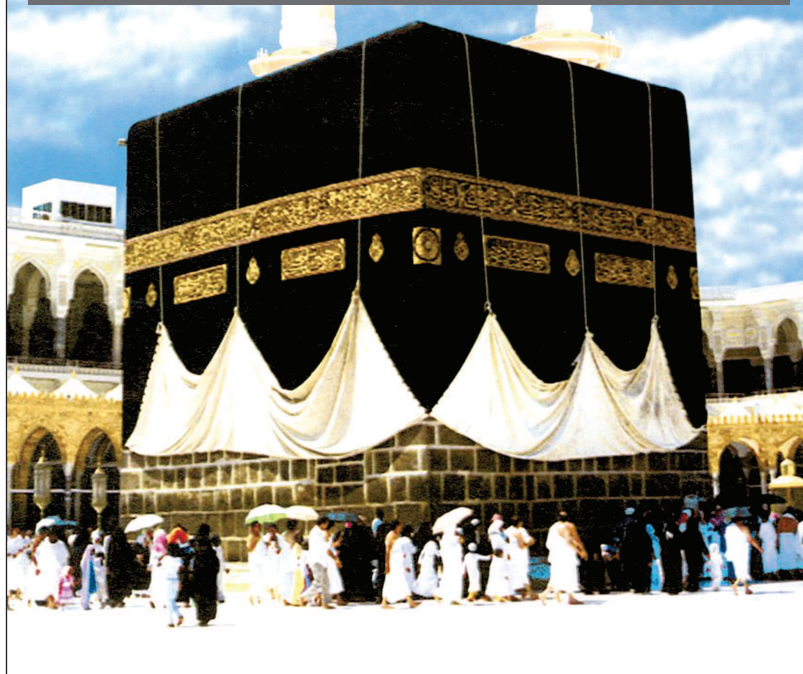
چاپ پنجاهم کتاب «مفاتیح الحیاء» نوشته آیت‌الله العظمی جواد آملی در نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم و در غرفه نشر اسراء توزیع و به فروش می‌رسد.

این در حالی است که در نخستین روز برگزاری نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم چاپ‌های ۱۸ و ۱۹ این کتاب توزیع و به فروش رسیده است. کتاب «مفاتیح الحیاء» از زمان انتشار خود در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران با اقبال فراوانی از سوی مخاطبان روبرو شده است و بنابر اعلام مدیر فروش این موسسه روزانه ۲ هزار نسخه از این کتاب در نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم به فروش می‌رسد.

◆◆◆ مذاکره برای افزایش سهمیه حج تمتع

حج تمتع اعزام شود که با توجه به جمعیت ایران این آمار تقریباً ۷۵ هزار نفر می‌شود لذا در حال مذاکره هستیم تا این آمار را افزایش دهیم. درخواست ما ۳۰ هزار نفر بیشتر از ۷۵ هزار نفر است بنابراین هر سهمیه‌ای که عربستان به ما می‌دهد از مردمی تاکنون در صف بوده‌اند برای حج تمتع دعوت می‌کنیم.

رئیس سازمان حج و زیارت گفت: برای افزایش سهمیه حج تمتع با کشور عربستان در حال مذاکره هستیم که بعد از ماه رمضان نتیجه این مذاکرات اعلام می‌شود. حجت‌الاسلام سیداحمد موسوی ادامه داد: همچنین در سال گذشته عربستان سعودی اعلام کرده که براساس مصوبه کنفرانس اسلامی از هر هزار نفر یک نفر می‌تواند به



اعتراضات به مکه رسید!

اعتراضات مردمی مناطق شرقی عربستان به دیگر شهرهای این کشور از جمله ریاض و مکه سرایت کرده است. بر اساس گزارش های موجود، حدود سی هزار زندانی سیاسی در عربستان وجود دارد. تظاهرات ضد رژیم در ماههای اخیر در شهرهای مختلف عربستان افزایش یافته است و کانون آن در استان نفت خیز شرقی است. شرکت کنندگان در تظاهرات اعتراض آمیز در شهرهای ریاض و مکه خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند. حدود سی هزار زندانی سیاسی در عربستان وجود دارد.

هدیه سید «حسن نصرالله» به یک شهید بحرینی



۲۴ فروردین سال ۹۰ بود، چهارشنبه روزی که پیکر شهید فخرای را در خیابان‌های منامه تشییع کردند. خیلی ها که تا آن روز کتاب‌های انتشارات فخرای را در دست گرفته بودند، زیر تابوت او رفتند و همراه با دختر کوچکش، سارا اشک ریختند. «عبدالکریم فخرای» یکی از اولین شهدای انقلاب ۱۴ فوریه بحرین است. اگر بخواهیم او را دقیق تر معرفی کنیم، باید بگوییم او اولین شهید بحرینی بوده که در زندان های آل خلیفه و بر اثر شکنجه به شهادت رسید. سید «حسن نصرالله» دبیرکل حزب الله لبنان اخیرا جانماز شخصی خود را به رسم یادبود و به عنوان هدیه برای خانواده «عبدالکریم فخرای» ارسال کرد.

خشم مسلمانان از پیام رییس رژیم صهیونیستی به مناسبت «ماه رمضان»!

«شیمون پرز» رئیس رژیم اشغالگر صهیونیستی در جدیدترین روش صهیونیستی برای فریب دادن افکار عمومی جهان به ویژه مسلمانان، پیام به مناسبت ماه مبارک رمضان منتشر کرد. در ابتدای این پیام کوتاه که به طور گسترده و برنامه ریزی شده در سایت‌های مختلف جهان و از جمله سایت یوتیوب منتشر شده، رئیس صهیونیستی از عبارت «سلام علیکم» به زبان عربی استفاده می کند تا به اصطلاح بتواند با مخاطبان خود به راحتی ارتباط برقرار کند. رئیس صهیونیستی در این پیام رمضانی، به گونه ای برخورد می کند که گویا هیچ گونه مشکلی میان صهیونیست ها و یهودیان با مسلمانان و اعراب وجود ندارد.

گفتنی است انتشار این پیام خشم شدید مسلمانان و اعراب را برانگیخته و بسیاری از آنان در صفحات شخصی خود در سایت های اجتماعی نسبت به این مسأله واکنش نشان داده اند و موجی از اعتراضات و انتقادات را متوجه رژیم صهیونیستی و «شیمون پرز» کرده اند. قابل ذکر است «پاراک اوپاما» رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و برخی رؤسای جمهور سابق این کشور نیز هر ساله در اقدامی مشابه دست به چنین کاری می زنند.

فرار ۵۰۰ هزار مسلمان از میانمار



محمد یونس، رهبر مسلمانان منطقه ارکان در میانمار که به دعوت رییس امور دینی ترکیه و به منظور شرکت در جشنواره جهان اسلام در استانبول به ترکیه دعوت شده بود، موضع خود درخصوص کشتار مسلمانان میانمار را اینطور بیان کرد: ظلم‌هایی که قبایل بودایی علیه مسلمانان منطقه ارکان مرتکب می شوند در حقیقت با حمایت دولت میانمار صورت می گیرد. حوادث میانمار در سوم ماه ژوئن اتفاق افتاد اما ما همچنان شاهد ادامه آن هستیم. او در ادامه گفت: در حالی که قبایل بودایی اقدام به هتک حرمت مسلمانان و تجاوز به زنان مسلمان می کنند و دولت میانمار قشر فرهیخته مسلمان ارکان را به شیوه‌های مستبدانه بازداشت می کند کشورهای مسلمان و غرب نسبت به این مساله سکوت کرده اند.

رییس مسلمانان میانمار درخواست کرد تا ناظران بین المللی بی طرف به منطقه ارکان جهت انجام تحقیقاتی درخصوص تعداد کشته شدگان و مسلمانان مفقودالثر اعزام شوند و گفت: با وجود اینکه کشور بنگلادش مرزهای خود را بسته است تاکنون بیش از ۲۰ هزار مسلمان به خاطر خشونت‌هایی که علیه مسلمانان ارکان صورت می گیرد به بنگلادش گریختند و با این وضعیت تعداد آوارگانی که به بنگلادش گریخته اند به ۵۰۰ هزار تن رسیده است. دولت میانمار به مسلمانان روینجا که جمعیتشان بالغ بر حدود ۸۰۰ هزار نفر می شود به عنوان بیگانه نگاه می کند. بسیاری از شهروندان این کشور نیز به مسلمانان این قوم به عنوان مهاجرانی غیر قانونی می نگرند که از کشور بنگلادش به اینجا آمده اند و آنها را دشمن خود می انگارند.

کنفرانس زنان یا کنفرانس مردان؟!



دو روز پیش کنفرانسی درباره زنان در دانشگاه «القصیم» در عربستان سعودی برگزار شد. با نگاهی گذرا به این کنفرانس، می توان آن را عجیب ترین کنفرانس زنان در جهان نامید زیرا به رغم اینکه موضوع و محور این کنفرانس «زنان» بوده اند، اما هیچ زنی به آن دعوت نشده و در سالن حضور نداشت. در این میان پرسشی که به وجود می آید این است که این همه مرد وهابی حاضر در کنفرانس چگونه می توانند بدون حضور زنان و یا مشورت با زنان، در مورد آنان تصمیم گیری کنند و به اصطلاح مشکلات آنان را در محورهای مختلفی که موضوع کنفرانس بوده، حل کنند.

هیأت



تعیلی بعداز ۱۰۰ سالگی
اصلی ترین هیأت جامعه
مداحان تهران امسال برنامه ماه
رمضان ندارد

نشان خادمی روی سینه مردی
که بازگرفت
مردم، حاج علی نکویی را با
سخا و تمندی چشم هایش
می شناختند

قدیمی ها با صفا تر بودند
چند کلمه اختلاط با حاج
علی اصغر احمدی، پیر غلام اهل
بیت

کسی حریف منبر نمی شود
این روزها پای منبر حجت
الاسلام دکتر ناصر رفیعی
حسابی شلوغ است





▲ هیأت عمومی مداحان - مسجد قاسم بن الحسن علیه السلام - ۱۳۸۹

اصلی ترین هیأت جامعه مداحان تهران امسال برنامه ماه رمضان ندارد

تعطیلی بعد از ۱۰۰ سالگی

حمید محمدی محمدی

در این گزارش دنبال پیدا کردن مقصر نیستیم، اما بالاخره هیأتی با حدود ۱۰۰ سال قدمت، مجلس شب‌های ماه مبارک‌ش را تعطیل کرده است و این اتفاق، حتماً دلایلی دارد. دلایلی که تقریباً کسی حاضر نیست به زبان بیاورد و باید آن را در میان حرف‌های غیر رسمی این و آن پیدا کرد. من سعی کردم علت تعطیلی مجلس معروف جامعه مداحان تهران در شب‌های رمضان را از دل گفت و شنودهای ۳۰ سال اخیر بیرون بکشم؛ چه آن وقت که این مجلس زیر بمباران‌های تهران در دهه ۶۰ تعطیل نشد و چه آن وقت که عده‌قلیلی دور هم می‌نشستند و یک مجلس خلوت را به حوالی سحر می‌رساندند.

جامعه مداحان تهران یعنی دست کم شش-هفت تشکل و گروه پراکنده و مستقل از هم که جلسات خود را از صبح شنبه تا صبح پنج‌شنبه به صورت هفتگی دایر می‌کنند. شب‌های‌ها در جنوب، یکشنبه‌ای‌ها در مرکز، شرق و جنوب، دوشنبه‌ای‌ها در غرب، سه‌شنبه‌ای‌ها در شرق، چهارشنبه‌ای‌ها در شمال و پنج‌شنبه‌ای‌ها باز در شرق تهران، هر هفته جلسات خود را برپا می‌کنند. گذشته از اینکه تقریباً در همه اینها چهره‌های تکراری رفت و آمد دارند، هر کدامشان از مدیریت مستقل و جداگانه‌ای برخوردارند و هیچ‌یک در طول چند دهه گذشته حاضر نشده‌اند زیر پرچم دیگری بروند. قصه تعطیلی جلسات اصلی جامعه مداحان تهران هم که در اختیار مداحان «یکشنبه‌ای» بود، امسال با همین ریشه و پیشینه روایت شد و سرانجام چراغ قدیمی ترین هیأت مداحان در شب‌های ماه مبارک رمضان به خاموشی گرایید.



مرحوم هاشمی دانا، فینه سیزی بر سر داشت و سوز و گداز، سن و سال، ادب و اخلاق خوش و هنر مجلس گردانی اش موجب می شد که مداحان زیادی از شرق و غرب و شمال و جنوب تهران گرد او جمع شوند.

دیگر نوشت

چتری با سایه بیشتر

تشکیل نهادهای مرتبط با حوزه مداحی و ستایشگری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، معمولاً نویدبخش یک تحرک تازه در این عرصه است. پایه گذاری بنیاد دعیل خزاعی، تأسیس هیأت رزمندگان اسلام، راه اندازی خانه مداحان و تشکلهایی با عناوینی مانند مجمع مداحان، هر کدام امیدواری ها را برای حمایت بیشتر از جریان مداحی می افزاید. زمانی در یکی از رسانه های مکتوب کشور، مطلبی به چاپ رسید که نویسنده تیتراژ «مداحی خانه ندارد» را برای نوشتنش انتخاب کرده بود، اما این خانه در سال ۸۸ تأسیس شد و اکنون سه سال از عمر خود را طی کرده است. در حالی که تشکیل این خانه هم نتوانسته مداحان و ذاکران اهل بیت علیهم السلام را یکپارچه کند. چرا که در خانه مداحان هم همان سبک و سیاق سنتی حاکم است و با وجود انتخاب محسن طاهری به عنوان مدیرعامل، نمی شود از یک دست صدایی را انتظار داشت.

البته گرد آمدن نخبگان و پیشکسوتان عرصه مداحی در خانه مداحان، در نوع خود خوب و ارزشمند است، اما این اتفاق فکر باید عرصه اجرا و هماهنگی را به دامنه بیش تری از مداحان بسپارد. البته با روحیه ای که از حاج علی آهی و حاج محسن طاهری سراغ داریم، آنان همواره در پی تشکل دادن به همه مداحان بوده اند و حتی اگر طیفی را هم فکر و هم عقیده خود نیافته اند، آنان را برای هم اندیشی دعوت کرده اند، اما طیف بندی مداحان آنقدر وسیع و عجیب هست که این تلاش ها چندان راه به جایی نبرد.

تنها مداحان سنتی صاحب گروه ها و دسته های متعددی هستند که جمع شدن همه آنها زیر یک پرچم طی ۴۰ سال گذشته اتفاقی نیفتاده و با ظهور طیف های دیگری که مثلاً در هیأت رزمندگان تعریف می شوند، گردهمایی همه مداحان در یک جا با یک مدیریت واحد، کمی دور از ذهن و نزدیک به محال می نماید.

خانه مداحان باید با تکیه به جوان ترها چتر دوستی و رفاقتش را بیش از اینها باز کند.

تمام خاطره های آن مجلس شلوغ

توی آبدارخانه مسجد حاج ابوالفتح، قهوه چپی قدیمی سینی سینی چای خوش رنگ در استکان های لاغر اندام می ریزد. حاجی کلهر، سینی های پر از چای را با نظم و ترتیب خاص خودش روی هم می چیند و می دهد دست حاج قدرت الله کاظمی مداح تا دست به دست برسانند به جمعیت حاضر در مسجد. بالاسر اسباب و اثاثیه قهوه چپی این شعر حاج سیداحمد آقای نجفی نه خیلی خوش خط نوشته شده است:

سماوری که به بزم حسین می جوشد
بخار رحمت آن جُرم خلق می پوشد
حدیث باده و تسنیم و سلسبیل مگوی
بگو حکایت مستی که چای می نوشد
یک عده از مداحان در آبدارخانه ای که یک درش به حیاط مصفاي مسجد و حجره طلاب جوان حوزه علمیه حاج ابوالفتح باز می شود، روی نیمکت های باریک و آهنی نشسته اند و جرعه جرعه چای می نوشند و گویی از چای ها و «ترش» های حاجی کلهر سیری ندارند، اما وقتی سیدمصطفی هاشمی دانا نوحه را می گیرد و همه آن را همخوانی می کنند و واعظ می رود منبر، جای سوزن انداختن در مسجد حاج ابوالفتح نیست. نوحه ای که با آن به استقبال سخنرانی واعظ می روند، این است:

ای مدنی برقع و مکی نقاب
سایه نشین چند بود آفتاب

حجت حق حامی دین العجل

شیعه گرفتار بین العجل
ما که نداریم به غیر از تو کس
ای شه خوبان تو به فریاد رس
سکه تو زن تا امرا کم زنند
خطبه تو خوان تا خطبا دم زنند
حجت حق حامی دین العجل
شیعه گرفتار بین العجل
....

سیدابوالقاسم شجاعی می رود منبر و قرار است آن شب از حضرت زهرا سلام الله علیها بگوید و بخواند. قبا یا لباده به تن ندارد. دشداشه ای سفید و یکسر تن کرده است و روی منبر آرام ندارد. بالاخره می خواهد از مادرش بخواند. آن هم در شبی که هر لحظه اش پسر از التهاب و نگرانی است و هواپیماهای دشمن روی آسمان



کم تر مسجد و حسینیه ای در تهران، جمعیت هیأت مداحان در مسجد حاج ابوالفتح را به خود دیده است. وقتی سیدابوالقاسم

شجاعی یا مرحوم شیخ احمد رحمانی همدانی در نیمه شب های ماه مبارک، روی منبر چوبی و قدیمی مسجد می نشستند و جمعیت تا جلوی آخرین پله منبر جلو می کشید، مجلسی پر شور و پرسوز و گداز شکل می گرفت. «آقاگل» با آن شال سبز، پیشقراول یک مینی بوس نازی آبادی بود و وقتی علی شاه حسین بعد از منبری «زمینه» می خواند و میکروفون را می داد دست نوحه خوان ها، صداها نفر دست هایشان را روی سینه می کوبیدند و گریه می کردند.

این مجلس ارجمند، از شهرهای حومه تهران و حتی کرج، ساوجبلاغ و دماوند هم مهمانان زیادی داشت که همیشه از گردانندگان آن خواهش می کردند مجلس را طوری تمام کنند که آنها به خانه هایشان برسند و بتوانند کنار سفره سحری خانواده شان بنشینند.

شیخ حسین انصاریان که تازه در دهه ۶۰ با سخنان عارفانه اش جایی در دل مخاطبان پیدا می کرد، پامنبری های زیادی نداشت و خیابان ری و میدان قیام، همه در تسخیر کسانی بود که با اشتیاق یا به جلسه هیأت مداحان می گذاشتند و منبر سید محمدعلی غروی،

سیدابوالقاسم شجاعی، شیخ احمد رحمانی همدانی، شیخ جعفر شجونی، شیخ محمدعلی دیبا و سیدحسین هاشمی نژاد را بر منبر شیخ حسین ترجیح می دادند.

با اطمینان می شود گفت که هیأت مداحان، یگانه مجلسی بود که تا حوالی سحر به طول می انجامید و نه مسجد شهداء، نه هیأت های رزمندگان در گوشه گوشه شهر که حتی مسجد ارک با مجلس گردانی حاج منصور ارضی نیز در آن ساعات، خاموش و خالی از مردم بود. وقتی به فاصله یک ساعت مانده به سحرگاهان رمضان، هیأت مداحان تعطیل می شد، ولولهای در حوالی میدان قیام می افتاد؛ گویی که اکنون، مجلس شیخ حسین انصاریان در حسینیه و مسجد همدانی ها تعطیل شده است!

وقتی یک ساعت
مانده به سحرگاهان
رمضان، هیأت
مداحان تعطیل می شد،
ولولهای در حوالی
میدان قیام می افتاد؛
گویی که اکنون،
مجلس شیخ حسین
انصاریان در حسینیه
و مسجد همدانی ها
تعطیل شده است!

▼ حسینیه زینبیه امسال میزبان مداحان صبح شنبه است



▲ مکتب الزهرا در سال ۶۹ پرشورترین مجالس جامعه مداح را به خود دید

تهران، هرطور که می‌خواهند جولان می‌دهند و مردم را به کام مرگ می‌کشند.

سیدقاسم نیمی از منبرش را ایستاده برگزار می‌کند. جمعیت، فشرده اما ساکت و به گوش است. سد ناله‌ها و گریه‌ها به یکباره می‌شکند؛ جایی که ممتازترین منبری تهران یک حکایت عینی را تعریف می‌کند: «در همین چهارراه مولوی، من در صف اتوبوس بودم. جمعیت زیادی می‌خواست سوار دوطبقه شود. زنی پایش را به رکاب رساند و خودش را بالا کشید. جمعیت فشار آورد و زن را در بر گرفت. پسرش با دست‌های کوچک مردم را عقب راند و فریاد کشید: «نامرد! مادرم حامله است!»

سیدقاسم عمامه از سر برمی‌دارد و بر سینه می‌زند. خودش نوحه را دم می‌دهد:

وای من و وای من و وای من

میخ در و سینه زهرای من

و میکروفون را می‌دهد به

حاج محمدعلی اسلامی که

«واحد نوس» بخواند. گمانم

همان شب است که حسین

باقری فریاد می‌زند: «هرکس

چشمش اشک ندارد، وقتش

را تلف نکند و برود خانه‌اش!»

همین جمله است که مجلس

را آتش می‌زند.

■ مردی که «دانا» خطابش می‌کردند

هیأت مداحان ریشه‌ای

به قدمت یک قرن دارد و

گردانندگان فراوانی به خود

دیده است که دست همه آنها

اکنون از دنیا کوتاه است. در میان آنها، حاج سیدمصطفی هاشمی دانا - که اینک در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام منزل دارد - مدیری سرشناس‌تر و تواناتر بود که وقتی معاونی به نام حاج سیدمصطفی موسوی را از دست داد، حاج ابراهیم فیروزی معاونتش را قبول کرد و طلایی‌ترین دوره هیأت مداحان در زمان مسئولیت این دو تن رقم خورد.

مرحوم هاشمی دانا، فینه سبزی بر سر داشت و سوز و گداز، سن و سال، ادب و اخلاق خوش و هنر مجلس‌گردانی‌اش موجب می‌شد که مداحان زیادی از شرق و غرب و شمال و جنوب تهران گرد او جمع شوند.

دیدار با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، چه در جامعه ریاست جمهوری کشور و چه در قامت رهبر

انقلاب در زمان تصدی هاشمی دانا پا گرفت و هنوز این دیدار به طور سالانه در روز ولادت حضرت صدیقه سلام‌الله علیها با حضور پرشور مداحان انجام می‌شود؛ هرچند که جامعه مداحان تهران در این دیدارها دیگر محوریت ندارد و برنامه‌ریزی آن در اختیار آنان نیست.

نبض جامعه و ذائقه مخاطب کم‌تر برای گردانندگان هیأت مداحان در سال‌های اخیر به عنوان یک اصل قلمداد شده است و همچنان همان شیوه سنتی خود را در برپایی جلسات از جمله مجالس شب‌های ماه مبارک رمضان دنبال کرده‌اند. اصرار و تکرار روش‌های قدیمی، هیأت مداحان را نه تنها رو به جلو نبرد که با درگذشت مدیر مرضی‌الطرفین آن، یعنی هاشمی دانا، رو به افول هم نهاد.

او سال‌ها پیش از فقدان خود مرا به منزل خود دعوت کرد و خاطراتی از سال‌ها قبل پیش

کشید که نشان می‌داد اتحاد

در جامعه مداحان به وجود

نمی‌آید. برای من - که آن روز

جوان پرشور و دونده‌ای بودم

و با سودای تشکیل «روابط

عمومی» برای جامعه مداحان

به سراغ او رفته بودم - این

دلایل، منطقی و قابل قبول

نبود، اما امسال پس از گذشت

بیش از ۲۰ سال، دانستم که

وحدت نیافتن مداحان از

مسائل اصلی آنان به شمار

می‌رود.

■ بازگشت آخرین شاگرد مکتب

حاج شیخ‌جواد خراسانی

حاج علی آهی، شاعر، مداح و استاد بسیاری از ذاکران اهل بیت علیهم‌السلام در شرق تهران بوده است. او که برکشیده مکتب حاج شیخ‌جواد خراسانی است و به سختگیری در مباحث عقیدتی حوزه شعر شهرت دارد، سال‌های پس از انقلاب را در نهادهای نظامی گذراند. آهی مسئولیت‌های مهمی در نیروی انتظامی به عهده گرفت، اما با بازنشستگی در این نیرو، به دعوت شمار زیادی از شاگردانش - که در سال‌های پایانی دهه ۶۰ و ابتدای دهه ۷۰ در زمره مداحان سرشناس بودند - به جامعه همکارانش بازگشت تا هیأتی را که خود در حوالی دهه ۵۰ راه انداخته بود، رونق دهد.

مدیریت جامعه مداحان شرق تهران یا «سه‌شنبه‌ای‌ها» در آن زمان در اختیار حاج

وقتی همه صنوف
اعم از کفاش
و آهن‌گرو
لباس‌فروش صاحب
حسینی‌مستقلی
است چرا جامعه
مداح تهران - که
اعضایش گریزانند
مجالس اصناف دیگر
هستند - هنوز جاو
مکان مناسبی ندارد؟

عزیزالله مبارکی، شاعر متخلص به «شیفته» بود، اما پایه‌گذار آن کسی نبود جز حاج علی آهی. این دو تن پذیرفتند که جلسه را باهم اداره کنند. مجالس شب‌های ماه مبارک رمضان مداحان شرق تهران از کثرت جمعیت «یکشنبه‌ای‌ها» به طرز عجیبی کاست و همه را به آن سو گسیل داشت.

رمضان سال ۶۹ جامعه مداح شرق تهران در حسینیه مکتب‌الزهرای سلام‌الله علیه‌السلام واقع در سرآسیاب خیمه زد تا دو چراغ پر نور بر خیمه‌گاه مداحان، یکی در مسجد حاج ابوالفتح و یکی در حسینیه مکتب‌الزهرای نور بتاباند. آهی که بازگشت بسیار درخشانی به جامعه مداحان داشت، از همان زمان آستین همت بالا زد و با رایزنی و همفکری با نهادهای مذهبی از جمله سازمان تبلیغات اسلامی و دفتر رهبر معظم انقلاب اسلامی، حل مسائل و مشکلات مداحان، به ویژه پیرغلامان و ازکارافتادگان را پیگیری کرد.

این پیگیری‌ها در سال‌های بعد به تشکیل بنیاد دعبل خزاعی منجر شد که حمایت‌های تشکیلاتی و صنفی، همچنین بیمه مداحان را نه تنها در تهران بلکه در سراسر کشور به عهده دارد. اینک به همت افرادی چون حاج علی آهی، صدها نفر در دعبل پرونده تشکیلاتی و بیمه‌ای دارند و ده‌ها نفر از پیشکسوتان مداحی

مسجد کاظمین پایگاه بعدی مداحان پس از مسجد حاج ابوالفتح شد



جامعه مداحان صبح سه شنبه امسال هم مثل سال های قبل در بیت العباس علیه السلام است

مسجد حاج ابوالفتح سال ها میزبان هیات مداحان بود



آن هیأت قدیمی یعنی یکشنبه‌ای‌ها را بپذیرند! قصه از این قرار است که امسال برای یکپارچه شدن جامعه مداحان، پیشنهادهایی مطرح شد تا لااقل سه هیأت نزدیک به هم در مرکز و شرق تهران در یک خیمه برپا شوند. سال گذشته، آن گروه از مداحان که ریشه و قدمتی بیش از یک قرن داشتند با تعداد بسیار اندکی در منزل مرحوم هاشمی دانا مجلس خود را دایر کردند. یکشنبه‌ای‌ها که از مسجد حاج ابوالفتح به مسجد کاظمیه در خیابان ری رفته بودند، پس از چند سال این مسجد را نیز به مقصد «کوچه زیبا» در خیابان خراسان و منزل رئیس قبلی هیأت ترک کردند، اما آنجا نیز دوام نیاوردند و در حالی که جلسات هفتگی صبح یکشنبه‌شان در خانه مداحان، واقع در خیابان فخرآباد، عمارت فخرالدوله برگزار می‌شد، آنجا را برای برگزاری مراسم ماه مبارک مناسب ندیدند و هنگامی که نتوانستند نظر مسئولان سایر هیأت‌ها را برای ائتلاف و یکپارچگی جلب کنند، تعطیلی مراسم شب‌های رمضان خود را اعلام کردند.

شاید با این ماجرا، یک نکته قدیمی دوباره در ذهن‌ها مرور شود و آن اینکه: وقتی همه صنوف اعم از کفاش و آهنگر و لباس‌فروش صاحب حسینییه مستقلی است، چرا جامعه مداح تهران - که اعضای گرداننده مجالس اصناف دیگر هستند - هنوز جا و مکان مناسبی ندارد؟

دیگر سر به تیره تراب فرو برده‌اند و امثال حاج رضا مهاجرانی، حاج قدرت‌الله کاظمی، حاج حسین خدامی و حاج رضا مختاری سال‌هاست که خانه‌نشین شده‌اند.

از بین اهل منبر و واعظان فعال در جامعه مداح تهران نیز اغلب افراد یا از دنیا رفته‌اند یا توان این کار را در دست کم ۱۰ شب متوالی، آن هم در نیمه‌های شب ندارند. شیخ احمد رحمانی همدانی، نویسنده کتاب ارجمند و خواندنی «فاطمه‌الزهرا مهجه قلب النبی» و شیخ علی ادبی، از دنیا رفته‌اند و افرادی چون سیدابوالقاسم شجاعی و سید محمدعلی غروی، شاید برای این کار شوق لازم را نداشته باشند.

علاوه بر اینها، جوان‌ترها آن رسم و شیوه قدیمی را نمی‌پسندند و با مجلس‌گردانی از نوع جامعه مداح تهران انسی ندارند؛ و گرنه فرزندان بسیاری از آن مداحان، خودشان لباس نوکری بر تن کرده‌اند و به مداحی خود افتخار می‌کنند؛ منتها کم‌تر برای جامعه مداحان وقت می‌گذارند. اگر هم بخواهند در مجلسی از مجالس عیدیه آنان شرکت کنند، به یکی از سه - چهار مجلس فعال مداحان در شب‌های ماه مبارک رمضان امسال می‌روند. سه‌شنبه‌ای‌ها در بیت‌العباس علیه‌السلام در میدان شکوفه و شنبه‌ای‌ها در زینبیه، خیابان ۱۷ شهریور، ایستگاه خرابات خیمه زده‌اند و هیچ یک حاضر نشده‌اند ائتلاف با

از این نهاد مستمری ماهانه دریافت می‌کنند. آهی در سال‌های اخیر، خانه مداحان اهل بیت علیهم‌السلام را نیز با حمایت شهرداری تهران تأسیس کرد و هرچند خود از پایه‌گذاران آن به شمار می‌رود، اما میدان را به جوان‌ترها وا گذاشت تا محسن طاهری، مدیریت آن را بر عهده بگیرد.

با این وصف، تمام تلاش‌ها و خدمات فردی و شخصی مرد باراده و کهنسال مانند حاج علی آهی نتوانست «اتحاد» را به جامعه مداحان تهران بیاورد و امسال، برای نخستین بار هیأت مداحان به تعطیلی کشیده شد.

یک سوال قدیمی که ذهن‌ها را آزار می‌دهد

در گوشه شبستان قدیمی مسجد حاج ابوالفتح، نزدیک محراب و منبر مسجد، پشتی می‌گذاشتند و پتوهای تمیز با روکش‌های سفید پهن می‌کردند. مداحان و ذاکران پیشکسوت در این موقعیت ارجمند می‌نشستند و به نوبت فیض می‌دادند، اما از آن جمع قدیمی، چه کسی مانده است؟ حاج سیدمصطفی هاشمی دانا، حاج ابراهیم فیروزی، حاج حسن محمدی دولابی، حاج رجب رضایی، حاج احمد صالح، حاج سیدعلی محمودی، حاج سیدعلی گلچین، حاج سیداکبر سجادی، حاج حسین محمدی، حاج علی نکویی، حاج رضا فرشچی و خیلی‌های



این روزها پای منبر حجت الاسلام دکتر ناصر رفیعی حسابی شلوغ است

کسی حریف منبر نمی شود

یکی از پرطرفدارترین منبری های این روزهای کشور است که زیاد مصاحبه نمی کند. کلامش مستدل، گرم و گیر است. هر کسی که پای منبرش بنشیند می فهمد که برای سخنرانی هایش زیاد مطالعه می کند. حجت الاسلام والمسلمین ناصر رفیعی استاد دانشگاه است اما از سال ها قبل کار ویژه ای روی منبر و سخنرانی انجام داده است و نگاه تخصصی به آن دارد. علاوه بر پیگیری های زیادی که برای هماهنگ کردن

حسین فروغی

همان طور که سبقه‌ای در یک نفر پررنگ می‌شود، ممکن است منبر هم در یک کسی پررنگ بشود. کما این که مثلا یک مدرس حوزه می‌تواند در مدرس بودن پررنگ بشود اما این مانع از این نیست که ایشان دهه محرم منبر نرود. مثل همین بحث را ما توی مدارس هم داریم. می‌گویند آیا کار تربیتی کار دبیر دینی است، کار مربی پرورشی است؟ نه. کار دبیر فیزیک هم هست. کی گفته دبیر فیزیک و شیمی نمی‌تواند کار تربیتی کند. تربیت کار همه است. حالا اگر این عنوان را دادند به مربی تربیتی و پرورشی برای این است که بیشتر بتواند این نقش را ایفا کند.

■ این جوری نگاه ما به پاکت هم باید عوض بشود. حتما باید عوض بشود. نگاه به پاکت در واقع یک نگاه جنبی و عارضی باید باشد. البته با آن توضیحی که دادم آن زمانی را که یک فردی می‌گذارد برای مثلا رفت و آمد و جدا شدن از زن و بچه، مطالعه و... طبعاً باید از سوی صاحبان مجالس یک جوری تقدیر شود. یک چیز معقول و منطقی هم باشد. خدای نکرده یک بازار رقابت و چشم و هم چشمی هم به وجود نیاید.

■ پس باید زمانی که برای یک منبر گذاشته می‌شود را هم در ارزش گذاری مادی لحاظ کرد. بله دقیقا مثل یک پزشک. شما فرصت دو دقیقه‌ای که او نسخه می‌نویسد را نگاه نمی‌کنید. یک عقبه گسترده علمی‌اش را هم می‌بینید.

■ حالا این پول دادن و چقدر پول گرفتن را چطور باید نظام‌مند کرد؟

بنده بیش از ۲۵ سال است منبر می‌روم و الله العلی العظیم تا به حال یاد ندارم یک جایی سخن از پاکت یا نرخ گفته باشم. یا اگر چیزی دادند بگویم کم است، یا اگر ندادند بعداً پیگیری کنم. اصلاً یاد ندارم چنین مسائلی را و موافق هم نیستم. از طرفی هم نباید صاحبان مجالس هم نباید زرنگی کنند و کسی را دعوت کنند پنج شب، ده شب برای سخنرانی، بعد هم بگویند خدا حافظ شما. این درست نیست. طبعاً باید تقدیر بشود، تشکر بشود. اما تعیین نرخ، پول به حساب ریختن، رقابت و چشم و هم چشمی، تعطیل کردن یک مجلس به خاطر یک بانی برتر، تمام این‌ها را آفات منبر می‌دانم و با شدت با آن مخالفم.

■ چه طور شد که شما از میان این همه علاقه‌مندی منبر را انتخاب کردید. تصادفی بود یا انتخاب خودتان؟

اگر اجازه دهید بدون مقدمه از سوآلی شروع کنیم که برای خیلی‌ها مطرح است و آن این است که منبر رفتن شغل



هست یا نه؟

منبر یک وظیفه است. شغل یعنی چی؟ یعنی چیزی که درآمدزا است، چیزی که تأمین معاش می‌کند. چیزی که مثلاً زندگی ما و مخارج مان را پوشش می‌دهد، اگر این‌ها منظور تان است نه، به نظر من هدف اصلی منبر این نیست. منبر یک وظیفه است و نخستین مبلغ هم خود پیغمبر اسلام بود که فرمود: یَعْتِزُّ الْمُبَلِّغُ مِنْ مِثْلِ مِيعُوتِ شَدْمٍ وَ الشَّيْطَانِ مَزِينًا؛ شیطان مزین! شیطان مزین است. یعنی زشتی‌ها را زیبا جلوه می‌دهد. قرآن هم می‌فرماید که «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ». این همان تبلیغ یا رساندن پیام است. لذا این وظیفه هر کسی است که توان رساندن پیام را دارد و طبعاً هم مراجع مان و هم علماء و بزرگانمان به پیروی از ائمه تبلیغ دین می‌کرده و می‌کنند. هرگز این برای آنها به عنوان یک شغل محسوب نمی‌شده است. الان هم عزیزانی که منبر می‌روند اغلب یا مدرس هستند یا نویسندگان، یا حتی بعضاً به کارهای اجرایی مشغول هستند. یک بخشی از کارشان هم اختصاص دارد به منبر رفتن. البته طبیعتاً هر کاری که برای آن وقت گذاشته می‌شود، یک ما به ازای مالی هم می‌تواند داشته باشد. فرض کنید که بنده برای یک منبر خوب ممکن است ده ساعت وقت بگذارم. خدا رحمت کند مرحوم آقای فلسفی می‌فرمودند هشت ساعت، ده ساعت برای یک منبر مطالعه می‌کنم. خب حالا کسی که ده ساعت برای منبر مطالعه می‌کند طبیعتاً ده ساعت تدریس نمی‌کند، ده ساعت کار اجرایی نمی‌کند، ده ساعت مثلاً اگر یک مسؤولیت قضاوت دارد سر کار نمی‌رود. این ده ساعت را می‌گذارد برای منبر. طبیعتاً برای این فرصت یک ما به ازایی باید تعیین شده باشد و این از گذشته هم معمول بوده است. یعنی شما ببینید مثلاً شعرایی مثل فرزدق، مثل دعبل وقتی اشعارشان را می‌خوانند امام رضا یا امام سجاد علیهما السلام به نحو خیلی عالی هم آنها را تشویق می‌کنند. حتی آن‌ها بعضی‌هایشان می‌گویند آقا ما برای پول نخواندیم. امام می‌گوید می‌دانم برای پول نخواندید ولی من دوست دارم این مبلغ را به شما بدهم. تازه گاهی عذرخواهی هم می‌کنند و می‌گویند کم است. این‌ها را کنار هم که می‌گذاریم دو سه تا نتیجه می‌گیریم. اول اینکه منبر یک وظیفه است. دوم اینکه وظیفه همه کسانی است که توانش را دارند. این وظیفه نباید تعریف بشود در یک قشر خاصی. این غلط است که ما بیایم بگوییم منبری و مثلاً غیر منبری. البته



مصاحبه لازم بود یک اتفاق باعث شد که عکس‌های گفت‌وگو از بین برود. گفت‌وگو در مدرسه امام خمینی انجام شد اما برای عکاسی دوباره در منزل حاج آقا قرار گذاشتیم. اولین مطالب استاد رفیعی درباره فرهنگ منبر در شماره ۴ خیمه منتشر شده است. توصیه‌های کلیدی و کاربردی دکتر رفیعی برای منبری‌ها را هم بعد از مصاحبه بخوانید.

عرض می‌کنم که اولاً منبر کار من نیست. گرچه حالا معروف به سخنرانی شده‌ام. من بیشتر کارم تدریس و تألیف است و به اصطلاح هیأت علمی هستم. بیش از پانزده سال است هیأت علمی دانشگاه و مراکز آموزش عالی هستم. من متمرکز در منبر نیستم. ولی از اول طلبگی تا امروز که حدود ۳۰ سال شده است، مرتب منبر رفته‌ام و اعتقاد این است که منبر رسانه تأثیرگذار بر مردم است. عامه مردم در درس‌های ما حاضر نمی‌شوند، کتاب‌های ما را خیلی نمی‌خوانند. اعتقاد این هست که منبر عرصه تأثیر بر مردم است. نکته دوم این که اعتقاد دارم این عرصه به خصوص در سال‌های ۶۰ تا ۷۵ در حال فدا شدن بود.

■ فدای چه می‌شد؟

فدایی و قربانی جلسات سوری. البته در این دهه اخیر منبر یک اوجی پیدا کرده است. بزرگان و شخصیت‌ها به صحنه آمدند. اما در آن سالها اینطور نبود. لذا من بر آن شدم که منبر پژوهشی بروم. یعنی منبر



علمی و آموزشی، منبری که فقط اقناع مخاطب نیست بلکه در آن آموزش هم می‌بیند. به همین جهت بود که دو جلد کتاب هم نوشتم به نام «گفتار رفیع» که عنوانش منابع پژوهشی است. منبر باید پژوهشی باشد مثل منبرهای مرحوم آقای فلسفی که در عین تأثیرگذاری فضای علمی مخاطب را بالا می‌برد. مخاطب پای منبر تفسیر، احکام، حدیث و کلام یاد بگیرد و اعتقاداتش هم قوی بشود. همین قدر که فقط بگوییم دروغ و غیبت بد است، کافی نیست. من با این نگاه منبر رفتم و در این دو، سه دهه هم سعی کردم این سطح را پایین نیاورم. گرچه نوسان داشته اما بنای من بر این بوده که این بُعد پژوهشی در منبر لطمه نیبند.

■ آیا شما در این روزگار با پیشرفت‌های رسانه‌ها هنوز هم منبر را دارای کارکرد گذشته می‌دانید؟

در جلسه‌ای که نخبگان حوزه خدمت مقام معظم رهبری بودند قرار شد، هر کسی ۵، ۶ دقیقه صحبت کند. من هم پیرامون موضوع تبلیغ صحبت کردم. در آن جا گفتم که من هم چنان منبر را رسانه بی‌بدیل می‌دانم. چیزی که نه تئاتر، نه فیلم و نه موارد دیگر هنوز نتوانسته جای آن را بگیرد. بعد از عرایض بنده حضرت آقا ضمن فرمایشات‌شان فرمودند این حرف‌هایی که ایشان گفتند درست است و بعد خود ایشان هم مکرر فرمودند منبر هنوز رسانه

بی‌بدیل است. ما کجا داریم چنین چیزی را که فرض کنید شب ۲۱ رمضان در مشهد یک میلیون جمعیت پای منبر جمع می‌شوند. با کدام نمایش و تئاتری می‌توانید چنین جمعیتی را در یک جا جمع کنید؟

■ پس تجمع هم در منابع موضوعیت دارد؟

بله موضوعیت دارد. تجمع خودش حفظ شعائر است. البته سخیف‌ترین و ضعیف‌ترین برنامه‌های تلویزیون هم یکی دو میلیون بیننده دارد. ممکن است یک برنامه میلیون‌ها مخاطب داشته باشد در حالی که جمع کردن مخاطب به هر قیمتی هم هنر نیست. شما ممکن است یک هنرپیشه معروف را بیاورید توی یک شهر و به هوای آن جمعیت زیادی هم بیاید اما این که صبح زود این جمعیت بیایند پای منبر و حرف دین را گوش بدهند، این خیلی ارزش دارد، لذا من این رسانه را بی‌بدیل

می‌دانم. اگرچه معتقدم تبدیل شدن این فضا به فضای پرسش و پاسخ، بیشتر و بهتر می‌تواند نیاز مخاطب را تأمین کند. ما نتیجه این را دیده‌ایم که مثلاً اگر توی یک سخنرانی یک ربع وقت گذاشتیم برای پرسش و پاسخ نیاز مخاطب را بیشتر جواب داده است. مخاطب شناسی حرف اول را توی تبلیغ می‌زند.

■ شما خودتان چطور با مخاطب مواجه می‌شوید؟ به هر حال منبر برای هر قشری اقتضائات خودش را دارد.

ما مخاطب را انتخاب نمی‌کنیم بلکه فقط شناسایی می‌کنیم. ما دو جور مخاطب داریم. مخاطب عام و مخاطب خاص. سخنرانی برای مخاطب خاص راحت است. شما می‌خواهید برای دانشجویهای فنی دانشگاه تهران یا برای اعضای هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی یا یک دبیرستان دخترانه صحبت کنید. این روشن است. اما در خصوص مخاطب عام مثلاً مخاطب ظهر مسجد اعظم قم یا مخاطب شب بیست و یکم احیای مشهد. این خیلی مشکل است. این جا به نظر باید رفت روی آن محورهایی که مبتلا به بیشتر جمعیت است صحبت کرد. این هنر است.

افتادن منبر توی چالش‌های مالی از آسیب‌های جدی است. چشم و هم چشمی روی دعوت منبری‌ها و مداح‌ها از آسیب‌های طبیعتا جدی است

■ این که مخاطب چه چیزی نیاز دارد را از کجا می‌شود تشخیص داد؟

به نظرم کار می‌خواهد. یک کسی از این منبری‌های نسبتاً مشهور می‌گفت من از زمانی که اعلام صلوات می‌کنند تا وقتی که روی منبر قرار بگیرم روی موضوع فکر می‌کنم. خوب این فایده ندارد که من در عرض چند دقیقه فکر کنم که چه می‌خواهم بگویم. منبر یک پشتوانه چند ساعته مطالعاتی می‌خواهد.

■ برگردیم به ادامه همان بحث منبر و رسانه. به نظر شما این درست است که رسانه رقیب منبر است؟ این مثل این است که شما بگویید کالای خارجی رقیب کالای ما هست یا نه؟ بله هست. اما نه به این معنا که شما تولید کالای تان را تعطیل کنید. بلکه به این معنا که کالای خوب دست مشتری بدهید. من رسانه را مروج منبر می‌دانم. تلویزیون باعث شده است که در شهرهای مختلف به منبری‌ها اقبال شود. رقابتی که منبر را حذف کند نیست.



برای منبری که توی آن غلط املایی نباشد، غلط ادبیاتی نباشد حداقل اتمام رسائل و مکاسب و ورود به کفایه است. ضمن این که یکی از ضعف‌های حوزه این است که ما منبر یاد نمی‌گیریم. منبر را باید جداگانه کار کنند. ولی فکر می‌کنم این حداقل لازم است.

■ حاشیه ■

۲۰ ساعت فکر کردم

موضوع‌شناسی براساس مخاطب است. یعنی مثلاً فرض کنید در جامعه جوان ما عرفان‌های کاذب زیاد شده است. یا در میان خانواده‌ها موضوع ناسازگاری بین زن و شوهرها شایع است. مثلاً روزنامه‌ها نوشته‌اند سال گذشته بیست هزار زندانی مهریه داشتیم. معلوم است که روابط اجتماعی خانواده‌ها ضعیف است. پس محور را می‌بریم روی این مسئله. یا مثلاً افسردگی در جامعه زیاد شده است بنابراین پیرامون شادابی و نشاط گفتگو می‌کنیم، من برای سخنرانی شب ۲۱ رمضان سال گذشته در حرم امام رضا علیه السلام بدون اغراق شاید نزدیک بیست ساعت فکر کرده بودم. چیزی هم روی کاغذ نیاورده بودم. فقط بیست ساعت به دنبال انتخاب موضوع بودم. توبه، مباحث اجتماعی و خیلی از موضوعات دیگر را بررسی کردم تا اینکه به این نتیجه رسیدم که بحث عزم و اراده را مطرح کنم. گفتیم بالاخره همه این مشکلات ناشی می‌شود از ضعف اراده که مثلاً یک نفر نمی‌تواند گناه را کنار بگذارد لذا بحث عزم آمد وسط.

هم حوزه هم دانشگاه

ناصر رفیعی دیپلم رشته تجربی را که می‌گیرد برای ادامه تحصیل به حوزه می‌رود. در طول پنج سال سطح را تمام می‌کند، خدمت استادی چون وجدانی، فخر، اعتمادی، دوزدوزانی، پایانی، سستوده و صلواتی. بعد از اتمام سطح در درس خارج فقه و اصول آیات عظام فاضل لنکرانی، مظاهری، تبریزی، درس تفسیر آیت الله جوادی آملی، کلام آیت الله استادی، فلسفه آیت الله صالحی مازندرانی و علوم قرآن آیت الله معرفت حضور پیدا می‌کند. در سال ۱۳۶۶ مدرک لیسانس و در سال ۱۳۷۳ فوق لیسانس خود را دریافت می‌کند. سال ۱۳۷۷ در رشته علوم قرآن و حدیث از دانشگاه آزاد تهران موفق به دریافت مدرک دکتری می‌شود. ۵ جلد کتاب و بیش از ۲۰ مقاله علمی و خدمت در عرصه تبلیغ داخل و خارج کشور بخشی از فعالیت‌های ایشان است.

نیستیم. چون هیأت علمی هستیم، تدریس داریم، کار اجرایی داریم. من الان به طور طبیعی شاید هفته‌ای یک یا دو منبر بروم. این هفته مثلاً من یک شب جمکران بودم. یک شب هم حرم. در مناسبت‌ها مثل دهه محرم هم غالباً دو منبر در روز بیشتر نمی‌روم.

■ شخص خاصی در جریان تقویت منبر شما نقش داشت؟

به طور خاص کسی را به یاد نمی‌آورم ولی به هر حال یکی از کسانی که از عمق، علمی بودن مطالب و طرز بیانش گرچه شاید تأثیر مستقیم هم نپذیرفته باشم ولی همواره می‌پسندیدم آقای نظری منفرد بود. بین سال‌های ۶۳ تا هفتاد خیلی منبرهای ایشان را گوش می‌کردم. پای منبر هم زیاد رفتم. زیاد منبر دیدم. ولی در میان اهل منبر مطالب ایشان را برای پرورش و پایه قرار دادن جهت سخنرانی مطالب خوبی می‌دیدم.

■ از لحاظ محتوایی؟

بله. زیرا شیوه من با شیوه ایشان متفاوت است. اما محتوای ایشان را محتوای خوبی می‌دانم.

■ راهکارهایی را که برای تقویت منبر پیشنهاد می‌کنید چیست؟

من در مقدمه «گفتار رفیع» چهل نکته را تحت عنوان نکات تبلیغی نوشته‌ام.

■ نکات پیرامون محتواست یا شکل؟

هر دو. آموزش شکل هم جلساتی می‌خواهد. ما بیشتر روی محتوا تأکید داریم من خودم چند جلسه‌ای روی محتوا سازی صحبت کرده‌ام. فکر می‌کنم سی‌دی آن توی بازار هم باشد. محتوا سازی و شیوه القاء حتماً نیاز به دوره آموزشی دارد.

■ پس اگر لطف کنید دو سه تا از آن چهل نکته را بگویید.

نکاتی را که آن جا گفتم روی سه محور مخاطب شناسی، موضوع شناسی و محتوا است. اینها به ترتیب است یعنی اول مخاطب شناسی است. بعد موضوع آفرینی و بعد هم محتوا سازی. من اگر بدانم مخاطب من در یک شهری مبتلای به گناهان اقتصادی است نیاز است در آنجا مباحث اقتصادی مثل رشوه، ربا، لقمه حلال مورد بحث قرار بگیرد. بعد می‌رویم به دنبال محتوا. نحوه القاء هم خیلی مهم است. بسیاری از سخنران‌های ما نحوه القاء را بلد نیستند. یعنی شکل را نمی‌دانند (گزیده‌ای از توصیه‌های کاربردی دکتر رفیعی را در صفحه ۳۰ بخوانید)

رقیب به این معنا هست که مثلاً بزرگواری می‌گفت که در ماه رمضان بعد از نماز ظهر کسی پای منبر ما توی روستا نمی‌نشست همه می‌گفتند سخنران‌های تلویزیون بهتر و حرف‌هایشان علمی‌تر و منطقی‌تر است، من به ایشان گفتم پس شما باید خودتان را بالا بکشید.

■ رسانه می‌تواند جایگزین منبر بشود یا نه؟ نه نمی‌تواند. چون تجمع موضوعیت دارد.

■ شما یادتان هست اولین منبرتان را؟

بله. اولین منبرم سال ۶۳ در مریوان برای بچه‌های سپاه بود. در پایگاهی به نام سرو آباد.

■ چند سال تان بود؟

تقریباً نوزده سال. به من گفتند برو منبر. من هم یک حدیثی را از خصال صدوق نگاه کرده بودم با این مضمون که «علامه الشقاوه اربعه» چهار چیز نشانه بدبختی است. همین را خواندم و معنا کردم آنها هم خیلی خوش‌شان آمد. خیلی‌ها بعد از منبر آمدند گفتند دوباره بگویند تا یادداشت کنیم. من دیدم منبر گرفت و این هم روال خوبی است. برای این که دسته‌بندی شده بود، ادبی بود و منظم بود. همین را پایه گذاشتم برای منبرهای بعد.

■ فرمودید نوزده سالگی. این یک دغدغه‌ای است برای طلاب جوان که بالاخره سن تبلیغ چه زمانی است؟ از پایه چندم؟

به نظر من حداقل باید رسائل و مکاسب تمام شده باشد.

■ این شرط است؟

بله. شرط است. یعنی حداقل و پایه را باید این قرار داد.

■ این را برای محتوا می‌گویید یا برای روحیه؟

این را برای محتوا می‌گویم. ممکن است کسی پنجاه سال درس خارج خوانده باشد اما روحیه منبر رفتن نداشته باشد. تمرین منبر زودتر هم می‌تواند باشد. ولی برای منبری که توی آن غلط املایی نباشد، غلط ادبیاتی نباشد حداقل اتمام رسائل و مکاسب و ورود به کفایه است. ضمن این که یکی از ضعف‌های حوزه این است که ما منبر یاد نمی‌گیریم. منبر را باید جداگانه کار کنند. ولی فکر می‌کنم این حداقل لازم است.

■ در هفته چند تا منبر می‌روید؟

من زیاد منبر نمی‌روم. من یک منبری حرفه‌ای

■ یعنی ساده می‌گویند؟

اصلاً شکل ارائه مطلب را نمی‌داند. کجا تاریخ بگویند، کجا یک داستان بگویند، کجا یک تشر بزنند. یعنی بعضی از اهل منبر برای بلندگو صحبت می‌کنند. اصلاً مخاطب دست‌شان نیست. در صورتی که مثلاً خود بنده اگر یک نفر بلند بشود حساس هستم. نگاه به ساعتش کند یا سرش را بالا کند. می‌فهمم این مخاطب دارد از دست من خارج می‌شود.

■ اگر بخواهیم برای یک منبر موفق چند ویژگی بگوییم کدام است؟

اولاً اخلاص جزو شرایط اصلی است. قرآن کریم هم می‌فرماید که: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ». نکته دوم این که مطالبش مطالب استوار باشد. علامه طباطبایی ذیل آیه هفتاد سوره احزاب می‌فرماید اگر مطالب استوار باشد تمام اعمال انسان درست می‌شود. گناه‌های آدم آموخته می‌شود. البته ایشان از قرآن برداشت می‌کند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...» مطالب خواب و یا اینکه فلان شخص فلان جا چیزی دیده فایده ندارد. در درجه نخست از قرآن و روایات بهره بگیرد. من نمی‌گویم از تجربیات بزرگان، علما، عرفا استفاده نشود. ولی اساس و محور نشود. آیات قرآن، تفسیر قرآن و روایات اهل بیت اساس باشد. خودشان فرمودند اگر مردم محاسن کلام ما را بدانند از ما تبعیت می‌کنند. پس یک منبر دو شرط اصلی دارد: یکی اخلاص و یکی قول سدید، که قول سدید را معنا کردند به آیات، روایات، تفاسیر و مطالبی که محکم و استوار است و نکته سوم تأثیرگذاری روی مخاطب است. یک آقایی می‌گفت ده شب جایی بودیم موضوع سخنرانی شخصی این بود که ولایت حضرت زهرا بالاتر است یا ولایت حضرت علی علیه السلام. ثم ماذا؟ این چه مشکلی از جهان اسلام حل می‌کند. همه‌شان ولی‌الله هستند. همه‌شان اولیاء خدا هستند. من همیشه این دغدغه را داشتم که منبرهایم روی مخاطب مؤثر واقع شده باشد.

■ برای سؤال آخر، کمی از آفاتی که در این فضا هست بفرمایید.

حتماً توصیه می‌کنم دوستان کتاب تبلیغ در قرآن و حدیث را بخوانند. آن جای یک مطلبی هست با عنوان نبایدهای تبلیغ و آسیب‌ها. افتادن منبر توی چالش‌های مالی از آسیب‌های جدی است. چشم و هم‌چشمی روی دعوت منبری‌ها و مداح‌ها از آسیب‌های طبیعتاً جدی است که نباید منبر دچار این چیزها بشود. جایگزینی مطالب سخیف به جای آیات و روایات این از آسیب‌های جدی منبر است.

توصیه‌های کاربردی استاد رفیعی برای داشتن منبری درست و درمان

خواب تعریف نکنید



۱. رسانه منبر بایستی عرصه مطالب پژوهشی، علمی، عمیق، مستند و صحیح با بیان روان و ساده باشد. هنر مبلغ آن است که محکم‌ترین مطالب را در ساده‌ترین قالب ریخته و برای مردم با سلاقی مختلف ارائه کند. منبر نباید صحنه طرح رویاهای بی‌پایه، مطالب جعلی و ضعیف، داستان‌های بی‌اساس، خرافات و در یک کلام عوام‌زدگی باشد.

۲. نوع سخنرانی‌ها با توجه به تفاوت مخاطب، زمان، مکان و شرایط متفاوت می‌شود. سخنران بایستی بتواند مطالب خود را در ۵ دقیقه پیاده کند یا در ۵۰ دقیقه تبیین نماید. در فضاهای مختلف موضوعات مبتلابه را مطرح کنید.

۳. در طرح مباحث جامع‌نگر باشید. مثلاً وقتی ۴۰ دقیقه از احترام به پدر و مادر صحبت می‌شود اشاره‌ای هم به احترام و تکریم فرزند شود.

۴. حاشیه‌پردازی پیرامون یک مطلب واضح سزاوار نیست. بایستی حداقل ۵ آیه و حدیث، دو تاریخ و داستان ۳۰ پردازش و ارائه در هر منبر باشد.

۵. هر منبر حداقل ۴ الی ۵ ساعت مطالعه، تنظیم و دسته‌بندی می‌خواهد.

۶. نقل روایات و آیات زیاده و بدون تحلیل و تأمل مخاطب را خسته می‌کند، باید یک محور خاص شکافته شود تا ده‌ها محور ناقص و ابتر گذاشته شود.

۷. سوژه و موضوع منبر بهتر است با توجه به مشکلات هر جامعه، شهر و منطقه باشد.

۸. شبهه‌افکنی بدون پاسخ یا ایجاد تردید در منبر، لغزش بسیار مهمی است.

۹. کار تبلیغی دیر ثمره می‌دهد، سخنران نباید هرگز مأیوس شود، حتی اگر با تمسخر و استهزاء مواجه شد، باید مقاومت کند تا نتیجه بگیرد.

۱۰. در استفاده از عناوین و القاب، توجه کنیم به قشر یا گروهی توهین نشده یا نادیده گرفته نشوند.

۱۱. در نقل‌های تاریخی و وقایع، به گونه‌ای عمل شود که تحریک آمیز نباشد و به ملیت یا منطقه خاصی توهین نشود.

۱۲. مزاح و لطیفه روی منبر باعث لطافت و تنوع است، اما باید توجه داشت برخی شوخی‌ها از منبری‌های جوان، ناپسند است، یا جو جلسه و مخاطب اقتضای آن را ندارد، یا شرایط فراهم نیست.

۱۳. از عذرخواهی زیان‌بخش و کوچک کردن خود روی منبر بپرهیزیم، برخی وقتی بر کرسی منبر می‌نشینند به دلیل احساس رعب و اضطراب از کلماتی مانند (بیخشد، جای من نیست، شما بالاترید، وقت مطالعه پیدا نکردم، مزاحم شدم) استفاده می‌کنند و روحیه خود را خراب می‌کنند، در این زمینه روایت هم داریم.

۱۴. از انتقاد یا اهانت به شخص یا قشر، گروه و حزب خاصی بپرهیزیم، اگر نقدی هم داریم عام و فراگیر باشد، بالاخره هر فرد یا گروه پیروانی دارد.

۱۵. سخنران نباید تکیه کلام داشته باشد.

۱۶. از عوامل حواس‌پرتی مخاطب پرهیز شود، گاهی شکل عمامه، لباس، حرکت تسبیح، دستمال، حرکت زیاد دست، دائم به عینک و لباس و صورت دست‌زدن، حواس مخاطب را پرت می‌کند.

۱۷. اگر در جلسه‌ای شخصیت‌های مختلف

از انتقاد یا اهانت
به شخص یا قشر،
گروه و حزب
خاصی بپرهیزیم،
اگر نقدی هم داریم
عام و فراگیر باشد



۳۱. در نقل آیات و روایات تکیه بر حافظه نشود، حتماً قبل از منبر به متن آیه و روایت مراجعه شود.

۳۲. امر و نهی آئی در مجلس پسندیده نیست، گرچه لازم باشد، اما اگر عمل نشود سخنران تحقیر می‌شود. (با اعلام یک صلوات می‌توان آهسته به کسی در کنار منبر تذکر را منتقل کرد).

۳۴. بهتر است سخنران از یادداشت و نوشته استفاده ممتد نکند، البته لازم است مطالب منبر دسته‌بندی شده روی یک فیش یا کاغذ نوشته شده و همراه سخنران باشد.

۳۵. پراکندگی مطالب در منبر، بدون انسجام و دسته‌بندی، مخاطب را دچار سردرگمی و تحیر می‌کند. موضوع منبر از اول باید اعلام شود. چارچوب بحث مشخص باشد، به عبارت دیگر سخنران مانند طرح درس، یک طرح منبر داشته باشد. کاملاً تنظیم کند در ۳۰ دقیقه برای هر سرفصل و عنوان چه میزان وقت در نظر گرفته است، طبق همان طرح با درصدی اختلاف پیش رود.

۳۶. هر منبر باید مشتمل بر آیه محوری اول بحث، مقدمه کوتاه، متن، نتیجه و خاتمه باشد. منبر نباید از فضای نیاز مخاطب خارج باشد. مستمع وقتی برخاست، تأثیر بپذیرد، فقط نگویید خوب صحبت کرد.

۲۸. در نقل مصائب اگر صوت مناسبی نداریم، تکیه به صوت روضه خوانیم، مردم از سخنران توقع مداحی ندارند. البته اگر بتوان بین بحث و مصیبت تناسب ایجاد کرد، خوب است. مثلاً اگر بحث از صبر است، روضه صبر امام حسین علیه السلام خوانده شود.

۲۹. در صورتی که از زندگی عرفا، و تندیس‌های بندگی مانند مرحوم شیخ رجبعلی خیاط، مرحوم دولابی و دیگران جریاناتی نقل می‌کنیم، توجه داشته باشیم فصل جدیدی غیر از کتاب و سنت نگشاییم. به گونه‌ای موضوع مطرح شود که مردم بدانند بسیاری از این حالات قابل تعمیم نیست، افراد فکر نکنند همه می‌توانند مانند کربلایی کاظم، حافظ قرآن شوند تا فراگیری قرآن و حفظ آن را کنار بگذارند یا تشویق به برخی اعمال شوند که جنبه شخصی دارد و هر کسی ظرفیت آن را ندارد. طرح برخی موارد مانند کرامات، قابل هضم در دانشگاه نیست، بدون مقدمه سازی مطرح نشود. البته در بیان بعضی جریانات، توجه شود خیلی مسائل را آرمانی نکنید تا قابل استفاده و ملموس باشد.

۳۰. سخنران در نقل داستان‌ها یا طرح مباحث باید به سطح بچه‌ها، نوجوانان و جوانان توجه داشته باشد، اگر در مورد نکاح یا طلاق یا زنا یا آداب زناشویی سخن می‌گوید مطالبی را مطرح نکند که تحریک آمیز و سؤال برانگیز باشد.

هستند و امکان نام بردن نیست یا القاب مختلف است، انسان نمی‌داند آیت‌الله بگوید، حجت‌الاسلام بگوید، مسئولیت‌های افراد را دقیق نمی‌داند، بهتر است یا اشاره نشود یا کلی بگوید شخصیت‌ها و بزرگان حضور دارند، از همه آنان تقدیر می‌شود.

۱۸. اگر سخنرانی در مسجد است، حتماً قبل از منبر، عرض ارادت به امام جماعت بشود، حتی نام برده شده و تشکر گردد.

۱۹. تلفظ صحیح کتب، اعلام و اشخاص بسیار مهم است، گاهی یک غلط همه منبر را زیر سؤال می‌برد.

۲۰. در نقل داستان‌های تاریخی هرگز به شنیده‌ها اکتفا نکنیم، داستانی را که شنیده‌ایم، بر اساس شنیده‌ها نقل نکنیم، حتماً به مصدر اصلی مراجعه کنیم، گرچه گوینده مورد اعتماد باشد.

۲۱. از ادای الفاظ مشکل و متشابه که ممکن است با جایابی یک حرف، واژه زشتی ادا شود یا خنده حاضرین را برانگیزد، دوری کنیم.

۲۲. در نقل‌ها تردید راه ندهیم، اگر شک داریم اشاره نکنیم.

۲۳. در نقل ارزش‌ها یا ضد ارزش‌ها مرزها را رعایت کنیم. مثلاً اگر از بدی کبر می‌گوییم، به جایگاه عزت هم توجه بدهیم.

۲۴. همه جنبه‌نگری در تبلیغ امری ضروری است، اگر سخنران همه همت خود را در سرزنش و توبیخ به کارگیرد و فقط در کیفر و عذاب و جهنم سخن بگوید، باعث وحشت، یأس و فرار مردم می‌شود.

۲۵. رعایت سطوح و درجات ضروری است، هرگز نباید در منبر بزرگان دین را سبک شمرد یا در مقام نصیحت و تذکر به مراجع و استوانه‌ها برآمد. اگر قرار هست مطلبی هم ارائه شود با رعایت کمال احترام و تکریم مطرح کنیم.

۲۶. دفاع از اصل نظام، ولایت فقیه، امام و رهبری، کیان جمهوری اسلامی یک ضرورت است. اما سخنران نباید در جناح‌بندی‌های سیاسی و خطی وارد شود.

۲۷. مطالعه پیرامون یک منبر، بایستی بسیار گسترده‌تر از سطح ارائه به مردم باشد.



▲ حاج علی نکویی در میان کودکان فقیر عراقی - مسجد سهله کوفه

مردم، حاج علی نکویی را با سخاوت‌مندی چشم‌هایش می‌شناختند

نشان خادمی روی سینه مردی که

مسعود بهارلو

تصویر بردار برنامه تلویزیونی به او می‌گوید که اگر حین ضبط گریه کند، فیلمش خراب می‌شود! چه چیزهایی گوید آن آقای که پشت دوربین ایستاده است! مگر دلش در اختیار اوست؟ وقتی نوه‌اش «فاضل» جلوی دوربین شعر می‌خواند، پدر بزرگ به پهنای صورت اشک می‌ریزد و شانه‌هایش می‌لرزد. فیلم خراب می‌شود. خب بشود! با خودش لابد فکر می‌کند: من که بازیگر نیستم تا مطابق میل کارگردان و فیلمبردار بازی کنم. یعنی پنجاه - شصت سال در سپاه حسین علیه‌السلام، نقش خودم را بازی کرده‌ام که حالا پیام از سوختن و گریستن برای ارباب خودداری کنم؟ محال است!

حاج علی نکو روی مطلق به حاج علی نکویی معروف بود. روی سینه‌اش پلاک بیضی شکلی همیشه خودنمایی می‌کرد. گمانم این عبارت روی پلاک نقش بسته بود: «خادم حرم حضرت رقیه سلام‌الله علیها» و اینطور نبود که رفته باشد و این نشان خادمی را از کسی گرفته باشد. یک عمر حرم سه‌ساله ابا عبد الله علیه‌السلام را جار و زده بود و برای آبادی آستانه شریف این دختر، به این و آن روانداخته بود. بخش عمده‌ای از لوسترها و کولرهای حرم را خودش خریده بود تارقیه در حرمی زیبا، نورانی و تمیز، خوش نشین باشد. حاجی نکویی دو سال پیش در هشتم رمضان در ۸۲ سالگی همسایه خفتگان ابن بابویه شد؛ در حالی که پلاک خادمی را روی سینه‌اش گذاشتند و حفره قبر را بستند.

علاقه‌مند می‌شوم تا بدانم چگونه یک پلاک فلزی کوچک می‌تواند مداحی مانند حاج علی نکویی را با آن همه سال نوکری ارباب بی‌کفن رستگار کند. دختر ارشد او می‌گوید: «بعد از درگذشت پدرم، یکی از اقوام او را در عالم رویا می‌بیند. پدر می‌گوید: وقتی دو ملک مخصوص قبر بالای سرم ظاهر شدند و قصد سؤال و جواب داشتند، چشمشان به نشان خادمی حرم حضرت رقیه سلام‌الله علیها افتاد و بدون هیچ پرسشی مرا به حال خود گذاشتند.»

نکوروی مطلق می‌گوید: «اکنون آقاسیدمحمد میری به جای او در حرم این دختر سه‌ساله خدمت می‌کند. او می‌گوید که هر روز ذکر خیر او در حرم هست و وقتی خادمان آنجا برنامه صبحگاهی برگزار می‌کنند، نام او را به نیکی می‌برند و برایش طلب مغفرت می‌کنند.»

■ مسلمان شدن یک یهودی به روایت حاجی نکویی
حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمود شریعت‌زاده خراسانی در خاطره‌ای نقل می‌کند: «روزی وارد حرم حضرت رقیه سلام‌الله علیها شدم. دیدم عده‌ای مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری هستند. مداح بااخلاصی به نام حاج علی نکویی مشغول روضه‌خوانی بود. از او شنیدم که می‌گفت: «خانه‌های اطراف حرم مطهر حضرت رقیه سلام‌الله علیها برای توسعه حرم مطهر خریداری می‌کردند. یکی از مالکان - که یهودی یا نصرانی بوده - به هیچ وجه حاضر نمی‌شده که خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد. خریداران حاضر شدند که خانه او را حتی دو برابر و نیم قیمتش خریداری کنند، اما او نفروخت.»

شریعت‌زاده خراسانی می‌گوید: «از راوی (حاج علی نکویی) شنیدم که بعد از مدتی زن صاحبخانه باردار شد و زمان وضع حملش فرا رسید. او را نزد پزشک معالج بردند و او بعد از معاینه گفت: بچه و مادر، هر دو در معرض خطر هستند. خانم باید زیر نظر ما باشد. آنها قبول کردند. مدتی بعد درد زایمان شروع شد و آن مرد، همسرش را به بیمارستان برد و خود به خانه بازگشت. هنگام بازگشت، کنار ورودی حرم حضرت رقیه سلام‌الله علیها آمد و به آن حضرت متوسل شد. آن مرد می‌گوید: زیر لب گفتم: اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنها را از خداوند خواستی و گرفتی، من خانه‌ام را به تو تقدیم می‌کنم.»
ماجرای اینگونه ادامه پیدا می‌کند که: «مرد مدتی مشغول توسل بوده و سپس به بیمارستان رفته است. آنجا می‌بیند که همسرش روی تخت نشسته

که قیمه‌های خوش طعم و لذیذی زیر دست داماد حاجی، جا می‌افتاد و راهی هیأت‌های دیگر می‌شد.

زمان زیادی طول نکشید که «قیمه نکویی» بین هیأت‌های شناخته‌شده. حاجی نکویی علاوه بر آنکه بهترین مواد اولیه را در غذا استفاده می‌کرد، خودش در همه غذاهایی که از آشپزخانه‌اش بیرون می‌آمد، شریک بود و سهم داشت: «این چهل تا مال بابا ننه خودم!» حتی گاهی پول غذا را به کل نمی‌گرفت. ضمن اینکه هر سال، همه مداحانی را که روز میلاد صدیقه طاهره سلام‌الله علیها به دیدار رهبر فرزانه انقلاب می‌رفتند، اطعام می‌کرد تا لقب «حاتم طایی» برایش متملقانه نباشد. شاید اگر آن دزدی هم که به خانه‌اش زد و فقط چند جفت کفش توی گونی ریخت و وسط کوچه مجش را گرفتند و بردند کلاتری، این لقب را برانده حاجی علی نکویی بداند.

سارق به زندان افتاد و دو سال خرج خانواده‌اش را داد. می‌شد اجازه بدهد وقتی جناب دزد کیسه کفش‌ها را برگرداند، برود رد کار خودش و دو سال خرج روی دست او نگذار! اما این کار را نکرد.

■ نشان روی سینه

حاج علی نکویی همیشه با آن پلاک بیضی‌شکل طلایی روی یقه پالتوی بلندش شناخته می‌شد. نرجس نکوروی مطلق، فرزند ارشد پدر و یکی از مبلغان مذهبی تهران در این باره می‌گوید: «پدرم در طرح توسعه حرم حضرت رقیه سلام‌الله علیها بسیار خدمت کرد. او پولی نداشت که خود شخصاً به این کار کمک کند، اما به هریک از دوستانش می‌رسید - که می‌دانست استطاعت مالی فراوانی دارند - از آنها تقاضا می‌کرد و وجهی بابت کمک به توسعه حرم سه‌ساله اباعبدالله علیه‌السلام می‌گرفت.»

او اینگونه ادامه می‌دهد: «تهویه مطبوع و لوسترهای حرم حضرت رقیه با پول و زحمت او فراهم شد، اما هیچ وقت و هیچ جا این موضوع را با کسی مطرح نکرد. ترجیح می‌داد او را جارو کش حرم دختر سیدالشهدا علیه‌السلام بدانند. وقتی آستانه حرم این خدمات را از پدرم دید، به او مدال و نشان رسمی داد و در جمع خادمان آنجا قرار داد.»

وقتی از خانم نکوروی مطلق درباره سرنوشت آن نشان می‌پرسم، می‌گوید: «خودش وصیت کرده بود که مدال افتخار حرم رقیه خاتون را با پیکرش دفن کنیم. می‌دانست که همین فلز به ظاهر بی‌قدر و قیمت، موجب آبروداری و نجاتش خواهد شد - که همینطور هم شد.»

بازیگر نبود

حاج علی نکویی، مداح و خادم هیأت‌های مذهبی به «حاتم طایی مداحان» شهرت داشت. آدم سفرمدار و سخاوتمندی بود که وقتی روضه ده روزه در خانه‌اش دایر می‌کرد، تمام کوپن‌فروش‌ها و دستفروش‌های میدان خراسان هم نشانی آن را می‌دانستند و صلاه ظهر خودشان را به سفره او می‌رساندند.

در طبقه زیرین خانه‌اش، یک حسینیّه و یک آشپزخانه بزرگ در نظر گرفته بود که این آشپزخانه فقط به روضه و مجلس خودش خدمات نمی‌داد. آشپزخانه‌ای برای تمام طول سال بود





در کنار مهدی غیائی،
مداح و داماد خود



در جمع اعضای خانواده و اقوام در
بازگشت از سفر کربلای معلی
در این تصویر حجت الاسلام سید
محمود مومنی نیز دیده می شود



سفر زیارتی جامعه مداحان به مشهد
مقدس - ۱۳۷۵
در این عکس مرحوم حاج
اکبر مقدم، مرحوم حاج ابراهیم
فیروزی، حاج سید حسن وحید، حاج
اصغر مختاری، حاج علی نهادی، حاج
حسین قائدی گلپایگانی، حاج سید
احمد هاشمی و حاج حسین شریفی
دیده می شوند

مهمانان جفت و جور نمی شد و غذا رسماً کم می آمد. او با اینکه خودش آشپزخانه معروفی داشت و در جنوب و جنوب شرق تهران، همه قیمه های نکویی را می شناختند، یکی از کارگران را می فرستاد و از رستوران های نزدیک غذا می گرفت تا مهمانانش گرسنه از خانه نروند.

دختر ارشد حاج علی نکویی هم به این بحث جملاتی اضافه می کند. او می گوید: «با دادن غذا در ظروف یکبار مصرف همیشه مخالف بود. سال ها بود که مردم در این ظرف ها غذا می دادند و غذا می خوردند، اما پدرم همیشه مقاومت می کرد و می گفت که استفاده از آنها باعث آلودگی می شود و تولید پلاستیک کهنه را - که منشأ بیماری های زیادی است - افزایش می دهد».

او به راهکار پدرش برای این قضیه اشاره می کند و می گوید: «کاسه های پلاستیکی تمیزی تهیه کرده بود و غذای مردم را در آنها می ریخت. این ظروف، حتی بیش تر از غذای یک نفر را در خود جای می دادند، اما پدرم می گفت: این کاسه ها خودش یادگاری می شود تا هر وقت خواستند در آن غذا بخورند، یاد سفره امام حسین علیه السلام بیفتند و برای من یک فاتحه بخوانند!»

۱۰ سال روضه مجانی!

فاطمه نکوری هم به جمع خواهرانش می پیوندد و بحث را دنبال می کند. او می گوید: «پدرم به مال دنیا اعتنائی نداشت. همه مسافران کاروانش

از خادمان حرم حضرت رقیه سلام الله علیها بوده است.»

مخالف استفاده از ظرف یکبار مصرف

آنقدر دست و دل باز و سخاوتمند بود که لقب «حاتم طایی» را به او داده بودند. در سال ۱۰ روز در منزلش روضه خوانی داشت و ظهرها همه مهمانانش را ناهار می داد. از جاهای مختلف زن ها و مردان زیادی به این مجلس روضه می آمدند و ناهار را مهمان او بودند.

اعظم نکوری مطلق، یکی دیگر از فرزندان حاج علی نکویی درباره این روضه خوانی می گوید: «این روضه ماریشه دار و قدیمی بود و مهمانان زیادی داشت. گاهی هم آنقدر مهمان می آمد که تدارک غذا برای آنها به دلیل غیرقابل پیش بینی بودنش سخت می شد. حتی بعضی اوقات غذا کم می آمد.

پدرم همیشه می گفت: اول صبر کنید همه مهمانان غذا بخورند و سیر شوند، بعد شما کنار سفره بنشینید و غذا بخورید.»

این فرزند حاجی نکویی ادامه می دهد: «حتی گاهی با غذا نخوردن ما هم آمار غذا با تعداد

و کودک سالمی در بغل دارد. زن به شوهرش می گوید: کجا رفتی و او پاسخ می دهد: جایی رفتم و کاری داشتم که باید انجامش می دادم. زن فوری می گوید: نه! تو رفتی و به دختر امام حسین علیه السلام متوسل شدی. مرد با تعجب می گوید: تو از کجا می دانی؟ همسرش پاسخ می دهد: در همان حال زایمان

بودم و گاه از شدت درد بیهوش می شدم و از هوش می رفتم. در همان حال، دختر بچه ای را دیدم که وارد اتاق بیمارستان شد و به من گفت: ناراحت نباش. ما سلامتی تو و بچه ات را از خداوند خواسته ایم. فرزند شما پسر است. سلام مرا به شوهرت برسان و به او بگو که نام پسرش را «حسین» بگذارد. من به آن دختر گفتم: نام تو چیست؟ و او گفت: من رقیه، دختر امام حسین علیه السلام هستم»

حجت الاسلام شریعت زاده خراسانی می گوید: «بعد از اینکه

روضه خوانی حاج علی نکویی تمام شد، من از او پرسیدم که شما این داستان را از چه کسی نقل می کنید؟ او پاسخ داد: از خادم حرم که خودش اهل تسنن است، اما افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد. پدر او هم

وقتی روضه ده
روزه در خانه اش
دایره می کرد، تمام
گوین فروش ها
و دست فروش های
میدان خراسان
هم نشانی آن را
می دانستند و صلاه
ظهر خودشان
را به سفره او
می رساندند

■ خودنوشت ■

چگونه مداح شدم

در سال ۱۳۲۳ یک نوجوان ۱۶ ساله بودم. در رویا، خودم را در کربلا و در حال بوسه زدن به مزار نورانی سیدالشهدا علیه السلام دیدم. بانویی بزرگ هم آنجا ایستاده بود و وقتی مرا دید، سه بار به من گفت: بخوان! دو بار گفتم که سواد ندارم و نمی توانم بخوانم، اما حضرت زهرا سلام الله علیها این بار تأکید کردند و فرمودند: از حسین بخوان. عاقبت من دهان باز کردم و این شعر را خواندم:

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم
روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم
بعد از دیدن آن رویا به حاج مرشد قاسم، استاد خیلی از مداحان مراجعه کردم و به او گفتم که می خواهم نوکر امام حسین علیه السلام بشوم. او دستش را در جیب فرو برد و بیاضی از آن بیرون آورد. بعد گفت: هر شعری که می خواهی از روی این بیاض بنویس.

من شعرهای زیادی از روی آن بیاض نوشتم. صبح می نوشتم و تا شب حفظشان می کردم و باز فردا شعر دیگری، می نوشتم و حفظ می کردم. غیر از شعرهای مرشد قاسم، کتابهایی مثل خزائن الاشعار یا کتاب شعرهای تابع را هم خریده بودم و شعرهایشان را حفظ می کردم.

آن زمان، کارگر آلومینیوم سازی بودم. همزمان شعر می گرفتم و حفظ می کردم. شبها با اینکه برق نبود، زیر نور چراغ گردسوز، شعرها را می خواندم و برای اینکه ملکه ذهنم بشود، آنها را در کارگاه مرور می کردم. گاهی یک قصیده ۱۵۰ بیتی را در یک روز از بر می کردم.

در ۲۳ سالگی ازدواج کردم و بخشی از زحمات نوشتن شعر من به گردن همسر جوانم افتاد. حافظه خوب و پشتکار باعث شد تا خیلی زود، شعرها و قصاید زیادی را حفظ کنم و زیر نظر استادان به روضه های خانگی بروم.

امیدوارم تا آخرین نفس بتوانم نام امام حسین علیه السلام را به زبان جاری کنم و یا پای منبر یا در راه روضه از دنیا بروم.



▲ مشهد مقدس - ۱۳۷۵

در این تصویر حاج حسین باقری، حاج مهدی رضایی، حاج سید مصطفی هاشمی دانا، حاج جواد ابوالقاسمی، حاج مصطفی مقدم و تعدادی دیگر از مداحان دیده می شوند

دوست داشت در کربلا «معجور» شود

حاج علی نکویی از نوجوانی مداحی می کرده و به دلیل تقوا و تدین، از همان جوانی او را «شیخ علی» می خوانده اند. هنگامی که در دسته های سینه زنی نوحه می خوانده از فرط گریه از هوش می رفته و غش می کرده است. همین شیفتگی خاندان عصمت و طهارت علیه السلام کافی بود تا او در ۳۰ سالگی، یعنی اواخر دهه ۱۳۳۰ تصمیم به ترک ایران و مجاورت حرم سیدالشهدا علیه السلام بگیرد.

این کار او البته در نهایت ناکام می ماند، اما حواشی جالب توجه و خواندنی ای دارد. دختر ارشد نکویی - که به دلیل سن و سال بیش تر، حوادث و اتفاقات آن روزگار را بهتر به یاد می آورد - می گوید: «مادرم فاطمه را باردار بود که پدرم به کربلا رفت تا کارهای مربوط به اقامت خانواده در این شهر مقدس را انجام دهد. حضور او در کربلا آنقدر طول کشید که فاطمه به دنیا آمد، اما پدرم هنوز به ایران برنگشته بود. در این فاصله، نامه های فراوانی برای مادرم نوشته بود و آخرین نامه نشان می داد که باید برای عزیمت به عراق و زندگی در کربلا، بار سفرمان را ببندیم، اما هیچ وقت این سفر انجام نشد.»

فاطمه نکویی دنباله حرف خواهرش را می گیرد: «من سه ماهه بودم که بالاخره بعد از ۴ ماه دوندگی، تذکره کربلا برای خانواده ما صادر شد. منتها چند روز قبل از سفر، من به بیماری سختی

در سوریه می گویند که یکی از خصلت های او باز گذاشتن در کیفش بوده است. کنار کیف می نشست و می گفت: هر کس پول لازم دارد، بیاید و بردارد. خجالت نکشید. اگر جیبتان خالی باشد و برای بچه ها و نوه ها سوغاتی نخرید، در ایران خجالت می کشید. بیایید پول بردارید و در ایران به من برگردانید.»

فاطمه خانم در تأیید ادعایش مبنی بر بی علاقهی پدرش به مال دنیا می گوید: «یک حکایت جالب دیگر هم از او شنیده ام و آن این است که حدود ۱۰ سال در منزل یک زوج روضه می خوانده، بدون اینکه پولی بگیرد. روزی زن از مرد می پرسد: شما به حاجی نکویی ماهانه چقدر پاکت می دهی؟ مرد با تعجب به همسرش می گوید: من پولی به او نداده ام. مگر شما این کار را نمی کنی؟ آنها تازه متوجه می شوند که ۱۰ سال است به روضه خوانشان هیچ پولی نداده اند و مداح، اصلاً به روی خودش نیاورده است. بعد از آن اصرار می کنند که پدرم پول روضه های خوانده شده در ۱۰ سال گذشته را بگیرد، اما او از این کار خودداری می کند و پولی نمی گیرد.»

نرجس خانم هم که مبلغ باتجربه ای است و زیر نظر چند تن از علما کار تبلیغ را تجربه کرده است، می گوید: «بارها به ما می گفت که روضه های مجانی اش بیش تر از روضه هایی است که به او اصطلاحاً پاکت می دهند.»

بارها به ما می‌گفت که روضه‌های مجانی‌اش
بیش‌تر از روضه‌هایی است که به او اصطلاحاً
پاکت می‌دهند.



یادمان

دچار شدم. اسهال و استفراغ شدید در یک نوزاد
۳ ماهه و کمبود دارو و درمان باعث شد که من
روزهای خیلی سختی را پشت سر بگذارم و عاقبت
از دنیا بروم!»

نرجس خانم گفته‌های خواهرش را دقیق‌تر ادامه
می‌دهد: «ما حتی روی فاطمه یک پارچه سفید
انداختیم و سعی کردیم مادرمان از فوت او باخبر
نشود. نبود پدر و حضور چند ماهه ما در خانه
پدر بزرگ، باعث شده بود تا روحیه او ضعیف شود.
حالا اگر قرار بود فاطمه را از دست بدهد، شاید
صبرش تمام می‌شد.»

او حرف‌هایش را اینگونه دنبال
می‌کند: «مانده بودیم که چطور
موضوع را به مادر بگوییم که به
یکباره پدر بزرگم از پله‌ها پایین
آمد و با عصا به در اتاقی کوبید که
جنازه فاطمه در آن قرار داشت.
با صدای بلند فریاد زد: «در را
باز کنید!» ما به او فهمانیدیم که
فاطمه مرده است و نمی‌خواهیم
مادر بفهمد، اما او اصرار کرد که
در را باز کنیم. وقتی در را باز
کردیم، دیدیم فاطمه ملحفه
سفیدی را که رویش انداخته
بودیم، پس زده و نشسته است.
حتی دارد می‌خندد و اثری
از بیماری و نهایتاً مرگ در او

نیست. پدر بزرگم او را در آغوش کشید و گفت:
«وقتی متوجه شدم که فاطمه از دنیا رفته است،
همانطور که رو به قبله نشسته بودم، به ابوفاضل،
قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام متوسل شدم و شفای
او را از حضرتش خواستم. به او گفتم که دوست
ندارم نوهام در خانه من جان دهد؛ در حالی که
پدرش در سرزمین غریبی به سر می‌برد و خانواده

او در منزل من مهمان هستند.»
اما داستان بی‌سرانجام عزیمت آنان به کربلا و
مجاور شدنشان در کنار حرم نورانی سیدالشهدا
علیه‌السلام، ژنرال عبدالکریم قاسم، نظامی
چپ‌گرای عراق در بیست و سوم تیرماه سال
۱۳۳۷ در کودتایی «ملک فیصل» پادشاه عراق
را از قدرت به زیر کشید و خود زمام امور را به
عهده گرفت.

نرجس نکوروی مطلق در این باره می‌گوید: «همه
چیز برای رفتن به عراق و مجاور شدن در کربلا
آماده بود. پدرم در آنجا و ما در

ایران آمادگی این سفر همیشگی
را داشتیم، اما یک اتفاق سیاسی
باعث شد همه پیش‌بینی‌ها به
هم بریزد. در حالی که ما برای
ساعت ۱۱ آن روز بلیت تهیه
کرده بودیم، باامداد همان روز
اعلام کردند که در عراق همه
چیز به هم ریخته و حکومت
عوض شده است. بنابراین، تمام
مرزهای عراق بسته شد و در
نهایت ما نتوانستیم به کربلا
برویم. پدرمان هم بعد از مدتی
به ایران بازگشت.»

دستگیری از ندارها حتی جناب دزد!

کاروان‌داری به مقصد اماکن زیارتی یکی از کارهای
اصلی مرحوم نکویی بود. اعظم نکوروی مطلق
می‌گوید که پدرش خیلی از افراد را فقط با داشتن
گذرنامه به زیارت حرم سه‌ساله اباعبدالله الحسین
علیه‌السلام برده و حتی ریالی از آنها نگرفته است.
فعالیت او در منطقه جنوبی شهر تهران و در جوار
میدان خراسان، چهره فقیر مردم پایتخت را در

یکی از وصایای
نکویی این بوده که
هر جا از دنیا رفته،
همانجا او را به
خاک بسپارند و
مردم را به زحمت
نیندازند. او امانه
در مشهود نه در
دمشق، بلکه در
زادگاه خود تهران
در گذشته

این گوشه از شهر بیش‌تر نشان داده بود. به همین
دلیل، او با جمع وسیع‌تری از مردم جنوب شهر
روبرو بود که علاقه فراوانی به زیارت داشتند اما از
تمکن مالی بسیار ضعیفی برخوردار بودند.

دختر سوم حاج علی نکویی در این باره می‌گوید:
«پدرم به خیلی از افراد مسن به خصوص پیرزن‌ها
می‌گفت که بروند گذرنامه‌شان را بگیرند تا آنان
را به سوریه ببرد. آنها می‌گفتند که پولی برای
این کار ندارند که برای همراهی کاروان به پدرم
بدهند، اما او می‌گفت: گذرنامه‌اش با شما، زیارتش
با من!»

نکوروی مطلق ادامه می‌دهد: «وقتی هم که آنان را
به زیارت می‌برد، خودش مراقبت از سالمندان را به
عهده می‌گرفت و پیرمردها را تر و خشک می‌کرد.
در حال خدمت به آنان، همیشه شوخ‌طبع بود
و به پیرزن‌هایی که نمی‌توانستند تند راه بروند،
می‌گفت: به کمی تندتر راه بیا دخترم! همین مزاح
و صمیمیت او با سالمندان باعث شده بود کاروانش
همیشه مالا مال از افراد مسنی باشد که خود او به
یاری‌شان می‌رفت و اجازه نمی‌داد ناتوانی شیرینی
سفر را از آنان بگیرد.»

دختر دیگر نکویی یاد یک خاطره از پدرش
می‌افتد که در آن خاطره هم دستگیری از ندارها
و بیچارگان مطرح است. نرجس نکوروی می‌گوید:
«یک بار وقتی در خانه ما روضه‌خوانی بود، پدرم
متوجه دزدی شد که کفش‌های مردم و اهل خانه
را در کیسه ریخته و قصد سرقت آنها را داشت. او
را در کوچه گیر انداخت و به کلانتری محله برد.
افسر نگهبان تا دزد را دید، او را شناخت و گفت
که سارق، روز گذشته هم به همین دلیل دستگیر
و روانه زندان شده، اما چون ارزش کفش‌ها زیاد
نبوده و طرف رضایت داده، او را آزاد کرده‌اند. با
این سابقه، دزد را به بازداشتگاه می‌اندازند و پدرم
نشانی خانواده آن دزد را می‌گیرد. بدون اینکه ما

و خدمتگزارانی در آنجا داشت که در تمام
طول سال به زائران حرم نورانی امام هشتم
خدمات می‌دادند، اما اصرار داشت که
خودش خیلی از کارها از جمله خریدهای
اصلی را بر عهده داشته باشد.

در یکی از سال‌ها کاروانی به مسافر خانه
کوچکش در حسینیه کوچه «چهنو»
برد. این کوچه در خیابان منتهی به حرم،
موسوم به خیابان تهران واقع شده و از نظر

حاج علی نکویی، بعد از مداحی و
آشپزخانه‌داری به کاروان‌داری اماکن زیارتی
شناخته می‌شد. مهم‌ترین و پرشمارترین
کاروان‌های زیارتی او به سوریه و شامات و
سپس مشهد مقدس می‌رفتند. آن زمان، راه
کربلا و عتبات عالیات بسته بود و تنها دو
مقصد در فهرست کاروانیان او بود.

این مداح اهل بیت علیهم‌السلام،
حسینیه‌ای در مشهد خریداری کرده بود

دید و بازدید



شاید حاج محمد ساسانی، داماد و دستیار نکویی که او را غسل داد و کفن پوشاند نمی‌دانست که ۴ ماه بعد تنها چند قدم آنسوتر دفن خواهد شد.



افول جسمانی و ضعف قوای فیزیکی او منجر به بیماری و نهایتاً حضور در بیمارستان می‌شود که بر اثر ایست قلبی در بامداد هشتم رمضان سال ۸۹ جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

یکی از وصایای نکویی این بوده که هر جا از دنیا رفت، همانجا او را به خاک بسپارند و مردم را به زحمت نیندازند. او اما نه در مشهد و نه در دمشق، بلکه در زادگاه خود تهران در گذشته بود و مزاری از پیش خریداری شده در گورستان «ابن بابویه» شهری داشت که همانجا به خاک سپرده شد. شاید محمد ساسانی، داماد و دستیار گرامی‌اش که او را غسل داد و کفن پوشاند، نمی‌دانست که فقط ۴ ماه دیگر، تنها چند قدم آنسوتر از پدر همسرش دفن خواهد شد. چه اینکه ساسانی، از پسر به نکویی نزدیک‌تر بود و در ۵۷ سالگی به دلیل سکته قلبی درگذشت تا دو داغ در زمان کوتاهی گریبانگیر خاندان بزرگ نکویی شود.

مبارک رمضان از مناجات‌ها و دعا‌های مداحان و نیایشگران رادیو بهره‌مند می‌شده‌اند. حاج علی نکویی، با رواج استفاده از رادیو و تلویزیون به ویژه در سال‌های پس از انقلاب، سحرخوانی را ترک کرد، اما شب‌زنده‌داری را هیچ‌گاه کنار نگذاشت. او شب‌های ماه مبارک را همواره در هیأت جامعه مداحان تهران به سحر می‌رساند.

دعایی که مستجاب شد

دعا کرده بود که یا پای منبر سیدالشهدا علیه‌السلام بمیرد یا در راه و مسیر روضه. همین‌طور هم شد؛ منتها در راه هیأت. شبی از شب‌های ماه مبارک رمضان که از هیأت جامعه مداحان برمی‌گشت، یک خودرو او را زیر گرفت. پنج جوان - که وضع و حال بی‌ثباتی داشتند - مشغول گشت و گذار در شهر و خوشگذرانی بودند. صدای ضبط ماشین‌شان هم آنقدر زیاد بود که مردم، قبل از صدای ترمز کش‌دار آن، موسیقی تند و کوچه‌بازاری را شنیدند.

حاج علی نکویی از آن حادثه دچار شکستگی دست و ضربه مختصر مغزی می‌شود، اما چون در ابتدای حادثه، وضعیت او خیلی حاد نبوده، فوراً به راننده جوان رضایت می‌دهند، اما این مداح قدیمی از آن روز به بعد دچار اختلالات فراوانی از جمله آلزایمر می‌شود. پزشکان می‌گویند که احتمال بروز سکته مغزی در او افزایش یافته و باید زندگی عادی خود را برای جلوگیری از این واقعه پی بگیرد.

نکویی پس از این حادثه حتی به سفر سوریه می‌رود، اما توان او رو به افول می‌گذارد و به سرگیجه و فراموشی مبتلا می‌یابد. با این حال، مدت‌ها پس از تصادف زندگی طبیعی خود را ادامه می‌دهد تا اینکه با بروز سکته قلبی، حافظه او یک بار دیگر برمی‌گردد و فراموشی را فراموش می‌کند!

بدانیم، او حدود ۲ سال مخارج زندگی خانواده سارق کفش‌ها را داد تا مرد خانواده از زندان آزاد شد.

سحرخوانی تا پیش از آمدن رادیو

صدای خیلی خوبی نداشت، اما سوز و گداز و اشک‌های همیشه جاری او را همه می‌شناختند. با این حال، زمانی که تعداد مساجد محدود بود و چیزی به نام بلندگو در مساجد تهران به کار گرفته نشده بود، او سحرها به پشت بام خانه‌اش می‌رفت و مناجات می‌خواند.

آن زمان، نه تنها بلندگو که رادیو و تلویزیون هم به شکل امروزی خود وجود نداشت و مردم از فرا رسیدن سحرگاه، هنگام اذان صبح و زمان امساک از خوردن و آشامیدن باخبر نمی‌شدند. بنابراین افرادی بودند که با سحرخوانی و مناجات، مردم را از آمدن صبح مطلع می‌کردند.

این کار، یکی از خصلت‌های قدیمی مداحان اهل بیت علیهم‌السلام بوده است و کسانی چون مرحوم حسین ملاحسنی هم از اذان‌گویان قدیمی شهر ما بوده است. طبق گفته خانواده حاج علی نکویی، او در ماه مبارک رمضان از نیمه شب تا سحر بیدار بود. در سال‌های دورتر، او هر شب مناجات، دعای سحر و اذان را با صدای رسا می‌خوانده و همسایه‌ها را برای عبادت و مناجات و خوردن سحری بیدار می‌کرده است. به این ترتیب که ابتدا، مناجات را با صدای آرام‌تری می‌خوانده و بعد از خوردن غذای مختصری به عنوان سحری، دعای سحر را می‌خوانده و سپس با اطمینان از زمان فرا رسیدن اذان، نغمه الله اکبر سر می‌داده است.

بعد از سال‌ها، رادیو و تلویزیون به خانه‌های مردم راه یافت و مدینه‌بینی که تلویزیون را به خاطر نشان دادن تصاویر مفسده‌انگیز تماشا نمی‌کردند، با روشن کردن رادیو در شب‌های ماه

خوراک زائران را فراهم کرد و به حسینیه آورد، از فرط خستگی در گوشه‌ای دراز کشیدیم و به خواب رفتیم. بلافاصله وجود نازنین امام هشتم را در خواب دیدم که به من فرمودند: دیدم شما گرفتار تهیه آذوقه زائران من هستی، خودم به زیارت شما آمدم!

از خواب برخاستم و در اولین فرصت به حرم رفتم.

نکویی آنقدر گرفتار خرید و پذیرایی از زائران امام رضا علیه‌السلام شد که حدود ۳ روز بعد از ورود به مشهد مقدس نتوانسته بود به زیارت برود. از این بابت خیلی ناراحت و غمگین بود. تا آن روز چنین چیزی سابقه نداشت که فرصت زیارت را از دست بدهد. از طرفی نمی‌توانست خیلی از کارها را به دیگران واگذار کند. خودش می‌گوید: «بعد از اینکه نان و

مسافت، فاصله بسیار کمی با حرم امام رضا علیه‌السلام دارد.

وقتی کاروان به مشهد رسید و در اتاق‌های حسینیه چند طبقه اسکان یافت، حاج علی نکویی در پی خرید نان و گوشت و ملزومات زائران افتاد. خودش در صف نان می‌ایستاد یا شخصاً به بازار میوه و تره‌بار «نوغان» می‌رفت و آنچه لازم بود برای آشپزخانه حسینیه‌اش تدارک می‌دید.

چند کلمه اختلاط با حاج
علی اصغر احمدی، پیر غلام اهل بیت

قدیمی‌ها با صفات بودند

علیرضا ابوالحسنی

ماه شعبان دو سال پیش، سه تن از پیشکسوتان و پیر غلامان اهل بیت علیهم السلام در بستر بیماری افتادند. حاج علی اصغر احمدی هم از جمله کسانی بود که دچار عارضه مغزی شد، اما خدا او را به خانواده‌اش برگرداند تا امروز بتوانیم با او در خانه کوچکش در محله بی سیم، کنار دستگاه ساده کشش عضلات به گفت و شنود بنشینیم. خوب است که این مداح قدیمی، هنوز امکان رفت و آمد در شهر و سر زدن به روضه‌های ماهانه و خانگی‌اش دارد. البته همت خود او و گریز از در بستر افتادن باعث شد تا نرمش‌ها و حرکات‌های توصیه شده از سوی پزشکان را برای بازیابی سلامتش به کار بندد و امروز بتواند با تکیه به عصای چوبی تراش خورده و قهوه‌ای، روزی دو - سه روضه برود.

اگر ۶ سال قبل در مطلبی درباره او نوشتم که «پیر مرد نیست، اما در ۶۲ سالگی، موهای پیچ در پیچ و محاسن‌اش فقط به سفیدی می‌زند و آن عصای خوش تراش، خیلی غلط‌انداز است.» امروز باید بنویسم که همان ریش‌های جوگندمی‌اش دیگر به سفیدی می‌زند و اگر عصا یارش نباشد، سخت راه می‌رود. بالاخره هر چه باشد، شاگرد حاج مرشد باقر معماری، امروز ۶۸ سال سن دارد.

حاج اصغر احمدی در سال ۸۵ در کنار مرحوم حاج علی نکویی و حاج سید حسن حاج احمدی به عنوان پیر غلام مورد تجلیل قرار گرفت.





حاج آقا مداحی را از کجا شروع کردید؟ فقط به یاد دارم که شما یکی از شاگردان بازمانده از مکتب زنده‌یاد مرشد باقر معماری

هستید.

پدرم، ناظم هیأت بود و جلسات مذهبی را اداره می‌کرد، اما مداح کارکشته‌ای نبود تا خودش مرا را راه بیندازد و به روضه بفرستد. سفارش مرا به حاج مرشد باقر معماری رحمه‌الله علیه کرد که روزی چند ده تا مجلس و روضه داشت و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال، مجلس زنانه می‌رفت. مرشد، مداح روشن‌دلی بود که خیلی از ذاکران قدیمی ائمه اطهار سلام‌الله علیها، زیر دست او بار آمدند و آهسته آهسته مداح شدند. من هم، ۱۸ سال داشتم. گمانم ۵۰ سال از آن روزها می‌گذرد. پدرم، مرا به مرشد باقر سپرد تا راه را با دقت و سختگیری به من بیاموزد. مرشد هم انصافاً دریغ نکرد و الحق که مایه گذاشت. من آن روزها جوان تازه‌کاری بودم که مرا می‌نشانند به مرور شعرهای خوب و سروده‌های قدیمی. باهم شعر می‌خواندیم تا هم مرشد حفظ کند و هم من یاد بگیرم.

مرشد کم‌کم به من چند تا مجلس داد. قدیم‌ها، رسم بر این بود که استاد به شاگردانش مجلس معرفی می‌کرد تا به جامعه شناسانده شوند. من به لطف استادم چند مجلس زنانه قبول کرده بودم که باید از اول تا آخر ماه قمری به خانه‌های مردم می‌رفتم. کم‌کم حاج مرشد باقر مرا تأیید و به دیگران معرفی کرد. از آن به بعد از سلسبیل تا نازی‌آباد و از تهران‌نو تا منصور و اتابک، روضه داشتم.

■ فقط حاج مرشد باقر استاد شما بود؟ شما تسلطی به زبان عربی هم دارید.

شعر، به تنهایی مرا قانع نمی‌کرد. پیش مرحوم حاج حسن اثنی‌عشری رفتم تا درس حوزه هم بخوانم. اتفاقاً مبانی عربی را به اتفاق حاج سیدحسن معطر، مداح پیشکسوت از مرحوم اثنی‌عشری یاد گرفتیم. بعد هم به مدرسه ملامحمد جعفر مجتهدی در محله قدیمی ری رفتم و دروس حوزوی را تا اندازه‌ای ادامه دادم. اما این کار را دنبال نکردم تا لباس روحانیت بپوشم.

■ شاید همین تحصیل علوم حوزوی است که خیلی‌ها معتقدند شما انسان بسیار متشرعی

هستید. البته بعضی‌ها هم هستند که درباره این موضوع با شما مزاح می‌کنند.

نظر لطفشان است که درباره من اینطوری می‌گویند. اگر من چیزی می‌گویم، برای آن است که آبروی افراد باید حفظ شود. این توصیه ائمه طاهرین سلام‌الله علیها و نظر قرآن کریم است. رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله، جمله معروفی دارند که می‌فرمایند: «همان قدر که در واجبات به من سفارش شد، بیش‌تر از آن در مدارا با مردم توصیه شد.» البته من نمی‌توانم نظرم را به مردم تحمیل کنم؛ چون بعضی وقت‌ها برداشت‌هایم شخصی است و مبنای علمی و شرعی ندارد و من مأمور به باطن آدم‌ها نیستم. عقیده دارم که ظاهر افراد نباید ملاک درستی یا نادرستی باشد. بعضی‌ها

می‌گویند که مداحان جدید کارهای نامناسب انجام می‌دهند و بعضی‌هایشان شعرهای ضعیف می‌خوانند، اما من می‌گویم که باید آهسته و با احتیاط درباره‌شان صحبت کنیم. شاید اخلاص و توجه همین جوان‌ها از من پیرمرد بیش‌تر باشد.

■ در شرایطی که شما واقع شده‌اید، نگاهتان به سیدالشهدا علیه‌السلام به عنوان «ارباب» چگونه است؟ برای من فرقی ندارد از کجا تا کجا مجلس بروم و روضه

بخوانم. قدیم‌ترها روضه‌های زیادی داشتم که امروز ندارم و اگر هم داشته باشم با این بیماری نمی‌توانم سراغشان بروم. مهم این است که همین دور و بر هم که باشم، «ارباب» حواله می‌کند و زندگی‌ام را لنگ نمی‌گذارد. چون کسانی که درباره مجلس امام حسین علیه‌السلام، صحبت از پول و کاسبی می‌کنند، چیزی از او در روز قیامت طلب ندارند. هر چه خوانده‌اند، مزدش را گرفته‌اند!

■ شما را علاوه بر فروتنی و تشرع، به قناعت و ساده‌زیستی هم می‌شناسیم.

خدا را شکر می‌کنم که سقفی بالای سر داریم و در همین خانه هنوز روضه ماهانه و سالانه را می‌خوانیم. ماهانه‌ای مختصر به قرار عصرهای بیست و یکم ماه برگزار می‌شود. به هر حال در همین کوچه باریک و محله قدیمی راحت

هستیم. چون نمی‌دانیم کجا باید برویم که همسایه‌هایی به این خوبی داشته باشیم و افراد معتقد و مذهبی دور و برمان باشند. کجا باید برویم که جوانانش در محرم مشکی بپوشند، علم بکشند و اشک بریزند. اینجا راحتیم. همان چند روضه‌ای که باقی مانده همین اطراف است و با همسایه و همکار قدیمی، حاج علی ابریشمی، سال‌هاست که سلام و علیک داریم. اینجا را بیش‌تر از محله قبلی‌مان، بازارچه سعادت و حمام قبله دوست داریم.

■ اگر بخواهیم تعریف ساده و دقیقی از مداح داشته باشیم، شما درباره این کلمه چه می‌گویید؟

نظر من این است که مداح در درجه اول نباید از رو بخواند. این جمله را خیلی از مداحان و پیشکسوتان دیگر هم گفته‌اند و الحق که بسیار درست گفته‌اند. یکی از مداحان قدیمی می‌گفت: «مداحی که از رو می‌خواند، مثل سیم کشی از رو، زیبایی ندارد!» حفظ کردن شعر، مثل سیم‌کشی توی کار، جلوه بیش‌تری دارد. یک نشانه دیگر مداح این است که باید شعر را «سر ته مهر» حفظ کند و شعرهای دو خطی و پراکنده، به کار مداح نمی‌آید و او را از این شاخه به آن شاخه می‌برد. بعضی شعرهای امروز متأسفانه مغز و معنا ندارد. در زمان ما یک مداح برای گرفتن شعر، حتی به شهرهای دوری مثل کرمان سفر می‌کرد و رنج راه را به جان می‌خورد تا با یک بغل شعر زیبا به شهر خود برگردد.

■ با کسانی که عارض شد، چگونه کنار آمدید؟ البته شاید لازم باشد اول اصل ماجرا را بگویید.

اوایل شعبان دو سال پیش بود که احساس کردم بدنم کمی سست است. به عیالم گفتم که احتمالاً سردی‌ام کرده است! بالاخره با عرق نعنا و نبات سعی کردم خودم را مداوا کنم. در حالی که سسکه مغزی پیش آمده بود و چون خفیف بوده من متوجه‌اش نشده بودم. یک روز که از روضه برگشتم و خیلی بی‌حال بودم، پسرانم به صورتم خیره شدند و یکی از

مداحی که از رو می‌خواند، مثل سیم کشی از رو، زیبایی ندارد! حفظ کردن شعر، مثل سیم‌کشی توی کار، جلوه بیش‌تری دارد



■ با اینکه شما را به صبوری، تواضع و قناعت می‌شناسم، اما آیا انتظاری از جامعه مداحان، خانه مداحان یا مؤسسه‌ای مثل دعبیل - که متولی حمایت از ذاکران پیشکسوت هستند - ندارید؟ به اعتقاد شما حمایت‌های مورد انتظار از مداحان قدیمی، سالخورده و بیماری که در منزل بستری هستند، مثل حاج سیدحسین خداسی، حاج رضا مختاری و حاج رضا مهاجرانی انجام می‌شود؟

نه تنها من، بلکه توکل تمام مداحانی که گرفتار بیماری و کهولت سن هستند به خداوند رزاق و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام است. خود من که بالاخره با نظر ارباب از راه مداحی و روضه‌خوانی ارتزاق می‌کنم. آنها هم که در بستر افتاده‌اند و اصلاً نمی‌توانند از منزل بیرون بیایند، حتماً مورد عنایت واقع می‌شوند.

■ خود شما بیمه هستید؟

بله. بیمه فرزند ارشدم هستم. البته حاج علی آقای آهی به من لطف داشتند و می‌خواستند ما را بیمه تکمیلی کنند، اما گفتم که من بیمه پسریم هستم. البته سن و سالم طوری نبود که بتوانم بیمه بشوم.

■ اجازه بدهید یک بار دیگر به سال‌های قدیم و رفاقت‌ها و صمیمیت‌های آن دوران برگردیم. با کدام یک از مداحان آن روزگار بیشتر مأنوس بودید؟

و بر سر را با بچه‌ها می‌روم و می‌خوانم. ارباب هم نظر دارد و مهم نیست یک مداح چند تا روضه داشته باشد. روزی‌اش الحمدلله می‌رسد. مهم این است که خودشان چگونه حواله کنند.

■ البته جدا از مسأله بیماری شما، روضه‌های خانگی به طور کلی کم شده است و مثل قدیم نیست که یک مداح روزی ده - بیست جا برود و روضه بخواند. علت این قضیه چیست؟

قدیم‌ها هم مداحان روضه زیادی داشتند، هم در یک خانه گاهی هفت - هشت تا مداح روضه می‌خواندند. امروز نه مردم توان قدیم را دارند و نه روضه‌خوان‌ها. آن وقت، خودم سوار موتور می‌شدم و روضه می‌رفتم. اما امروز باید به کمک یک نفر دیگر روضه بروم. حتی ممکن است جاهایی ما را برای روضه دعوت کنند، اما می‌گویم چون خانه شما پله دارد یا راهش دور است یا در مرکز شهر و نقطه آلوده تهران است، قبول نمی‌کنم. این کهولت و بیماری، دامن خیلی از مداحان دیگر را هم گرفته است. یکی از دلایل این است.

■ ولی مداحان جوانی هم هستند که این مشکلات را ندارند.

مداحان جوان بیشتر دوست دارند در هیأت‌ها و مجالس بزرگ بخوانند. جشن‌ها، عروسی‌ها، ختم‌ها و ... برای مداحان جوان بیشتر اهمیت دارد. رفتن به روضه زنانه خانگی باب میل اغلب آنها نیست. مردم هم دیگر آن حوصله قدیم را ندارند. زندگی در آپارتمان اجازه نمی‌دهد روضه‌خوانی گسترده برگزار شود. بالاخره برای همسایه‌ها مزاحمت دارد و اصل قضیه را زیر سؤال می‌برد. حتی بعضی روضه‌های قدیمی که از خانه‌های حیاط‌دار به آپارتمان منتقل می‌شود، دیگر آن رنگ و بو را ندارد. خود من چند تا از این روضه‌ها داشتم که دیگر نتوانستم بروم. فقط به این دلیل که خانه جدید، پله دارد و من نمی‌توانم از آن بالا بروم. صاحب‌خانه‌ها و بانی‌ها هم از این که مداح سی - چهل ساله روضه‌شان نمی‌تواند به خانه‌شان بیاید، متأثر می‌شوند، اما چاره‌ای نیست.

آنها گفت: به نظر می‌رسد که دهان شما یک مقدار کج شده است. فشارم را گرفتند، روی عدد ۲۳ بود. با اورژانس تماس گرفتند. آنها که آمدند، گفتند فشار شما روی ۲۵ است. هنوز من می‌گفتم: چیزی نیست و فقط یک کمی سردی‌ام کرده است! اما پزشک اورژانس اصرار داشت که همان لحظه مرا به بیمارستان بفرستند و بستری‌ام کنند.

در بیمارستان، چون فشارم پایین آمده بود، گفتند که چیزی نیست و با چند نوع دارو مداوا می‌شود، اما پسر من به پزشک فهماند که من دچار سکته شده‌ام. وقتی برای دکتر محرز شد که سکته کرده‌ام، فوری دستور داد: «بستری کنید آقا را!» من به پزشک گفتم: «پدرجان! چرا اولش نفهمیدی؟ حتماً باید بچه من به شما بگوید تا متوجه شوید؟ اگر رفته بودم خانه و آنجا یک بلایی سرم می‌آمد، چه می‌شد؟»

شب اول در بیمارستان تازه متوجه شدم که نمی‌توانم راه بروم و نیمی از بدنم از اختیار من خارج شده است. خلاصه چند روزی در بیمارستان نگاهم داشتند و بعد با فیزیوتراپی و دستگاه‌های کششی از دو سال پیش به این طرف، کمی بهتر شدم. حالا هم با کمک عصا به کارهایم می‌پردازم و پسرهایم مرا به روضه‌ها می‌برند. دیگر دوره موتورسوار شدنم گذشته و توان ندارم.

■ روضه‌ها را چه کردید؟ بالاخره کسی که شاگرد مرشد باقر باشد، لابد مثل او هم روضه زیاد دارد. خودتان هم گفتید که از شرق و غرب و شمال و جنوب تهران روضه ماهانه خانگی قبول می‌کردید. اما دیگر نمی‌توانید سوار آن موتور «رکس» بشوید و به خانه‌های مردم بروید.

روضه‌ها هنوز کمابیش هستند؛ و صلی‌الله علی محمد و آل محمد. همین جمله را تسوی خانه هم که بگویم، خدا روزی ما را می‌رساند.

■ قبل از حادثه و ضایعه مغزی چند تا روضه ماهیانه داشتید؟ چند تایی بود بالاخره. الان همه آنها را که نمی‌توانم بروم، ولی روضه‌های نزدیک و دور

نه تنها من، بلکه توکل تمام مداحانی که گرفتار بیماری و کهولت سن هستند به خداوند رزاق و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام است

است شاگردی غریبه را بکنند. هر چه باشد، پدر شاید نتواند مثل یک نفر دیگر فرزندش را راهنمایی کند. آقامهدی ما البته خیلی مستمر نمی‌خواند و فعلاً علاقه‌مند است.

■ **یادم هست وقتی به شما زنگ زده بودند که در مراسم تجلیل از خودتان شرکت کنید، آنجا هم تواضع کرده بودید. داستان چه بود؟**

من به دوستانی که آن سال از رادیو تماس گرفته بودند، گفتم که مداحان قدیمی‌تر و پیشکسوتی هستند که می‌توانید سراغ آنها بروید. من هنوز برای این کار جوانم و پیرغلام‌تر از من هم هست. اما آنها به من گفتند که خودتان را برای تجلیل آماده

کنید. من دائم می‌پرسیدم: کسی بزرگ‌تر از من نیست؟ ولی گوششان بدهکار نبود. بالاخره هم یک روز به جماران رفتیم و در آنجا از من، مرحوم حاج علی نکویی و حاج سیدحسن حاج احمدی تجلیل شد.

**قدیم‌ترها
روضه‌های زیادی
داشتم که امروز
ندارم و اگر هم
داشته باشم با این
بیماری نمی‌توانم
سراغشان بروم.
مهم این است که
همین دور و بر هم
که باشم، «ارباب»،
حواله می‌کند**

موتورش به خیلی جاها سفر کرده بود. یک حکایت جالب برای شما تعریف کنم. یک بار همین سیدحسین حاج احمدی می‌رود منزل سیدکمال حسینی که او را ببرد هیأت مداحان. آقاسیدکمال به او می‌گوید: چند لحظه صبر کن الان می‌آیم. می‌رود داخل خانه و یک جلد قرآن می‌آورد. بعد سیدحسین را قسم می‌دهد و می‌گوید: تو را به این قرآن قسم، الان قصدت این است که بروی هیأت یا می‌خواهی مرا به مسافرت ببری؟!

■ **حالا می‌شود از آن دوستی‌ها و رفاقت‌ها سراغی گرفت؟**

خب آن وقت مردم باهم بیشتر رفاقت می‌کردند و صمیمی‌تر بودند. اینقدر گرفتار زندگی و تجملاتش نبودند. مثلاً مداح‌ها روز بیست و نهم ماه‌هایی که ۳۰ روزه بود، روضه نداشتند. یعنی در طول سال، همین روز را تعطیل بودند؛ چون روضه‌ها مربوط به آخر ماه بود و آخر ماه یا بیست و نهم بود یا سی‌ام و ماه ۳۰ روزه یعنی یک روز تعطیلی. دل‌ها خوش بود و مداحان از این فرصت خوب استفاده می‌کردند. تفریح‌گاهشان هم شمال یا شهرهای دور نبود. بساط ناهار یا شام را جمع می‌کردند و می‌رفتند حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام یا قبرستان ابن بابویه. چند خانواده جمع می‌شدند و می‌رفتند به همین جور جاها. ناهارشان را هم در قهوه‌خانه باصفای ابن بابویه می‌خوردند. ما اغلب با حاج مرشد باقر و حاج مرشد اسماعیل، بیست و نهم را می‌گذراندیم. گاهی هم این روز تعطیل را به عیادت از همکاران بیمار می‌رفتیم. مداحان در آن زمان بیشتر به هم نزدیک بودند. البته گرفتاری‌ها هم زیاد و رفت و آمدها کمتر شده است. بالاخره هر زمانه‌ای اقتضات خودش را دارد.

■ **گویا یکی از فرزندان شما مداحی می‌کند. آیا شما او را استادی کرده‌اید؟**

گاهی جملاتی به او می‌گویم و توصیه‌هایی برایش دارم؛ منتها مستمر نیست. این روزها خود جوان‌ها بلدند چه کنند. مثل سابق نیست که حتماً لازم باشد بروند شاگردی کسی را بکنند. البته اگر قرار باشد استاد ببینند، بهتر



به خاطر شاگردی با مرحوم حاج مرشد باقر معماری بیشتر از بقیه مانوس بودم. مرحوم حاج مرشد اسماعیل و فرزندش، مرحوم حاج مهدی مطهری‌نسب هم دوستان باصفای من بودند. حاج محمد پسر مرشد اسماعیل هم از رفقای خوب ماست که هنوز هم به خانه ما می‌آید. مرحوم حاج سیدفضل‌الله حاج احمدی و فرزندش مرحوم حاج سیدحسین حاج احمدی هم خیلی با ما رفت و آمد داشتند. غیر از اینها حاج محمد علامه و حاج حسن محمدی دولابی از کسانی بودند که من ارادت فراوانی به آنها داشتم، اما مرحوم شده‌اند. با حاج ذبیح‌الله ترابی و مرحوم حاج حسین محمدی هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم.

■ **از مرحوم حاج سیدحسین حاج احمدی یاد کردید. می‌گویند او عاشق سفر بوده و حتی چند بار وقتی می‌خواست برود سر خیابان و مثلاً گوشت بخرد، سوار موتور می‌شده و سر از یک شهر دیگر در می‌آورده است!**

بله همینطور بود. ما هم گرفتار این کارهای او شده بودیم. اوایل انقلاب که فقط گوشت منجمد در تهران توزیع می‌شد، سیدحسین به همسرش می‌گفت که می‌خواهد برود ایوانکی گوشت تازه و محلی تهیه کند. به من زنگ می‌زد و می‌گفت می‌خواهد برود همین دور و بر گوشت بگیرد. می‌آمد و مرا سوار می‌کرد و یک دفعه می‌دیدیم سر از قم در آورده‌ایم! با



مبطلات غسل

یک روحانی مسأله‌گو و آشنا به احکام مختلف در جلسه‌ای از شب‌های ماه مبارک رمضان داشت احکام غسل را می‌گفت و اینکه فقط با یک غسل است که می‌شود بدون وضو نماز خواند. یک نفر پای منبر دائم سؤال می‌کرد که اگر یک نفر در حال غسل مسأله‌ای برایش پیش آمد، آیا می‌تواند باز با آن غسل نماز بخواند. روحانی مسأله‌گو با خونسردی گفت: غسلش درست است، اما برای نماز خواندن باید وضو بگیرد.

قبل از آنکه بحث احکام ادامه یابد، دوباره آن مرد پرسید: ببخشید، جسارت است. اگر کسی وسط غسل مجبور شد دفع بول کند، آیا غسلش صحیح است؟ باز هم آن آقای روحانی گفت: غسل صحیح است و اشکالی ندارد، منتها باید برای نماز وضو بگیرد.

مرد سؤال کننده این بار با شرمساری پرسید: گلاب به رویتان، اگر وسط ترتیبات غسل مجبور شد دست به آب برود و مدفوع کند، چه؟ آیا هنوز غسل صحیح است؟ روحانی مسأله‌گو از کوره در رفت و گفت: حالا شما چرا همه کارهایتان را گذاشته‌اید وسط غسل انجام دهید؟ کسی که وسط غسل برود مدفوع کند، کار خرابی کرده است به غسلش!

جمعیت یکپارچه زدند زیر خنده و آن شب تا آخر مجلس، همه درباره مسائل غسل و مبطلاتش صحبت می‌کردند.

راه را کوتاه کن پیرمرد!

حاج محمد علامه از مداحان قدیمی و سرشناس تهران، سالی چند دهه در هیأت فاطمیون تهران منبر می‌رفت. پیرمردی قبل از آنکه او مدح و منقبت را شروع کند، کنار منبر می‌ایستاد و از مردم صلوات می‌گرفت؛ منتها نه به آن سادگی که من و شما فکر کنیم. پیرمرد خوش‌زبانی بود که بعدها به رحمت خدا رفت. او می‌گفت: ان‌شاءالله یک روز دسته‌جمعی به اتفاق حاج آقا علامه برویم قم را زیارت کنیم، بعد برویم مشهد، بعد برویم کربلا و نجف و کاظمین و سامرا، از آنجا باهم برویم مدینه، مزار پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و قبر بی‌نشان فاطمه زهرا سلام‌الله علیها را در آنجا زیارت کنیم، بعد از آنجا برویم خانه خدا را در مکه طواف کنیم، یک صلوات بلند بفرستید!

این دعای دامنه‌دار او حدود ۲ دقیقه طول می‌کشید. روزی از روزها، مرحوم علامه عجله داشت و می‌خواست به مجلس دیگری برود. پیرمرد هم دست بردار نبود! حاجی علامه دائم ساعتش را نگاه می‌کرد و نگران بود به مجلس بعدی‌اش نرسد. پیرمرد می‌گفت: از مشهد برویم کربلا، از آنجا برویم کاظمین و از آنجا ... علامه با لبخند حرف پیرمرد را کوتاه کرد: حاجی! قیچی کن زود برویم مکه من مجلس دارم!

ماجرای اتول پیر سیدصالح

صرفه نبود. خیابان‌های خاکی، کمبود جایگاه سوخت و بدتر از همه انگ پولدار بودن به یک مداح، آنها را از این کار منصرف می‌کرد.

تمام این مقدمه را آوردن تا بدانید در چنین شرایطی، یک نفر بود که هنوز از چهارپا برای رفتن به روضه‌هایش استفاده می‌کرد و او کسی نبود جز مداحی به نام «سیدصالح».

او خری داشت که روضه‌هایش را بلد بود! حتی صاحبخانه‌ها خودشان را ملزم می‌دانستند که وقتی روضه‌خوان به خانه‌شان آمد، جلوی خر سیدصالح، مقداری علوفه بریزند تا وقتی مداح، روضه می‌خواند، حیوان زبان‌بسته مشغول خوردن غذا باشد!

اواخر عمر سیدصالح، خر بی‌نوا می‌شد که دیگر پیر و فرتوت شده بود و حافظه‌اش را تا اندازه زیادی از دست داده بود! - دار دنیا را وداع گفت. روزی یک نفر به این روضه‌خوان قدیمی رسید و به طعنه گفت: آ سیدصالح! می‌بینم که اتول زیر پایت نیست! خرت چه شد؟

سیدصالح هم که به حاضر جوابی شهرت داشت، بلافاصله گفت: عمرش را داد به شما!

روضه‌خوان‌های قدیمی معمولاً پای پیاده به روضه‌هایشان در خانه‌های مردم می‌رفتند. بعد از آنکه دوچرخه به ایران آمد و افراد از این وسیله نقلیه استفاده کردند، عده‌ای از مداحان مثل حاج رضا مهاجرانی، حاج اکبر کاظمی و مرحوم حاج عباس هنرمند دوچرخه‌سوار شدند.

مدت زیادی از ورود دوچرخه به ایران نگذشته بود که موتورهای کوچک و قابل نصبی به بازار آمد که می‌شد آنها را روی دوچرخه نصب کرد تا راکب آن در کوچه‌ها و خیابان‌های شیب‌دار بتواند از آن استفاده کند، اما با رواج استفاده از موتورسیکلت، ابتدا گازی و بعداً دنده‌ای، دوچرخه‌سواری مداحان دیری نپایید و روضه‌خوان‌ها موتورسواری را بر پیاده‌روی و دوچرخه‌سواری ترجیح دادند.

از ابتدای دهه ۱۳۴۰ که اتومبیل به ایران آمد، بعضی از روضه‌خوان‌ها توان خرید آن را داشتند، اما استفاده از ماشین برای رفتن به روضه‌های خانگی، مقرون به



راهنمای هیئات تهران

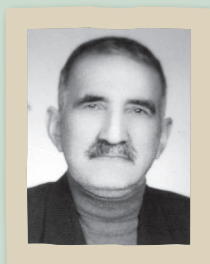
روز	ساعت	عنوان برنامه	سخنران و مداح	آدرس
هر شب ماه رمضان	۲۳ شب الی ۳ بامداد	مناجات خوانی و روضه	حاج منصور ارضی	میدان پانزده خرداد مسجد ارک
هر شب ماه رمضان	۱ الی ۳ بامداد	مناجات خوانی	حاج مهدی سماواتی و حاج ماشاءالله عابدی	مسجد شهدا بزرگراه شهید محلاتی نبش خیابان زارع پور
هر شب ماه رمضان	۱۰ الی ۱۲ شب	مناجات خوانی و روضه	حاج حسین سازور	مسجد موسی بن جعفر علیه السلام خیابان ۱۷ شهریور، خیابان شهید آیت الله سعیدی
شب ۱۵ تا ۲۳ ماه رمضان	۱۰ الی ۱۲ شب	مناجات خوانی و روضه	حاج محمود کریمی	حسینیه امام زاده علی اکبر چیذر قیطریه- چیذر- آستان امام زاده علی اکبر
هر شب ماه رمضان	۱۲ شب الی ۳ بامداد	مناجات خوانی و روضه	حاج محمد طاهری	خیابان ۱۷ شهریور، نرسیده به میدان خراسان، خیابان شهید عجب گل حسینیه پیروان حضرت مهدی (عج)
هر شب ماه رمضان	از نماز مغرب	سخنرانی و مناجات	حجت الاسلام پناهیان حاج مهدی سماواتی	مهدیه تهران خیابان ولی عصر بالاتر از تقاطع مولوی
هر شب ماه رمضان	۱ الی ۳ بامداد	مناجات خوانی	حاج علیرضا رضا بکایی	مسجد امام حسین علیه السلام میدان امام حسین، مسجد امام حسین
شب اول شب دهم و شب بیست و دوم هر ماه	۶ ماه اول سال قبل از نماز مغرب؛ ۶ ماه دوم سال بعد از نماز	سخنرانی و مداحی	حاج حسن خلج	ماتمکده حسن خلج خیابان وحدت اسلامی، خیابان فرهنگ، کوچه هفتم
هر شب ماه رمضان	۱۲ الی ۲ بامداد	سخنرانی و مناجات	شیخ حسین انصاریان	حسینیه همدانی ها خیابان ری
پنجشنبه	بعد از نماز مغرب و عشا	سخنرانی و مداحی	حجت الاسلام والمسلمین پناهیان و حاج میثم مطیعی	حسینیه شهدای گمنام خ ولیعصر، پایین تر از میدان منیریه، خیابان فرهنگ
هر شب ماه رمضان	۲۱ الی ۲۳	مناجات خوانی	حاج علی قربانی	هیأت عشاق الحسین خیابان پیروزی، خیابان نبرد شمالی، مسجد شهید بهشتی
هر شب ماه رمضان	۱۰ الی ۱۲ شب	مناجات خوانی	حاج سعید حدادیان	مهدیه امام حسن مجتبی علیه السلام خیابان آزادی بعد از یادگار امام
هر شب ماه رمضان	۱۰ شب	درس اخلاق و مناجات	آیت الله مجتبی تهرانی	میدان شهدا، خیابان مجاهدین اسلام، خیابان ایران، بن بست ملکی
هر شب ماه رمضان	۱۲ شب الی ۳ بامداد	مناجات خوانی و روضه خوانی	مجمع الذاکرین	حسینیه دلریش خیابان جمهوری، چهارراه مخبرالدوله (سعدی) کوچه ممتاز

علاقه مندان می توانند با اعلام برنامه هیأت هفتگی و ماهانه خود در جدول تقویم هیأت

ماهنامه خیمه سهیم باشند

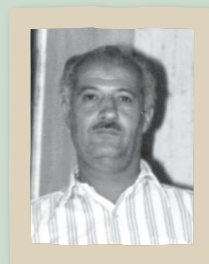
تلفن تماس: ۸۸۹۳۴۹۷۰

قال الحسين عليه السلام: إِنَّ شَيْعَتَنَا مَنِ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ
كُلِّ غَشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَلٍ
بدرستی که شیعیان ما قلبشان از هر ناخالصی و حيله و
تزویر پاک است



ثواب نشر این حدیث نورانی را تقدیم می کنیم به روح
خادم الحسین **مرحوم ابوالقاسم بوجار**
امید است محبان سیدالشهدا علیه السلام روح این عزیز را
با ذکر صلوات و قرائت فاتحه شاد کنند.
از طرف فرزندان

قال الحسين عليه السلام: لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ اشْتَرَوْا مَرَضَاتِ
الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ
رستگار نمی شوند مردمی که خشنودی مخلوق را در
مقابل غضب خالق خریدند



ثواب نشر این حدیث نورانی را تقدیم می کنیم به روح
خادم الحسین **مرحوم حاج رضا عاشقی**
امید است محبان سیدالشهدا علیه السلام روح این عزیز را
با ذکر صلوات و قرائت فاتحه شاد کنند.
از طرف فرزندان

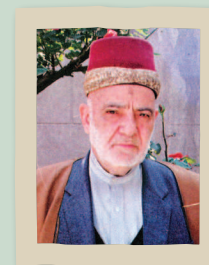


قال الحسين عليه السلام: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْسَأَ فِي أَجَلِهِ وَ يُزَادَ
فِي رِزْقِهِ فَلْيَتَّصِلْ رَحِمَةً
هر که خوش دارد مرگش به تأخیر افتد و روزی اش افزون شود با
خویشانش پیوند برقرار کند



ثواب نشر این حدیث نورانی را تقدیم می کنیم به روح
خادم الحسین **شهید محمد رضا تورجی زاده**
امید است محبان سیدالشهدا علیه السلام روح این عزیز را
با ذکر صلوات و قرائت فاتحه شاد کنند.
از طرف دوستان

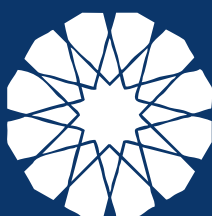
قال الحسين عليه السلام: إِنَّ أَعْفَى النَّاسِ
مَنْ عَفَا عِنْدَ قُدْرَتِهِ
بخشنده ترین مردم کسی است که
در هنگام قدرت می بخشد



ثواب نشر این حدیث نورانی را تقدیم می کنیم به روح
خادم الحسین **مرحوم حاج علی اکبر محبی آشتیانی**
امید است محبان سیدالشهدا علیه السلام روح این عزیز را
با ذکر صلوات و قرائت فاتحه شاد کنند.
از طرف دوستان و آشنایان

موضوع ویژه

مناجات خوانی



با کاروان شب
مختصری در بار مناجات خوانی،
از حجره تارادیس، از رادیو تا
مسجد



پیر مناجاتیان
هنوز صدای حزن انگیز سید علی
آقای میرهادی از مسجد
امین الدوله شنیده می شود



اللهم انی اسالک...
صدای موسوی قهار روزانه دهها
بار از شبکه های مختلف رسانه
ملی شنیده می شود



دعا کردن فرمول دارد
فرهنگ دعا در بیان و دیدگاه
حاج علیرضا بکایی



چک‌های ابرهای عرش

سید محمد سادات اخوی

وارد خانه می‌شویم. خانه، «شمالی» است و از در حیاط کوچکش که به خیابانی خلوت و محلی باز میشود، سر می‌کشم. همه چیز در نور ماه تازه طلوع کرده، کم‌رنگ است. رو به رو، در ورودی ساختمان دو طبقه است و کنارش، مانند فرزندان کوچک، ردیف پنجره‌های زیرزمین نشسته‌اند و تکیه کرده‌اند به دیوار طبقه اول. پدر بزرگ، دستم را می‌کشد و اشاره می‌کند که به سوی در باز بروم. خاکستر سیگار بین انگشتانش روی سنگفرش می‌چکد.

هنوز گیجیم.

رو به رویم، ردیف جالباسی‌های چوبی «از دیوار برآمده»، جوری که انگار در میان شیرجه کمرشان را گرفته باشند، خم مانده‌اند و روی سر همه‌شان زیرجامه‌ای‌های پیرمردان است. پیرمردان عجیب و غریب، دور تا دور سفره افطار شب جمعه رمضان نشسته‌اند و سرگرم گل گفتن و گل شنیدن‌اند. جایی در انتهای سفره- همانجا که سفره به پنجره‌های زیرزمین که رو به حیاط باز شده‌اند می‌رسد- سیدی روحانی نشسته است که روزهاش را تازه باز کرده است.

صدای خنده سید و دور و بری‌هایش در همه زیرزمین هفتاد متری می‌پیچد. پیرمرد، کدی که در میان سخن سید بوده را گرفته و او هم می‌خندد و چیزی به کد میان خودشان می‌افزاید و صدای خنده سید دوباره بلند می‌شود.

پدر بزرگ برمی‌خیزد و آستین‌هایش را بالا می‌زند.

پیرمردها، هرچه «در» از گوشه و کنار زیرزمین به اینطرف و آنطرف باز می‌شود را اشغال کرده‌اند و پشت درها مشغول جابه جاکردن زیرجامه‌ها با

شلوارهای رویند.

مثل من، فقط یک پسرک دوازده- سیزده ساله است که کنار پدرش روی تشک‌هایی که تازه چیده شده‌اند، خوابیده است.

تشک‌های منظم، از کنار پنجره‌های رو به حیاط آغاز شده و رسیده‌اند به انتهای زیرزمین (رو به روی پنجره‌ها) که در کشویی آبدارخانه و دستشویی است.

سید، عمامه‌اش را برداشته و پوستش که کمی برّصی و بیشتر سپید روشن است، معلوم‌تر می‌شود. پیرمردها، شوخی‌های پیچیده‌ای دارند و چیز زیادی نمی‌فهمم.

پدر بزرگ، مثل فرماندهان جنگی، دست به کمر زده و با مرد میان‌سالی که صاحب خانه است و کنارش ایستاده، به تشک‌ها اشاره‌ای می‌کند که صاحب‌خانه می‌فهمد.

چند لحظه بعد، تشک‌ها جابه‌جا می‌شوند. تشک سید، جوری جلوتر از همه و نزدیک پنجره و رو به قبله پهن می‌شود که انگار قرار است در خواب هم «امام» دیگران باشد. بیست و چند تشک افتاده، به خواب می‌روند و چراغ زیرزمین خاموش می‌شود.

خیال می‌کنم خواب می‌بینم.

خیال می‌کنم در خواب، تشکم را برداشته‌اند و به میان باغی بزرگ برده‌اند.

خیال می‌کنم آدم‌ها همه پخش شده‌اند و زیرزمین، به اندازه همه دنیا بزرگ شده است.

رگ‌های تنم کش می‌آیند و عضله‌هایم را رخوتی سُکراور گرفته است.

صداها در ذهنم ادغام می‌شوند و یکصدا، صدایی شبیه فریادی گریان در گوشم می‌پیچد و بیدارم می‌کند.

همه جا تاریک تاریک است و فقط، نور مهتاب نیمه شب است که از پنجره‌های سمت راست، راه حیاط را

گرفته و از پنجره به داخل زیرزمین دویده است. مهتاب، ستونی مؤرّب تا میان زیرزمین کشیده است و در انتهای ستون، کسی با عمامه مشکی نشسته است و انگشت سَبابه دست راستش را در هوا تکان می‌دهد و هم‌زمان، سرش هم تکان تکان می‌خورد و صدای گریه‌اش در همه جا می‌پیچد.

می‌شنوم... احساس می‌کنم... می‌چشم و فکر می‌کنم که چگونه می‌شود این تجسّم رؤیایی را برای دیگران نوشت.

دعای کمیل را نمی‌خواند، احساس می‌کند. بی تشبیه، تصور می‌کنی مولا امیرالمومنین علیه‌السلام نشسته است و پرونده‌اش را برای خدای مهربان و پوزش‌پذیر مرور می‌کند. سید، گاهی با آهنگ می‌خواند و گاهی ساده و خطایی.

اصلاً روضه و مرثیه نمی‌خواند. در میان دعا، حرفی جز دعا نمی‌گوید. دعا را چنان می‌خواند که نیازی به ترجمه هم نیست.

گاهی فریاد می‌کشد و گاهی انگشتانش را در هوا تکان می‌دهد... و در همه اینها حتی برای لحظه‌ای گریستن را تمام نمی‌کند.

سید، تا سفره سحر می‌خواند و آدم‌ها، به پهنای صورت، اشک می‌ریزند...

شاید من خواب بوده‌ام و روی گونه‌ها آکلیل نقره‌ای پاشیده‌اند.

از رواق متصل کننده فضای داخلی حرم، عبور می‌کنم.

از کنار ضریح حضرت سیدالکریم، عبدالعظیم حسنی و حضرت حمزه بن موسی الکاظم (درود خدا بر ایشان) گذشته‌ام و زیر هواسازهای پُر سر و صدای حرم، به سوی ضریح حضرت طاهر بن زین‌العابدین (سلام خدا بر او) می‌روم.

آخرین پیچ، چند پله است که مسیر مردانه را به ضریح و محوطه دورش می‌رساند.

درست سر پله، احساسی غریب، قدم‌هایم را می‌لرزاند.

زیر پام را نگاه می‌کنم. سایه سید که در یکی از آسمان‌ها نشسته، بر

احوال
حاج محمد علی
چمنی، تالیف
نمکینی از بغض،
گریه و ناله‌های
کشدار است که
مخاطبان را به
همراهی دعوت
می‌کند



سنگ‌های مرمر درخشان افتاده است. این رسم زمین است که سایه آدم‌های عرشی، تصویر نیست، «خط» است: سیدضیاءالدین استرآبادی.

✱

مُطَنطِن و آرام، صدا در همه جا می‌پیچد. این را از سکوتی می‌شود فهمید که در همه جای کاست قدیمی نشسته است آدم‌ها گاهی در میان دعا، زمزمه‌های کوتاه و کشیده دارند. آدم‌های نزدیک‌تر، صداهایی مشخص‌تر و درد دل‌هایی کوتاه‌تر دارند. صدای آرام، در میان دعا حرفی جز دعا نمی‌گوید. صدا، پُر، شیرین و اثرگذار است و کلمه-کلمه دعا را به جانت می‌نشانند.

فریاد نیست. تَخَم و از بالا به پایین نیست. کسی بی‌گناه و پاکِ پاک، نیست که برای گناه کاران می‌خواند. صدای آیدعلی‌آقای میرهادی، در میان موج اشک، فراز و فرود می‌گیرد.

✱

تار و پود صدا، انگار برای زیارت‌نامه‌خوانی منظم شده است. کلمه‌های دعا، سوار موج فراز و فرودهای صدا، مخاطبان را به اینسو و آنسو می‌کشانند. مرد میانسال، کارمندی ساده است. روزهای جمعه که مقابل میکروفون می‌نشینند و زیارت عاشورای سیدالشهدا علیه‌السلام را می‌خواند، هرگز نمی‌داند که آدم‌های بسیاری در آینده، به

شیوه او خواهند خواند.

مُصَوّت‌های بلند زیارت‌نامه را کشیده و متین می‌خواند و پختگی صدا نشان می‌دهد که مردی متعلق به «امروز» می‌خواند... امروزی که لبریز صداها و آهنگ‌های گوناگون پیش از پیروزی انقلاب اسلامی است.

احوال حاج‌محمدعلی چمنی، تلفیق نمکینی از بغض، گریه و ناله‌های کشداری است که مخاطبان را به همراهی دعوت می‌کند. شعر مرشداحمد عابد نه‌اوندی (مرشد چلوبی)، در میان کلمه‌های دعا مینشیند:

- بر در دروازهٔ ساعات، ساعت‌ها نشستم... تا سراغ حضرتش از زینب اطهر گرفتم دقت جانشینی «اطهر» به جای «مضطر»، یادت می‌آورد که حاجی، مؤدب‌خوان است. صدای حاج محمدعلی چمنی را امروز، فقط از حنجره کسانانی می‌شود شنید که شیوه او را دنبال می‌کنند.

✱

اینجا که نمی‌شود نقش بازی کرد. نمی‌شود برای دیگران بغل پخت و برای کسی لقبی را قایل شد که شایسته‌اش نیست. اینجا، به اندازه یک تاریخ، دیده و شنیده گردآمده است.

اینجا حتی اگر بازیگری ماهر باشی هم قدم‌هایت می‌لرزند و نمی‌توانی مقابل این چهار قبر غریب بی‌گنبد و رواق، بایستی و کتاب دعایت را مقابل چهره‌ات بگیری و شبیه آدم‌هایی که کارمند قبرستان شده‌اند، چیزهایی را گنگ و مبهم بگویی و بروی.

اینجا، مدینه است... و مگر می‌شود مدینه باشی و پهلویت قبرهایی مشخص به یک سنگ برآمده از خاک باشد و بازویت، کبود نشود؟! قامت، نگاهت، پلک‌های به هم فشرده و لب‌های لرزانت، فریاد می‌کشند که منتظری حاج علی‌اصغر آقای خراط‌ها زیارت‌نامه امامان خفته در بقیع را بخواند و بباری.

حاجی می‌خواند و ابر می‌شوی... برمی‌گردی به قرن‌ها پیش. حاجی، به ندرت حرفی جز دعا می‌گوید... همان را هم چنان کوتاه می‌کند که انگار نگفته است. یاد شبی می‌افتی که در حرم سیدالشهدا علیه‌السلام دعای شب جمعه را چنان خوانده که گمان کرده‌ای فرشته‌گان مأمور صحن امام، با او همخوانی کرده‌اند.

✱

روز هفتم مُحَرَّم است. ساعت، هنوز پنج صبح را نشان نداده که پدربزرگ آغاز می‌کند.

زیرزمین بزرگ، سال‌هاست که حسینی‌ه مشهوری در شمال طرشت تهران است و بنام پیرمردی عاشق است: حاج‌آقامیرقادی.

زیرزمین بزرگ، در انتهای باغی سرسبز و زیباست که با پله‌هایی از زیرزمین جدا می‌شود. از در باغ که وارد می‌شوی، باید به انتهایش بروی تا به پله‌ها برسی و پشت به قبله وارد حسینی‌ه بشوی و مهری برداری و دوباره رو به قبله و به شوق زیارت عاشورای حاجی بنشین.

پدربزرگ، در انتهای حسینی‌ه، جایی که پرده‌ای بخش نشستن بانوان را از آقایان جدا می‌کند،

▼ حاج علی اصغر خراطها



▼ شهید غلامعلی رجبی



▼ سرهنگ صدفروز



پیرمرد، بسیار آرام می خواند.
با خدا حرف می زند.
آهنگین می خواند و صدایش خسته، اثرگذار و شیرین است.
ابتدای نیمه شب که بنشیند و آغاز کنی، خواب به چشم هایت دویده است...
کمی... یا بیشتر که می گذرد، تازه متوجه می شوی که خیال کرده ای «کمی» گذشته است.
دعای کمیل سه ساعتی پیرمرد، به شیوه ای خوانده شده که نفهمیده ای عقربه های ساعت چندبار دور صفحه را گشته اند.
حالا اگر دنبال اندک شباهتی برای رسیدن به احساس ناب دعاخوانی زنده یاد حاج حسن ارضی می گردی می توانی دل به امواج صدای برادرزاده ارجمندش حاج منصور آقای ارضی بسپری.
*
صورت کشیده و نگاه نافذش را فقط وقتی بهتر می بینی که قرار است نشانی جلسه هفته بعد را اعلام کند.
میکروفون را که به دست می گیرد، نگران است که نشانی را درست شنیده ای یا نه... بس که حواست پرت بوده است.
صدایی کشیده و تأکیدی دارد.
زیارتنامه را به دست گرفته است و مدام دقیق می شود که کلمه ای را نادرست نخواند.
در میان کلمه ها، روح واژه ها عنان احساسش را به دست می گیرند و باران آغاز می شود.
چهره استخوانی پیرمرد را قطره ها می پوشانند. انگار اینجا نیست.
زیارت عاشورا، کربلا می سازد و سرهنگ، همان پیرمرد دعاخوان، رو به قبله، زانو به زانو می شود تا

پدر بزرگ، شعر، سرود و نوحه می سرائد... تجوید قرآن تدریس می کند و تفسیر و سیره را به خوبی خوانده است.
همه را به جان کلمه های زیارت می ریزد.
حالا پدر بزرگ- حاج محمدعلی کهرمیان- نزدیک ورودی حرم سیدالکریم حضرت عبدالعظیم حسنی (سلام خدا بر او) از در باغ طوطی خفته است.
*
این مسجد شریف، قدمگاه کسی است که سال هاست آدم ها به شوق زیارتش، مقیم این مسجد و مسجد سهله می شوند.
اینجا، بیش از آنچه تبلیغ های نامناسب و اغراق های عجیب، دامن اسمش را آلوده کنند، شریف است.
اینجا فرودگاه پرندگانی است که تا حصار کوچک پیشینش بود، آسایش بیشتری داشتند.
اینجا، همان مسجد دلنشینی است که آدم های نیازمند، به دنبال صاحبش می گردند و به شوق زیارتش نماز تحیت می خوانند.
اینجا مسجد جمران است.
این پیرمرد عبا بر دوش، هر شب جمعه به اینجا می آید و بیش از نیم جمعیتی که اینجا نشسته اند و کلمه های دعای کمیل را با او همخوانی می کنند، همخوانان همیشه اویند که زمزمه هایش را می ستایند و همنوا شدن با او، بخشی از برنامه هفتگی آنان است.

می نشیند و پشت به پرده و رو به قبله می خواند.
بلندگو هنوز روشن نشده و مسئولش خواب مانده است... اما پدر بزرگ می خواند.
مانند روزهای پیش، نزدیک به سجده زیارت عاشورا، تازه دو- سه نفری با چشم های پُف کرده و خسته از خواب های شکسته سرمی رسند و با شنیدن ذکر سجده، باشتاب به سجده می روند.
بیرون می آییم.
به اعتراض می گویم:
- امروز هم مثل همه روزای پیش؟... کسی نمی آد که!... شما می خونی، گریه می کنی، توسل می کنی و هیچ کس هم نیست!
پدر بزرگ، بُراق می شود به چشم هایم. زیاده گویی کرده ام... نمی دانم... شاید بی ادبی کرده ام:
- آگه روزی بشینم رو به قبله و مولام رو بنینم، سلام زیارت رو شروع نمی کنم باباجان!
هیئت های قدیم می گویند آهنگ ویژه خواندن پدر بزرگ را به او «عطا کرده اند»... خودش فقط سرخ می شود و چیزی نمی گوید.
پدر بزرگ هر بار که می خواند، آدم های حاضر، گریه و همخوانی می کنند.
آهنگ خواندنش چنان است که هر بار به «یا ثارالله وَاَبْنِ ثاره» یا «بابی اَنّت و اَتی» یا «هَذَا یَوْمٌ تَبَرَّکْتَ بِهِ بَنُو اُمَّیَّه» یا «اللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیای...» می رسد، ناله های اندوه همه برمی خیزد و ناله به ناله و نشان به نشان تا پایان زیارت می روند.

هیئت های قدیم
می گویند آهنگ
ویژه خواندن
پدر بزرگ
را به او «عطا
کرده اند»...
خودش فقط سرخ
می شود و چیزی
نمی گوید

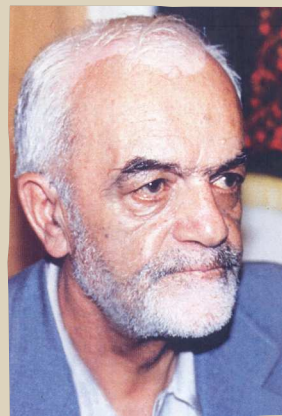
▼ حاج حسن ارضی



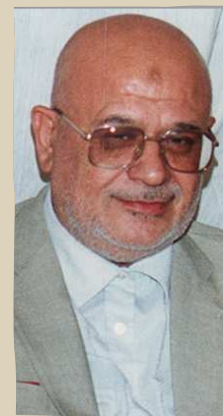
▼ حاج محمد علی چمنی



▼ حاج محمد علی کهرمیان



▼ حاج سید علی میرهادی



سرودخوانی برای مداحان اهل بیت علیهم السلام نبود که موعدی و مناسبتی داشته باشد... شاید برای همین بود که بیش از همه ارکان منبرهای محفل‌ها، دست «التماس دعا» ی مردم به سوی دعاخوانان دراز بود.

دعاخوانان، رایگان خوان بودند و دریافت هدیه را مساوی فروش مناجات می‌دانستند.

اگر سفری پیش می‌آمد تا با کاروانی یا هیئتی به زیارتگاهی بروند، هزینه را می‌پرداختند تا طعم نفسشان محفوظ بماند.

دعاخوانان، موعود حضور نداشتند...

بیشتر دعاخوانان، از ابتدا تا انتهای محفل می‌ماندند تا در فیض ادامه محفل نیز سهیم باشند.

اغلب دعاخوانان دعوتی نبوده‌اند... سر به زیر و مانند همگان به محفل وارد و از آن خارج می‌شدند... بی آن که نشان یا نشانه‌ای داشته باشند.

آهنگ دعاخوانی را فدای مضمون می‌کردند و انقلاب محفل را فدای درستخوانی کلام رسیده از معصوم.

تلاش می‌کردند مخاطبان را چنان بار بیاورند که در میان دعا، نیازی به لفاظی و گزافه‌گویی نماند و ترجمه کلمه‌ها از درون مخاطبان بجوشد.

این پیر مرد عبا
بر دوش، هر شب
جمعه به اینجا
می‌آید و بیش از
نیم جمعیتی که
اینجا نشسته‌اند و
کلمه‌های دعای
کمیل را با او
همخوانی می‌کنند،
همخوانان همیشه
اویند

شعر، نوحه و ناله‌های جگرسوز غلامعلی در هم گره می‌خورند.

شنوندگان دعا، چنان فریاد می‌کشند که انگار عاشورای سیدالشهدا را می‌بینند.

✽

چنانکه نصیبم بوده، پاک‌ترین‌ها را در مقام دعاخوانی دیدهام.

دعاخوانان، محال بود که در مسیر روز، بی وضو باشند.

محال بود احکام شریعت را زیر پا بگذارند و مصلحت- مصلحت کنند.

محال بود دل بشکنند.

محال بود به دیگران پر خاش کنند... و می‌دانستند که این مراقبه، نخستین گام «اتصال» و «وصال» در دعاخوانی است.

می‌دانستند که هر بار مراقبه را رها کرده‌اند، نخستین تأثیرش در دعاخوانی و سردی محفل دیده خواهد شد.

می‌دانستند که اگر در خلوتشان با دعا و زیارتنامه‌ای که می‌خواندند، مأنوس نمی‌شدند، کلمه‌ها آنان را در چنبره بافت ترکیبی خود می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند روح مناجات را درک کنند.

دعاخوانان، دست‌هایی کشیده و دلی آماده داشتند.

نخستین «اللهم...» و «السلام علیک...» کافی بود تا بال پروازشان را به ساخت قدس باز کند.

دعا برای دعاخوانان مانند مداحی، مرثیه‌خوانی و

میاداد سلام زیارت را دو زانو نخوانده باشد. سرهنگ صدفروز را بیشتر با همین ترکیب اسم می‌شناسند.

سرهنگ، سال‌هاست که سکوت کرده و در حرم حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام خوابیده است.

✽

صدای جوان و شاداب غلامعلی رجبی است که می‌خواند انگار:

- سر خوان (سفره) تو من عمری نشستم

نمک خوردم، نمکدان را شکستم.

بغضی که میان صدای اوست، همه‌مه ناله‌های دیگران را سرپرستی می‌کند.

هنوز کسی شعر محاوره را نمی‌شناسد.

برخی از ترانه‌های قدیم، شعرهای محاوره‌ای دارند اما هیئت‌های مذهبی، هنوز این گونه شعری را نمی‌شناسند.

مقدمه زیارت، شعرهای دلنشین ساده‌ای است که محاوره‌اند و به جان مخاطبان می‌نشینند.

انگار کسی - از همه گناه‌کارتر و دلشکسته‌تر - بی آن که خود را برتر از دیگران بداند، بیت‌ها را سروده است:

قربون کبوترای حرمت

قربون لطف و صفا و کرم

گفتی که هر کی بیاد به پابوسم...

تو گرفتاری به دادش میرسم

زیارت عاشورا تازه آغاز شده است.

مقدمه زیارت، مثنوی نینامه زنده یاد قیصر امین‌پور است:

- چگونه پا ز گل بردارد اُشتر...

که با خود باری از سر دارد اشتر



مختصری درباره مناجات خوانی، از حجره تارادیو، از رادیو تامل مسجد

با کاروان شب

محمد صبوری نوکنده

در آن سال‌ها استفاده عمومی مردم از مناجات رادیو بود که مداحی به نام سیدجواد ذبیحی در آن، تمام ماه رمضان، میدان‌داری می‌کرد و البته مرحوم علی بهاری هم در اجرای مناجات، فعالیت داشت.

از همان قدیم، مردم به‌خصوص جوانان، با علاقه زیاد فقط برای شنیدن مناجات به مجالس محدود شهر می‌آمدند، اما با پیروزی انقلاب، این برنامه‌ها گسترده‌تر شد و اگر قبلاً افراد در حجره یا منازل خود، دعا می‌خواندند، این برنامه‌ها را توسعه دادند و جمع بیشتری را پذیرفتند.

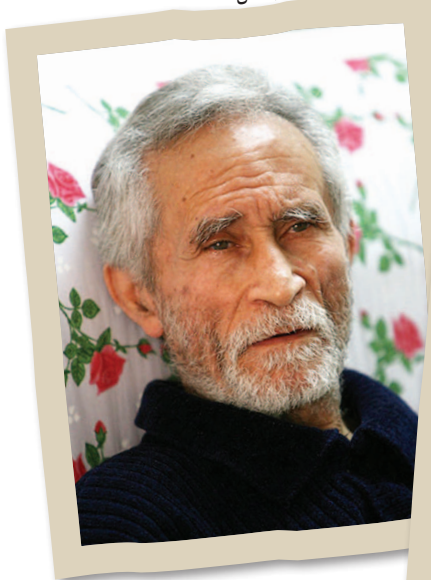
قاسم بن الحسنی‌ها از جنوب شهر معرفی شدند
عده‌ای از جوانان جنوب شهر تهران اما از سال

به‌خوبی به دل مردم می‌نشست. کاری نداشتند که چه کسی می‌خواند. مهم این بود که با شعر خوب و صدای خوب ارتباط برقرار می‌کردند. سال‌ها قبل از انقلاب، سیدعلی آقای میرهادی، حاج حسن ارضی، حاج ولی‌الله کرمی و افراد دیگری در شبستان‌های حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام مناجات می‌خواندند. در یکی از حجره‌های صحن، سال‌ها برنامه مناجات خوانی مرحوم حاج محمد عطاردی برگزار می‌شد. در باغ طوطی، حاج حسن ارضی می‌خواند و در مجموع، شب‌های جمعه از هر حجره، صدایی برمی‌خاست. بعضی‌ها جمعیت داشت و مردم از چهار سوی تهران می‌آمدند و بعضی، جمعیت کم و انتخاب‌شده‌ای داشت.

مناجات خوانی از قدیم به شکل شب‌زنده‌داری در مساجد تهران از یکی - دو ساعت مانده به اذان صبح انجام می‌شد و هنوز هم این سنت حسنه در مشهد یا حرم حضرت معصومه سلام الله علیه انجام می‌شود و مردم را برای اقامه نماز صبح آماده می‌کنند. در تهران قدیم بعضی مساجد این شیوه را اجرا می‌کردند و بعضی دیگر، مجالس قرائت دعا‌های کامل و ندبه داشتند. مناجات‌های رادیو نیز در یک سیستم زمان‌بندی و طبقه‌بندی شده قرار داشت و افراد خاص و مورد اطمینان حاکمان وقت مناجات می‌خواندند. مناجات در آن زمان، شکل سیاسی نداشت و این



مرحوم حسین صبحدل



استاد سلیم مودن زاده



بخواند، اما او گفت که آمادگی ندارد و بعید است اثر مناسبی از کار در بیاید. بارها رینا را خواند و به موازات آن، افراد خوشخوانی آمدند و رینا را اجرا کردند، اما آن چیزی که قابل پخش باشد، پیدا نشد. ناچار همان ربنای اول روی آنتن رادیو رفت و همین شد که تا چند سال قبل از شبکه‌های مختلف رادیو و تلویزیون پخش می‌شد.

تا آن زمان، ذبیحی همه کاره برنامه‌های مناجات‌خوانی بود و از «ب» بسم‌الله تا «ت» تمت سحرهای ماه مبارک رمضان را یک تنه اجرا می‌کرد، بنابراین کسی زیر بار نمی‌رفت که مودن دوران خفقان، مداح سلطنت و دعاگوی شاه ملعون بتواند جایی در رادیو داشته باشد. او کسی بود که در فواصل برنامه، تمام خاندان سلطنت را دعا می‌کرد و صدای اعتراض مردم را نمی‌شنید. طبیعی بود که گردانندگان رادیو، به ویژه مرحوم صبحدل با آن همه مجاهدت، ایثار، تلاش و خون‌های ریخته شده نمی‌توانستند به آرشو صداها

**با شروع جنگ
دامنه مناجات
به تمام سنگرها
کشیده شد و هر
گردان و لشکری،
برنامه‌های
مناجات‌خوانی و
توسل برگزار
کرد**

دل ببندند.

اگر قرار بود صدای ذبیحی همچنان پخش شود، معلوم می‌شد که انقلاب تا چه اندازه تهیدست و فقیر است که نمی‌تواند یک مناجات جدید پخش کند. بنابراین حتی اگر امکانش نبود که صدا و کار

مرحوم حسین صبحدل و مرحوم عباس صالحی، مصطفی صدرزاده، کاظم نیکنام و ... انجام شد. آن‌ها مناجات‌خوانان توانایی در حسینه ارشاد و پایگاه‌های مذهبی - فرهنگی دیگر بودند. با شروع کار این افراد در رادیو، بخش قرآن، مناجات و دعا و شعر تأسیس شد و صبحدل تمام وقت خود را برای راهاندازی این بخش گذاشت؛ در حالی که حسین شمسایی و چند تن دیگر در کنار

او به شکل‌گیری هسته مرکزی مناجات و دعا کمک می‌کردند. صبحدل زحمات زیادی کشید و برنامه‌های مناجاتی در اولین رمضان بعد از انقلاب باید روی آنتن می‌رفت. برای انقلاب بد بود که دوباره ربنای سیدجواد ذبیحی از رادیو پخش شود. انقلاب افراد زیادی داشت و هسته مرکزی مناجات‌خوانان رادیو، حدود ۱۰ روز فرصت داشت که از خواننده‌های بی‌شمار تست و امتحان بگیرد و صداها را آزمایش کند. در همین زمان بود که شجریان به کمک آنها آمد و امتحان صداها

را او گرفت. منتها این آزمون‌ها هیچ نتیجه‌ای در برنداشت و در آستانه رمضان اولین سال بعد از پیروزی انقلاب، معلوم شد که هیچ صدایی قابلیت پخش از رادیو و تلویزیون ندارد. از شجریان خواسته شد که «رینا» را خودش

۱۳۴۵ برنامه قرائت دعای کمیل داشتند که در خیابان ۱۷ شهریور جنوبی فعلی (شهباز جنوبی) برگزار می‌شد. مجلس دعاخوانی آنان با عنوان هیأت حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام در آن زمان، پرچم نداشت. بلکه در خانه‌ای که هیأت در آن‌جا برگزار می‌شد را باز می‌گذاشتند و همه می‌دانستند که دعای کمیل در این خانه خوانده می‌شود. حتی کسانی بودند که از اصفهان و همدان در یک ساعت خاص، خودشان را به این هیأت می‌رساندند و می‌دانستند که برنامه مناجات شبانه در هیأت حضرت قاسم علیه‌السلام برگزار می‌شود. این برنامه ثابت و بدون تعطیلی برگزار می‌شد و نوجوانان و جوانان این هیأت، همپای زمان بزرگ می‌شدند تا این که انقلاب اسلامی در سال ۵۷ به پیروزی رسید.

با پیروزی انقلاب و رهبری امام خمینی رحمه‌الله علیه که خودش اهل مناجات، شب‌زنده‌داری و دعا بود، مردم به اجرای مراسم قرائت دعای کمیل گسترده تشویق شدند. همان جوانان هیأت حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام با محوریت مداح و مناجات‌خوانی به نام حسین شمسایی، خواندن دعای کمیل را اوایل انقلاب از دانشگاه تهران شروع کردند و به‌جز او، حجت‌الاسلام رستگاری و چند نفر دیگر این دعا را شب‌های جمعه می‌خواندند.

با شروع جنگ، دامنه مناجات به تمام سنگرها کشیده شد و هر گردان و لشکری، برنامه‌های مناجات‌خوانی و توسل برگزار کرد. افرادی مانند صادق آهنگران مناجات را به داخل سنگرها بردند. راز و نیاز رزمندگان اسلام در شب‌های عملیات باعث شد که مناجات، توسعه بیشتری پیدا کند. این در حالی بود که اشعار مناجاتی قبل از انقلاب بیشتر از نظامی گنجوی، سعدی، مولانا و ... بود و بعد از انقلاب، شعرا به سمت مناجات رو آوردند و اشعار مناجاتی بسیاری گفتند. طوری که با حضور شعرای آیینی دست خوانندگان مناجات باز شد که می‌شود به نام‌هایی چون مرحوم بهجتی اردکانی، امام جمعه مرحوم اردکان متخلص به «شفق» اشاره کرد.

خانه‌تکانی در رادیو و ماجرای رینا

اما رادیو، یکی از نقاطی بود که بیشترین مناجات و دعا را مورد استفاده قرار می‌داد و پس از انقلاب، باید یک خانه‌تکانی اساسی در آن به‌وجود می‌آمد؛ چرا که شنیدن صدای مناجات‌خوان مورد علاقه دربار پهلوی از رادیوی جمهوری اسلامی، دهن‌کجی به آرمان‌های این انقلاب بود. خانه‌تکانی و تغییر و تحول در رادیو با حضور

حاج علی قربانی



قوی‌ای به گوش مردم برسد، یک صدای ضعیف باید پخش می‌شد.

حسین شمسایی و مرحوم عباس صالحی، دعای سحر را اجرا می‌کردند که در سال‌های بعد، سیدقاسم موسوی قهار هم به جمع آنان اضافه شد. به موازات رادیو، روند دعاخوانی در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دچار تحولاتی شد و برنامه‌های مناجاتی گسترده شد و چون فراوانی‌اش زیاد شد، اشکالاتی هم رخ نشان داد. چرا که هر چیز فراوانی قابل کنترل نیست.

آدم‌های ضعیف با اشعار و مناجات‌های ضعیف پا به این حوزه گذاشتند. البته در خلال همین مسأله، دعای کمیل، موضوعیت پیدا کرد و امروز در هر مسجد و هیأتی این دعا خوانده می‌شود. حتی در کنار بقیع این سنت سالانه اجرا می‌شود که مایه آبرومندی شیعیان است. مقام معظم رهبری هم اشاره کرده‌اند که باید این دعا در کنار بقیع برگزار شود. این گستردگی‌ها در طول جنگ و بعد از آن ادامه پیدا کرد و مناجات‌خوانی با اقبال روبه‌رو شد.

تفاوت‌های مداحی و مناجات‌خوانی

در حوزه مداحی، افرادی مثل مرشدقاسم، مرشداسماعیل، حاج محمد علامه و حاج حسن محمدی، شاگردانی را به‌صورت چهره به چهره و خصوصی تربیت کرده‌اند، اما حوزه دعا غیرپیوسته و تقریبی‌بی‌مرشد جلو آمده است که اگر کسانی مانند حاج ماشاءالله عابدی، حاج منصور ارضی، حاج رضا بکایی، حاج علی قربانی هم میان‌دار آن نبودند، معلوم نبود چه اتفاقی در این سال‌ها بر

سرش بیاید. البته به اعتقاد بسیاری از مداحان و مناجات‌خوانان روزگار ما، این دو مقوله از هم جداکردنی است. البته به کمک هم می‌آیند، ولی تخصص جداگانهای می‌خواهد. مناجات‌خوان باید همه سعی و همت خودش را در این کار جمع کند و مداح باید سعی و تلاش خودش را در رشته خودش به کار بگیرد.

در باب مداحی، قبل از انقلاب این کار به شکل منظم، دقیق و حساب شده قابل مشاهد بود و حتماً یک مداح، استاد داشت و در مکتب او فنون مداحی را فرا می‌گرفت. استاد در حواشی متن، نکاتی را می‌گفت که مهم‌تر و موثرتر بود.

مثلاً حتماً با وضو شعر بخوانید یا می‌خواهید ذکر مصیبت بخوانید، از اشعار پخته قدما انتخاب کنید. یا هر شعری شایسته مجلس امام حسین (ع) نیست. کلمات سخیف و دون شأن اهل بیت علیهم‌السلام نباید در شعر باشد. ابتدا باید بسم‌الله بگویید، بعد رباعی برگرفته از احادیث باید خوانده شود که مدح اولیای خدا باشد. قطعه، غزل یا قصیده در مذمت دنیا و در رسیدن به تعالی و اخلاق نیکوی انسانی، دستگیری از فقرا و ... که پندآموز و حکمت‌آموز باشد، باید در ادامه خوانده شود که منبر، پیام داشته باشد. بعد از آن باید یک جمله حدیث و روایت بخوانید، بعد توسل به یکی از اهل بیت (ع) پیدا کنید.

این آموزش، ولو سینه به سینه و حتی رخ به رخ در بین دعاخوانان منتقل نمی‌شود و یک مناجات‌خوان با تکیه بر آموزش‌های غیرمستقیمی که در طول سال‌های گذشته از دعاخوانانی چون مرحوم حق‌شناس و سیدعلی آقای میرهادی یا زیدگان و زندگان عصر ما دریافت کرده است، به کار مناجات‌خوانی اشتغال دارد. این آموزش‌های غیرمستقیم، همانی است که از شرکت در جلسات دعاخوانی کسانی چون حاج احمد چینی، حاج حسین شمسایی، حاج منصور ارضی و ... دریافت می‌شود.

امروز مناجات‌خوانی رنگ و بوی دیگری پیدا کرده و فراگیرتر شده است و این فراگیری و فراوانی را می‌شود به عینه در سطح شهرهای بزرگ و کوچک کشور مشاهده کرد. گوشه گوشه شهر، آدم‌های با نام و بی‌نام، جمعی را که خلوتی می‌جویند تا به ذکر خدا و نام آل‌الله علیهم‌السلام دل‌هایشان را صیقل دهند، گرد هم می‌آورند و در ایام و لیالی مختلف به مناجات می‌نشینند.

مجالس آدم‌های نشان‌دار البته، پررونق‌تر است. می‌شود خرده گرفت که چرا برخی از آن‌ها، فضای مناجات را به سخنان تند سیاسی آلوده می‌کنند و حرف‌هایی می‌زنند که خریدار چندانی ندارد و فراتر از این، موقعیت مجلس ذکر خدا و اهل بیت علیهم‌السلام را با سخنانی در می‌آمیزند که با حال و اوضاع آن مجلس بیگانه است. می‌شود خرده گرفت که چرا در مواردی ولو اندک خیمه‌ای را که به‌نام ائمه طاهرین سلام‌الله علیها افراشته شده، به‌جایی برای بیان اغراض حقیر و بی‌مایه

استاد صبحدل در انجام کارها بسیار وسواس و دقت داشت و برایش مهم نبود که پشتیبانی می‌شود یا نه؛ بلکه ارائه کار به بهترین شکل برایش اهمیت داشت

بدل می‌کنند، اما با این همه، باید از فراگیر شدن این محافل استقبال کرد؛ فراگیری‌ای که فضای انقلاب اسلامی باعث و بانی آن بوده است.

استاد صبحدل، مرد فراموش‌نشدنی دوران‌ها

کسی نمی‌تواند نام استاد فقید حوزه قرآن، اذان، مناجات و دعا، حسین صبحدل را به فراموشی بسپارد. اگر حافظه فردی و شخصی هریک از ما بلندای قامت این مؤذن بزرگ، قاری بلندمرتبه و مناجات‌خوان خوش‌صدا را از یاد ببرد، صدای او از فراز گلدسته‌های مساجد شهر و دیار ما، نام او را با این صدای خوش تا ابد زنده و مانا خواهد داشت. علاوه بر صدا، همانطور که پیش‌تر گفته شد، تقلا و کوشش جاودانه او در خانه‌تکانی در رادیو و بازیابی ظرفیت مناجات‌خوانی در رسانه ملی بر اهلیش پوشیده نیست؛ چرا که استاد صبحدل در انجام کارها بسیار وسواس و دقت داشت و برایش مهم نبود که پشتیبانی می‌شود یا نه؛ بلکه ارائه کار به بهترین شکل برایش اهمیت داشت.

او انسانی والا و یار سال‌های دور حسینی‌ه ارشاد بود که از اولین روزهای پیروزی انقلاب به فعالیت فرهنگی - آموزشی و جذب و تشویق هنرمندان و برنامه‌سازان پرداخت. در بیش از دو دهه یک‌تنه

حاج منصور ارضی



کاری کرد کارستان که قابل مقایسه با حاصل یک مرکز، موسسه، سازمان و نهاد فرهنگی است. بنابراین اگر او را خادم معارف وحیانی و فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و سالک هنرمند طریق فضایل علوی بدانیم، اغراق نکرده ایم.

استاد صبحدل در مساجد قبا، هدایت و ارک، هم به خواندن دعا و مناجات و هم به تعلیم قرآن مشغول بوده است.

رمضان و سیدقاسم موسوی قهار

رمضان در سال‌های اخیر، مجال کوتاه استفاده ما ایرانیان از فیض مناجات‌خوانی است، اما آن سحر خوانی‌ها که در سال‌های نه چندان دور به گوش خلق می‌رسید، آیا قابل احیاء است؟ صدا و سیما هم این هنر را با اتکا به توان فردی تک ستارگان مناجات‌خوانی دنبال می‌کند که از تلاش‌های معدود در پیکره عریض و طویل آن، می‌شود به خوانش دعای سحر با صدای سیدقاسم موسوی قهار اشاره کرد که همه‌ساله از رسانه ملی پخش می‌شود.

غالباً مناجات‌های موسوی قهار را در دستگاه‌های شور و ماهور می‌خواند و به واسطه صدای پر حجم و

گیرایش، مخاطب دارد. از دیگر مناجات‌خوان‌های آشنا به رموز موسیقی ایرانی در دوره معاصر می‌توان از سلیم مؤذن‌زاده اردبیلی نام برد؛ هم او که همانند برادرش زنده‌یاد رحیم مؤذن‌زاده، صدایی بسیار گیرا دارد و علاوه بر اذان، گونه‌های متعددی از مناجات‌خوانی به زبان‌های فارسی، ترکی و عربی را می‌خواند. البته صدای او بر خلاف موسوی قهار، کمتر از رسانه‌های دیداری و شنیداری پخش می‌شود.

صدای پرزنگ موسوی قهار اما، همه جوره خود را به مخاطب تحمیل می‌کند و اگر کسی باشد که از این خواننده مذهبی انتظار تحریرهای ریز و طولانی هم داشته باشد، این درخواست را اجابت می‌کند. این دعاخوان قدیمی - که بسیاری از ادعیه معروف و زیارات آشنای کتاب ارجمند «مفاتیح‌الجنان» را خوانده است - پا به سن گذاشته و دوری چند ده کیلومتری او از تهران و زندگی در منطقه‌ای در حوالی پایتخت، شاید او را از مجالس اصلی و پرطرفدار این شهر دور کند.

حاج منصور ارضی و مسجد ارک

حاج منصور ارضی، صدای موسوی قهار را ندارد، اما او در زمره کسانی است که اولین بار دعا را به سنگ‌های نبرد علیه دشمن بعثی برده‌اند. بنابراین ریشه دعاخوانی او به حدود سه دهه قبل برمی‌گردد که رزمندگان اسلام نیاز به تقویت روحیه در رزم داشتند.

حاج منصور خود از خانواده

ذاکران ائمه طاهرين سلام‌الله علیها برخاسته است، هزاران نفر از مردم تهران در تمام شب‌های ماه مبارک رمضان، پای دعا، راز و نیاز و مناجات و نیایش او در مسجد ارک می‌نشینند. این مسجد، حتی در نخستین دهه از ماه صیام، شرمسار جمعیتی بوده است که از شرق و غرب و شمال و جنوب تهران و حتی از شهرستان‌های نزدیک پایتخت به مرکز شهر سرازیر شده‌اند.

کسانی که پای ثابت دعا و مناجات حاج منصور ارضی بوده‌اند، مجلس او را با هیچ جای دیگر عوض نمی‌کنند؛ گویی صدای سوزناک و دل‌انگیز حاجی، طعمی دارد که در هیچ حنجره‌ای جست‌وجو نمی‌شود!

حاج منصور، برنامه‌های گوناگون دیگری هم دارد که یکی دیگر از آنها به صورت هفتگی، سه‌شنبه‌ها

صدای پرزنگ
موسوی قهار اما،
همه جوره خود را به
مخاطب تحمیل می‌کند
و اگر کسی باشد که
از این خواننده مذهبی
انتظار تحریرهای
ریز و طولانی هم
داشته باشد، این
درخواست را اجابت
می‌کند

در حسینیة صنف لباسفروشان تهران برگزار می‌شود. حاجی در آن برنامه البته به مداحی می‌پردازد، اما مسجد ارک، مخصوص مناجات‌ها و نیایش‌های اوست.

حاج قربان و مسجد شهید بهشتی

مسجد شهید بهشتی در شرق تهران، یکی از مساجد بزرگ و پرجمعیت این ناحیه است؛ مسجدی که با وجود تأسیس در ابتدای دهه ۶۰ مدت زیادی از آبادانی‌اش نمی‌گذرد و نمازگزاران پر شمار آن، به واسطه امامی حافظ‌القرآن آنجا را برای نماز برمی‌گزینند.

مسجد شهید بهشتی با گرد آوردن جوانان علاقه‌مند و فرهنگی و دعوت از مداحان نامدار، دعاخوانان و نیایشگران سرشناس و منبری‌های خوش‌سخن، اسم و رسمی در منطقه بر هم زده است.

حاج قربان، چند سالی است که این مسجد را به عنوان یکی از محافل مناجات‌خوانی خود برگزیده و جمعیت فراوانی در شب‌های ماه مبارک رمضان گرد او جمع می‌شوند.

علاوه بر شب‌های ماه مبارک که دعا و نیایش با صدای حاج علی قربانی در این مسجد به گوش می‌رسد، آئین خوانش دعای ندبه در صبح‌های جمعه این مسجد نیز پرطرفدار است.

حاج رضا بکایی و مسجد سادات اخوی

مسجد سادات اخوی از مساجد بسیار قدیمی در خیابان سقاباشی (در حوالی خیابان ایران) است. این مسجد - که از پایگاه‌های مهم و فعال نیروی مقاومت بسیج نیز به شمار می‌رود - همواره میزبان دعاخوانان مرکز تهران است که به خصوص خواندن زیارت ناحیه مقدسه در آن بیش از سایر زیارات و ادعیه رواج دارد.

حاج رضا بکایی - که علاوه بر مناجات‌خوانی، پژوهشگر این حوزه به شمار می‌رود و مطلب جامعی از او در این پرونده مشاهده می‌کنید - از دعاخوانان این مسجد باصفاست.

بکایی البته برنامه‌هایی نیز در مساجدی مانند مسجد امام حسین علیه‌السلام دارد که با حضور پرشور و پرشمار مردم در آن مساجد برگزار می‌شود.



حاج ماشاء الله عابدی در محراب مسجد فائق تهران

چند دهه دعا و مناجات خوانی در تهران در گفت و گو با حاج ماشاءالله عابدی

میراث شیخ زاهد

حامد اردستانی

حاج ماشاءالله عابدی، این شب‌ها در مسجد الشهدای تهران دعا می‌خواند و از رفت و آمد پر شور مردم به این مسجد قدیمی در گذرگاه شهید محلاتی، می‌شود فهمید که مجلس نورانی و مصفاایی در آنجا شکل می‌گیرد. حاج ماشاءالله که خود معلمی متواضع و خطیبی پر دانش است، تربیت یافته مکتب سیدعلی میرهادی، مناجات‌خوان برجسته مسجد امین‌الدوله تهران است و مجلس او در مسجد الشهدا نیز ادامه دعاخوانی میرهادی در مسجد قدیمی‌اش در حوالی چهارراه مولوی به شمار می‌رود.

حاج ماشاءالله، مجالس پراکنده دیگری هم دارد که اغلب هر چند خصوصی نیستند، اما خود او اصراری بر پر شمار شدن مخاطبانش ندارد. گاهی مجالس دعاخوانی او در ماه مبارک، ماه‌های محرم و صفر و سایر مناسبت‌های مذهبی سال در خانه‌های علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در محدوده خیابان ایران برپا می‌شود و او همراه با معدودی از افراد مخلص، جلسه قرائت زیارت عاشورای سیدالشهدا علیه‌السلام را در فضایی بسیار روحانی و ملکوتی برگزار می‌کنند.

این دعاخوان که عضو هیأت مدیره بنیاد دعبل خزاعی نیز هست، نظراتی در باب دعاخوانی و مداخلی دارد که بیش از همه حساسیت او نسبت به پاکیزگی محیط دعا و سلامت نفس مناجات‌خوانان را نشان می‌دهد. او معتقد است که مداح و دعاخوان باید در باره اتفاقات و مسائل روز کشور هشیار و حساس باشد، اما دخالت و موضع‌گیری سیاسی در حین دعا به صلاح او و مخاطبانش نیست و او را از مسیر اصلی منحرف می‌کند. قبلاً در شماره ۸ ماهنامه خیمه نیز با آقای عابدی مصاحبه کرده ایم.



مجالس مناجات‌خوانی از کجا شروع شد و منش و رفتار کسانی که مناجات می‌خوانند مثل حاج سیدعلی آقای میرهادی که در مسجد

امین‌الدوله جلساتشان برگزار می‌شد، چگونه بود؟

حضرت امام هادی علیه‌السلام در زیارت جامعه کبیره می‌فرمایند: «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ، وَأَصْلُهُ وَفَرْعُهُ، وَمَعْدِنُهُ وَمَوْبَهُ وَمَنْتَهَاهُ» هر خیری که در میان باشد اول، وسط و آخر و مرکزش ائمه علیهم‌السلام هستند. مناجات و مناجات‌خوانی هم یکی از خیرات است. هر کسی بخواند، منشأش آنها هستند. در عین حال که اولین آن هم از جهت اجرا خود ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند؛ یعنی به بیان دیگر اگر اهل بیت علیهم‌السلام مناجات نکرده بودند، اگر مناجاتی از آنها نبود، الان کسی چیزی نداشت که بخواند. مثلاً دعای ابوحمزه ثمالی توسط امام سجاد علیه‌السلام خوانده شده یا دعای کمیل و مناجات شعبانیه که منتسب به امیرالمومنین علیه‌السلام است و یا دعای افتتاح که منسوب به امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف است. پس منشأ همه مناجات‌ها و خیرات، اهل بیت

علیهم‌السلام هستند. بنابراین مناجات‌خوان از اول خود آنان بودند و اینکه از کی در شهر و دیار و کشور ما متداول شده، به گذشته‌های دور برمی‌گردد. اما در زمان معاصر، نقل شده که آیت‌الله شاه آبادی بزرگ، استاد حضرت امام رحمه‌الله علیه در مسجدی که نماز می‌خواندند؛ یک مدت در مسجد جامع و برهه‌ای در مسجد امین‌الدوله، نظرشان بر این بود که شب‌های جمعه دعای کمیل را هم خودشان قرائت کنند. او با همین کار خیلی به گردن جامعه حق دارد. اشاره‌ای هم به هیأت‌های مذهبی دارم که باز نقل شده، اینگونه هیأت‌ها که در منازل و حسینیه‌ها برگزار می‌شود با توصیه آیت‌الله شاه‌آبادی شروع شده است. بعد از ایشان شیخ محمدحسین زاهد در مسجد امین‌الدوله دعا می‌خواندند و عده‌ای هم شرکت می‌کردند؛ از جمله حاج سیدعلی میرهادی - که پای منبر شیخ محمدحسین می‌خواند.

■ گویا مناجات‌خوانی میراث شیخ بود که بعدها به آقا سیدعلی آقای میرهادی رسید.

بله و این شاگرد، چقدر حق استاد را به جا می‌آورد. بنده یادم هست بعد از رحلت شیخ محمدحسین زاهد، آقای میرهادی در جلسات شب‌های ماه

رمضان که در همان مسجد برگزار می‌شد به هر طریق که شده یاد استادش را گرامی می‌داشت و برای وی طلب مغفرت می‌کرد. جالب است بدانید که مسجد امین‌الدوله منشأ خیرات فراوانی بود. زمانی شیخ محمدحسین زاهد در آنجا نماز می‌خواند و وقتی ایشان از دنیا رفت، ظاهر جمعیتی از متدینین محل خدمت آیت‌الله بروجردی می‌روند و از ایشان تقاضا می‌کنند که آیت‌الله حق‌شناس برای امام جماعت مسجد بیایند که ایشان با توصیه امام خمینی رحمه‌الله علیه به مسجد امین‌الدوله تشریف می‌آورند.

■ پس سرمنشأ دعا و مناجات‌خوانی در آن زمان فقط منحصر به این مسجد می‌شد.

تا آنجایی که من خاطرم هست، زمانی در تهران مجلس دعا منحصر به مسجد امین‌الدوله و حاج سیدعلی میرهادی بود. خدا حفظ کند حاج منصور ارضی را. ایشان می‌گفت جوان‌ترین کسی که در مجالس آقای میرهادی حاضر بود، من بودم و بقیه بیشتر پیر و مسن بودند. آقای میرهادی به غیر از ماه مبارک رمضان مجلس دیگری نداشت و فقط در دهه منتهی به اربعین در منزل آقای لبنانی، زیارت عاشورا قرائت می‌کردند. البته ظاهراً

مجلس زیارت عاشورای دیگری هم در دهه عاشورا در مسجد بزازها داشتند. مجالس ایشان در زمان طاغوت خلوت بود، ولی بعد از انقلاب مخصوصاً زمان جنگ رونق گرفت و تحقیقاً تنها مجلس دعا بود که مردم در آن شرکت می کردند.

■ آیا مکان مسجد امین الدوله در این قضیه بیش تر مورد توجه بود یا دعاخوان و فضای عارفانه مناجات خوانی او؟

آقای میرهادی، انسان وارسته و بزرگواری بودند و بیش از خواندن، وارستگی ایشان اثر داشت. شاید امروز خیلی از مداحان از نظر صوت از آقای میرهادی بهتر باشند، اما تأثیر او بر قلوب مردم به خاطر مراقبت و زندگی زاهدانه‌ای بود که داشت. نکته دیگر اینکه آقای میرهادی اصلاً اهل پاکت و پول گرفتن نبود.

■ او با چه شیوه‌ای مجلس خود را اداره می کرد؟ سبک و سیاق جلسات اینگونه بود که اول قرآن خوانده می شد و بعد آقای میرهادی دعا را شروع می کردند و در ابتدای دعا اصلاً مشخص نبود که توسل به کدام یک از ذوات مقدسه دارد. بلکه

آنچه به قلبش الهام می شد را می خواند. در آخر مجلس هم افراد دیگری مثل شهید جواد رسولی - که خیلی پرشور و حرارت می خواند - مداحی می کردند.

■ این مجلس دعا تا کی ادامه داشت؟

مجالس آقای میرهادی تا سال ۶۶ دنبال شد که به علت موشکباران تهران توسط عراق، تمام مجالس از جمله جلسات او تعطیل شد تا جان مردم به خطر نیفتد. در آن زمان برخی از دوستان اصرار کردند بنده در مسجد الشهدا دعا بخوانم که ابتدا اکراه داشتم، ولی بعد راضی شدم. این مجالس در شبهای جمعه با قرائت دعای کمیل و مناجات خوانی در شبهای ماه مبارک رمضان تاکنون ادامه داشته است. بعد از سال ۶۶ آقای میرهادی برنامه‌ای نداشت و در نهایت در سال بعد در روز عید قربان به رحمت خدا رفت. مزار او هم در امامزاده عبدالله علیه السلام شهرری واقع شده است.

■ آیا آقای میرهادی افرادی را به عنوان شاگرد تربیت کرد؟

خیر. اینطور نبود که به شکل رسمی افرادی را تربیت کند تا بعد از خودش دعا بخوانند. خب اشخاص مختلف در جلسات شرکت می کردند، ولی آقای میرهادی برنامه خاصی برای تربیت و آموزش افراد نداشت.

■ درباره تعبیری که گفته می شود «دعا قرآن صاعد است» توضیح بدهید.

در اوایل انقلاب حضرت امام خمینی رحمه الله علیه، مدت کوتاهی تفسیر سوره حمد را می گفتند که یک قسمت را به تفسیر سوره حمد و قسمتی را هم به مفاتیح و دعا اختصاص می دادند. ایشان در جلسات تفسیر به برخی از

شبها که بعضی از روشنفکران مآبها ایجاد کرده بودند، هم پاسخ می دادند که از جمله شبها، درباره مفاتیح و دعا بود و حضرت امام در پاسخ به این شبها به نقل از استادشان فرمودند «دعا قرآن صاعد است» به این معنا که قرآن از طرف خداوند متعال نازل می شود و دعا و مناجات از طرف اهل بیت علیهم السلام صعود پیدا می کند و به سمت پروردگار صاعد می شود.

■ برای تربیت قاری قرآن سازمانها و نهادهای مختلفی فعالیت می کنند، کلاسهای آموزشی و مسابقات متعددی هم برگزار می شود. از طرف دیگر برای کسانی که می خواهند به سبک روحانیت در بیابند، تحصیلات حوزوی و آکادمیک وجود دارد. برای مداحی هم کلاسهای گوناگونی هست، اما برای مناجات خوانی و دعاخوانی چنین اتفاقی نمی افتد. از طرفی عده‌ای معتقدند بهتر است که در این عرصه آموزشی داده نشود و به همین واسطه فضای مناجات و دعا پاک بماند. شما چه نظری دارید؟

کسانی که قرآن خوب قرائت می کنند، می توانند دعا را هم صحیح بخوانند. البته در این برهه از زمان صحیح و خوب خواندن دعا برای روحانیون و علی الخصوص مادحین مقدم است، اما اینکه افرادی را به عنوان دعاخوان پرورش بدهیم، از دید من کار درستی نیست. مثلاً یک عده پرورش پیدا کنند که با جمع کردن مردم در نیمه شب، آنها را مورد موعظه قرار دهند. اگر بخواهد به این طریق باشد از شروع آن ناصحیح است. اول فرد باید خودش را بسازد و هدفش هم از سازندگی نباید این باشد که یک روز مردم را نصیحت کند. البته اگر خدا خواست اینطور شد، انجام وظیفه می کند. این کار از دید من صحیح نیست که همانطور که مداح پرورش می دهیم، برویم دعاخوان به این معنا تربیت کنیم.

مداحی نباید شغل شود و به طریق اولی تر دعاخوانی نباید شغل باشد. چرا آقا سیدعلی میرهادی آنقدر اثر وجودی باقی گذاشته است؟ به خاطر اینکه اهل دنیا نبود و برای دعا خواندن یک ریال پول نمی گرفت. به همین دلیل جای دیگر نمی رفت و فقط یک مجلس داشت. بنابراین اگر بخواهیم دعاخوانی را آنگونه که بزرگان ما خواندند، مثل آقای میرهادی و شیخ محمدحسین زاهد و یا آیت الله شاه آبادی ادامه بدهیم، مداحان باید مثل آنها عمل کنند و با دعاخوانی، شغلی برخورد نکنند. البته اگر به عنوان شغل افراد هم باشد، خلاف شرع نیست.





مداحی نباید شغل شود و به طریق اولی تر دعاخوانی نباید شغل باشد. چرا آقا سیدعلی میرهادی آنقدر اثر وجودی باقی گذاشته است؟ به خاطر اینکه اهل دنیا نبود

برگردید

از مداح جهت دهی سیاسی نمی پذیرند

همان طور که بزرگان دینی ما از جمله امام رحمه الله علیه گفته اند، دیانت از سیاست جدا نیست. بعد از پیروزی انقلاب، این که یک روحانی گوشه ای باشد، کم کم به فضیلت تبدیل شده بود که امام گفت، این قضیه، فضیلت نیست. پیامبر و امامان ما به سیاست کار داشتند و قرآن، یک کتاب سیاسی است. می گوید: با کفار مقاتله کنید. اصل اینکه مداح، روحانی و دعاخوان از سیاست جدا

باشد، صحیح نیست. باید در این وادی حضور داشته باشند. منتها از هر کس یک توقعی دارند و از او حرفی را می خرنند. از

مداح یا دعاخوان جهت دهی و خط دهی را معمولاً نمی پذیرند. او را به عنوان یک روضه خوان قبول دارند. آن ها باید جهت دهی کلی داشته باشند و وارد جزئیات نشوند. خط کلی را بگویند و مخاطبشان را به طرف حمایت از رهبری و نظام جمهوری اسلامی سوق دهند. اگر خلاف این عمل کنند، حتی ممکن است مردم بر عکس آن را رفتار کنند. اگر انتخابات است، باید مردم را به شرکت در رأی گیری و فرمایشات مقام معظم رهبری سوق بدهند. اگر زمانی مداحی بسالای چارپایه می رفت و شاه را دعا می کرد، تمام مردم با او مخالف بودند. حالا اگر کسی مقید باشد که یک نفر برود بالا نه به جمهوری اسلامی کاری داشته باشد، نه رهبری را دعا کند و نه از شهدا یاد کند، خلاف خواسته جامعه است.



می کنم. آن ها موظف هستند که دنبال شعر خوب بروند و دعاها را هم خوب یاد بگیرند. چون آن ها عمدتاً قرآن می خوانند، پس دعا را هم باید یاد بگیرند. اگر مداحان، قرآن را خوب یاد بگیرند، دعا را هم خوب یاد می گیرند. بنابراین، باید در محافل قرآنی شرکت کنند و قرآن را صحیح بخوانند. نباید به عنوان این که من می خواهم دعاخوان بشوم، بروم دنبال این کار. به عنوان یک مسلمان باید بنشینیم گاهی دعا کیمل، زیارت عاشورا و دعا ابو حمزه یا افتتاح بخوانیم. حالا اگر در جایی نیاز شد و فنون مناجات خوانی را یاد گرفته بودم و خدا مقدر کرد که در جمع بخوانم، با یک آمادگی می خوانم.

■ شما را با شاخصه معلمی و آموزاندن می شناسند. خیلی از افراد، خودشان را شاگرد شما می دانند؛ در

حالی که دعاخوان و روضه خوان هم نیستند. شخصاً برای تربیت کسانی که توان اداره کردن یک مجلس دعا را داشته باشند، چه کارهایی کرده اید؟

از سال های معلمی، کلاس های درس من، خالی از سفارش و یادآوری نبوده است. بالاخره با اشارات و کنایاتی دانش آموزان را با نیایش آشنا می کردم. همین برنامه های عمومی هم به تعبیری خالی از درس و بحث نیست. زمانی ما پای دعاخوانی آقای میرهادی می رفتیم و به طور طبیعی استفاده می کردیم. همانطور که گفتیم او شخصاً

هیچ کلاسی نداشت که عده ای را به عنوان آموزش دعاخوانی دور هم جمع کند. همه کسانی که ادعای شاگردی او را می کردند، فقط می آمدند پای دعا می نشستند. در مجلس ما هم می آیند و به طور طبیعی، نکاتی در آن جا مطرح می شود. در کنار آن مجالسی داریم که نکته های اخلاقی درباره مداحی و دعاخوانی گفته می شود و به کمک دوستان، کارهایی درباره شعر و شعرخوانی انجام می دهیم. از سال ها پیش کلاس هایی از طرف هیأت رزمندگان برگزار می شود که چند دوره اش گذشته است. در این کلاس ها موضوعات مقتل، تاریخ اسلام، دستگاه های موسیقی، شعر و شاعری و آداب مداحی گفته می شود که یک گوشه اش را به عهده من گذاشته بودند تا در باب آداب مداحی و دعاخوانی صحبت کنم. فکر می کنم گام های موثری برداشته شده است. این کار، تقریباً شبیه آموزش های آکادمیک است.

■ شما از میان ادعیه و مناجات های موجود با کدام یک انس بیشتری دارید؟

من کسی نیستم که بخواهم درباره دعا نظر بدهم، ولی مقام معظم رهبری نقل می کنند که از امام خمینی رحمه الله علیه پرسیدم به نظر شما کدام یک از ادعیه برجسته تر است که ایشان فرمودند: دعای کیمل و مناجات شعبانیه. البته شاید از این جهت که ما در طول سال و هر هفته توفیق داریم زیارت عاشورا و دعای کیمل را بخوانیم، انس ما با آنها بیشتر باشد.

■ مردم چقدر به خاطر سحر خوانی دعا، ادعیه را دوست دارند؟

مردم وقتی بتوانند دعا را قرائت کنند، انس بیشتری پیدا می کنند؛ مثل دعای توسل که کلمات راحت تری دارد. مردم باید دعاها را دیگر را هم از روی نوشته ببینند تا بیشتر لذت ببرند. باید این فرهنگ در محافل دعا جا بیفتد که کسانی که شرکت می کنند حتماً از روی مفاتیح یا نوشته دعا را بخوانند.

■ با توجه به گرایش بیشتر جوانان به جلسات مناجات و دعا، چرا کمتر مداحان وارد این عرصه می شوند و اگر هم دعا می خوانند کیفیت و اثرگذاری لازم را ندارد؟

بالاخره مجالس شور یا مولودی خوانی، خیلی قید و بند برای مداح و مستمع ایجاد نمی کند و منعیاتی در آن نیست. در این مجالس کسی نمی گوید این کار را انجام نده، این حرف را گوش نده یا این حرف را نزن. مجالس دعا و مناجات محدودیت ایجاد می کند و باید و نباید دارد. از جهت دیگر هم شاید برخی از مداحان جوان از روی بزرگواری ترجیح می دهند کسانی که پیرو غلام هستند و یا صلاحیت بهتری دارند، دعا و مناجات را بخوانند.

■ مرز مشخصی بین مداحی و دعاخوانی ترسیم کردید، اما به گمانم ما باید مناجات خوانان زنده ای برای این همه مراسم دعا در کشور آماده کنیم که شاید فراتر از مداحی باشد. کلاس های آموزش مداحی هم که عمدتاً کاسبکارانه و تجاری شده است. در چنین شرایطی چه باید کرد؟

مواقفم که قدم موثری برداشتیم، اما همچنان بر کار کردن مداحان روی دعاخوانی پافشاری



هنوز صدای حزن انگیز سیدعلی آقای میرهادی از مسجد امین الدوله شنیده می شود

پیر مناجاتیان

مسعود بهارلو

پایین تر از چهارراه قدیمی سیروس، کوچه کم عرضی وجود دارد که مسجد امین الدوله، یکی از دیرپاترین مساجد جنوب پایتخت را در خود جای داده است؛ مسجدی که هر چند امروز نام و نشانی از آن اصوات حزن انگیز دعاخوانان و نیایشگران ندارد، اما حضور مناجات خوانانی چون شیخ محمدحسین زاهد و سیدعلی میرهادی در حافظه تاریخی عده زیادی از مردم تهران باقی مانده و نام این مسجد، آوازه آن دعاخوانان پرسوز و گداز را در ذهن ها زنده می کند.

هنوز که هنوز است، از در و دیوارهای مسجد امین الدوله در حوالی بازار تهران صدای مناجات و دعای «سیدعلی میرهادی» به گوش می رسد و این مسجد، هنوز هم روزهایی را به یاد می آورد که او بر منبر بلندش تکیه می زد و به واسطه صفای دل و خلوص بیانش ۳۲ سال جماعتی را پای این منبر با خودش همراه می کرد.

سیدعلی میرهادی در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی به دنیا آمد. پدرش سیدحسن میرهادی، از متدینین و مادرش اهل قرآن و پرورش یافته مکتب اهل بیت علیهم السلام بود. میرهادی بعدها از شاگردان مرحوم شیخ زاهد شد؛ مردی که خودش را یک واعظ و روضه خوان ساده می دانست و منبرها و روضه هایش را از روی کتاب برای مردم می خواند.

این زاهد و عارف، طوری سیدعلی را تربیت کرد و تعلیم داد که پس از درگذشت وی، سیدعلی میرهادی به جای وی بر منبر دعا و مناجات، روضه و مصیبت ائمه اطهار سلام الله علیهم راز مزه می کرد.



مسجد امین الدوله، علاوه بر شنیدن مناجات و روضه‌های مرحوم میرهادی، دعای وی برای پیروزی انقلاب اسلامی و رزمندگان اسلام در جبهه‌ها را نیز به خوبی به یاد دارد.



حاج سیدعلی میرهادی در مصیبت‌خوانی‌ها، حضرت زینب سلام‌الله علیها را «عمه‌جان» و حضرت زهرا سلام‌الله علیها را «جده سادات» خطاب می‌کرد و از سیادت خود لذت می‌برد. زمانی که در مدح امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام نامشان را ذکر می‌کرد با رعایت ادب می‌گفت: «آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام» و «آقا امام حسین علیه‌السلام». او به نزدیکی و اطرافینش می‌گفت: «بابا در مداحی حرمت‌شکنی شود و اشتباه خوانده شود».

نوه‌های دختری حاج سیدعلی آقا با نام خانوادگی میرخانی شناخته می‌شوند و علاوه بر یکی از دامادهای او، نوه‌اش - سیدمحمود میرخانی فرزند سیدحسن - نیز از مناجات‌خوانان تهران است.

میرهادی در مراسم‌هایش بیشتر روی یاد خدا، اهل بیت علیهم‌السلام و احترام به پدر و مادر تأکید داشت؛ به طوری که شاید در طول هفته ۲ یا ۳ بار در مجالس به جوانان، احترام به پدر و مادر را سفارش می‌کرد. وی بسیار خانواده‌دوست بود و در این مورد مانند مرحوم دولابی عمل می‌کرد.

میرهادی در دهه دوم ماه صفر با حضور حاج آقا ربانی که از دوستان صمیمی‌اش بود در مسجد امین‌الدوله زیارت عاشورا می‌خواند. روز عرفه نیز برای برگزاری دعای عرفه جای مشخصی نداشت، ولی اصولاً در شب‌های ماه مبارک رمضان دعای ابوحمزه ثمالی، جوشن کبیر و دعای افتتاح را زمزمه می‌کرد. گاهی اوقات مراسم تفسیر قرآن کریم و جلسات بحث و اظهار نظر با حضور ۱۵ نفر از شاگردانش در شب‌های شنبه در منزل او برگزار می‌شد. مرحوم سیدعلی میرهادی در ایام ماه مبارک رمضان علاوه بر خواندن دعا در شب‌های قدر، دعای ابوحمزه ثمالی را با معنی می‌خواند؛ به طوری که خواندن این دعا یک هفته طول می‌کشید.

عبادت به جز خدمت خلق نیست

آنطور که گفته می‌شود، فعالیت خیرخواهانه یکی از رکن‌های اصلی زندگی حاج سیدعلی آقای میرهادی بوده است؛ به طوری که او با وجود فعالیت‌های روزانه و مناجات شبانه، پیگیر وضعیت فقرا و محرومان بوده و به این شعر معروف که می‌گوید «عبادت به جز خدمت به خلق نیست» اعتقاد راسخ داشته است. سیدعلی آقا همچنین در توجه و احترام به پدر و مادر تأکید فراوانی داشت. یک بار نوه او، خانواده محرومی را به پدربزرگش معرفی می‌کند و قرار بر این می‌شود که ماهانه مبلغی به آنها کمک شود. نوه این مناجات‌خوان،

گاهی اوقات وظیفه خود را در قبال آن خانواده فراموش می‌کرده، اما پدر بزرگ، با وجود گرفتاری‌های گوناگون، پیگیر این مسأله بوده و حتی نزدیک عید نوروز مبلغی به او می‌داده تا با آنها به خرید برود. سیدعلی آقا به نوه‌اش می‌گفته است: «با آنها به خرید برو و هر چیزی که آنها پسندیدند، برایشان تهیه کن».

باید دور امام خمینی چرخید

مسجد امین‌الدوله، علاوه بر شنیدن مناجات و روضه‌های مرحوم میرهادی، دعای وی برای پیروزی انقلاب اسلامی و رزمندگان اسلام در جبهه‌ها را نیز به خوبی به یاد دارد. حاج سیدعلی آقا از انقلاب دور نبود و در کنار حجت‌الاسلام سیدمهدی طباطبایی و حاج آقا لاهوتی که در مسجد امین‌الدوله در سخنرانی‌هایشان به ظلم و جور رژیم شاهنشاهی اشاراتی می‌کردند، حضور داشت. همچنین سعید امینی، محسن رتانی، محسن قلهکی و حاج آقا مخبری از دوستان او بودند. به علاوه اینکه میرهادی با شهید محلاتی هم رابطه صمیمی داشت و سفر معنوی حج را با یکدیگر تجربه کردند. میرهادی، در زمره مردان انقلابی بود و امام خمینی رحمه‌الله علیه را بسیار دوست می‌داشت. همیشه درباره بنیانگذار جمهوری اسلامی می‌گفت: «باید دور آقای خمینی چرخید!»

حاج سیدعلی آقا با دیدن مشکلات جوانان و برخی از افراد که راه‌حلی نداشتند، می‌گفت «برای رسیدن به یک زندگی ایده‌آل باید سرچشمه را زلال کرد. اگر فردی دچار مشکلی است باید به سرچشمه مراجعه کند و ببیند چرا آب چشمه گل‌آلود است.» وی اعتقاد داشت حتی اگر پدر و مادر فرد فوت کرده است، سر مزارشان برود و از آنها بخواهد برایش دعا کنند تا گره مشکلاتش باز شود و اگر کسی از او دل‌شکسته است، او را راضی کند.

آثار رمضان را از بین نبرید

فرزندان و نوه‌های او در عید سعید فطر به دیدارش رفتند. همه دور او جمع بودند که زمینه غیبت بنده خدایی فراهم شد. رو به فرزندانش کرد و گفت: «بندگان خدا! یک ماه با سختی روزه گرفتیم. نگذارید آثار آن از بین برود و لااقل آثار آن را تا چند وقت نگه دارید».

سیدعلی آقا از نظر اخلاقی و رفتار برای نه تنها خانواده‌اش که جماعتی از مردم الگو بود و با اینکه میان مردم اعتبار زیادی داشت، هیچ وقت از این جایگاه شایسته نشد و ساده زندگی کرد و هنگام رحلت از این دنیا به راحتی چشم‌هایش را بست. او

مانند استاد بزرگوارش شیخ زاهد، زهد و تقوی را زنده نگه داشت و در همه مراحل زندگی اطرافیان را به ساده‌زیستی دعوت می‌کرد؛ زمانه ما کم از این افراد را به خود ندیده است؛ «رجبعلی خیاط» و «مرحوم دولابی» از جمله این افراد هستند.

یکی از خاطراتی که از دختر او - فاطمه سادات میرهادی - نقل شده است، این است: «تخت‌ستین روز عید نوروز به منزل پدرم رفتم؛ آنها همیشه دور تا دور اتاق روی فرش، پتو پهن می‌کردند که مهمانان روی فرش نشینند؛ همان روز فقیری در منزل را زد و گفت «رخت و لباس نیاز دارم» حاج آقا به مادر گفت «خانم این ۲ پتو را جمع کن و به فقیر بده» مادر گفت: «حاج آقا! امروز مهمان داریم. فقیر که بعداً آمد، این پتوها را به او می‌دهیم» حاج آقا گفت: «این فقیر بی‌خودی که جلو در نیامده، حتماً نیازمند است که در می‌زند؛ نباید دست خالی برگردد.» پتوها را به آن فقیر دادند. یکی دیگر از نشانه‌های حاج سیدعلی آقا این بود که در رفت و برگشت به مسجد امین‌الدوله به همراه مادر بزرگ با خودروی وانت می‌رفت و با اینکه حاج آقا از اعتبار بالایی در بازار برخوردار بود، ساده زیستی را برگزید؛ به طوری که فقط یک خانه ۱۱۰ متری از وی به جا ماند.

پیش‌بینی مرگ

می‌دانست که یک هفته بیشتر زنده نیست. مردی که زهد و تقوا در جسم و روحش ریشه کرده بود از بیماری فشار خون رنج می‌برد و هیچ وقت هم برای درمان آن به پزشک مراجعه نکرد؛ یک هفته قبل از درگذشت به زیارت امام هشتم رفت و در آنجا خواب دید که در حال مناجات‌خوانی است، اما فردی بلندگو را از مقابل او برمی‌دارد. او که معبری خبره بود، اینگونه تعبیر می‌کند که بیش از یک هفته در این دنیا زندگی نخواهد کرد.

همین‌طور هم می‌شود. روز عید قربان سال ۶۷ ذاکر اهل بیت علیهم‌السلام بر اثر سکتة مغزی دار فانی و جهان نامانای ما را وداع گفت، اما هنوز هم کوچه پس کوچه‌های بازار، مسجد امین‌الدوله و کوچه شهید علی درخشان محله ۱۷ شهرپور زهد و تقوای این پیرمرد ساده و باصفا را به خاطر می‌آورند. مرحوم میرهادی شاگردان زیادی را به سرچشمه زلال معرفت و عشق به اهل بیت علیهم‌السلام وصل کرده است که حاج منصور ارضی یکی از آنهاست.

* در تنظیم این مطلب از گزارشی درباره حاج سیدعلی آقای میرهادی، منتشر شده در ویژه‌نامه محرم و صفر خبرگزاری فارس در سال ۸۸ بهره گرفته شده است.



صدای موسوی قهار روزانه‌ها بار از شبکه‌های مختلف
رسانه ملی شنیده می‌شود

اللهم انی اسألك...

میش پارسا

معمولاً مشهور شدن به چهره و نام است، اما بعضی‌ها هم هستند که صدایشان از نام و چهره‌شان معروف‌تر است. کافی است بعد از مواقع اذان، شبکه‌های مختلف تلویزیون را انتخاب کنید تا منظور این نکته را بفهمید. من اگر بخوام برای خودم هم دعای سحر ماه رمضان را بخوانم، ناخودآگاه در ذهنم صدای سیدقاسم موسوی قهار تداعی می‌شود. او که این روزها خیلی‌ها با لقب «استاد» نامش را می‌برند، سال‌هاست که با ادعیه و مناجات‌ها انس داشته و با صدایش آثار ماندگاری را در این زمینه به یادگار گذاشته است.

انقلاب اسلامی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن دعاخوانی را به شبستان‌های مساجد کشاند و برنامه‌های فراوانی برای مناجات به خصوص در ماه مبارک رمضان انجام شد. هیات‌های مذهبی که تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی امکان برپایی مجالس نیایش نداشتند، مناجات‌خوانی‌های پرشوری را برنامه‌ریزی کردند و نخستین رمضان بعد از پیروزی انقلاب را با مجالس نیمه شب خود گرامی داشتند. آنها قرائت دعای افتتاح را به خواندن دعای ابو حمزه ثمالی در برنامه‌های خود افزودند و در همین عرصه، مناجات‌خوانانی به همت «مجمع الذاکرین حسینی» به جامعه مذهبی کشور معرفی شدند که نه تنها دعا که سروده‌های فارسی مناجات را به بهترین شکل اجرایی کردند. در سال‌های بعد از انقلاب، حسین شمسایی و عباس صالحی دعای سحر را اجرایی کردند که در سال‌های بعد، سیدقاسم موسوی قهار هم به جمع آنان اضافه شد. موسوی قهار، یکی از خوش‌صداترین مناجات‌خوانانی است که رادیو در سه دهه اخیر به خود دیده است؛ تا جایی که با وجود سبک متفاوت او نسبت به یک مناجات‌خوان قبل از انقلاب، افرادی هستند که او را جانشین جدی آن مناجات‌خوان قدیمی رادیو بدانند. هر چند دیگر رادیو آن مخاطب پر شمار و میلیونی سال‌های قبل از انقلاب را ندارد و تلویزیون، جای آن را در افطار و سحر پر کرده است.

با این حال، موسوی قهار، صدای بسیار آشنایی دارد و با وجودی که در دهه هفتم زندگی خود زیست می‌کند، اما هنوز در مناجات و دعا، یکه‌تاز میدان است و روزانه تمام شبکه‌های رسانه ملی دست کم چند دعا و مناجات او را به طور معمول پخش می‌کنند. موسوی قهار این روزها دوران پس از عمل جراحی راسپری می‌کند و به همین علت و توصیه پزشکان زیاد نمی‌تواند با ما صحبت کند.

را نفهمد، خودش گیج می‌شود و مستمع هم حالی پیدا نمی‌کند.

■ سفره مناجات چه برکاتی دارد که مخصوص خودش باشد؟

دعا مایه نزول برکات است. خودم بارها شده که حس کرده‌ام به معانی دعا نزدیک شده‌ام و به برخی از مفاهیم رسیده‌ام. دعا گام به گام انسان را به خدا نزدیک می‌کند و حجاب‌ها را از بین می‌برد. مناجات کلید درهای رحمت الهی است. وقتی احساس کنی که خدا به تو توجه دارد، همه زندگی‌ات غرق نور می‌شود. گاهی در مناجات حالی به انسان دست می‌دهد که انگار داری خدا را می‌بینی. اگر کسی این احساس نزدیکی به خدا را پیدا کرد، نشان می‌دهد که مناجات را صحیح خوانده است.

در یکی از ایام ماه رمضان که محضر حضرت آقا می‌خواندم، وسط دعا شور و حال خاصی پیدا کردم و بغضم گرفت. چیزی نمانده بود که تمام وجودم اشک بشود، اما خودداری کردم و فرو خوردم. منتها بعدا که فیلمش را دیدم، متوجه شدم که در آن لحظه خیلی از حضار دارند گریه می‌کنند. یعنی هرقدر ادعیه در خود مناجات‌خوان تاثیر بگذارد باعث می‌شود که همان مقدار در مستمعش هم موثر باشد.

■ سحر خوانی به شیوه سنتی

هم می‌کردید؟ ما در روستاهای اطراف خمین زندگی می‌کردیم. یادم هست که پدرم سحرها می‌رفت روی پشت‌بام و سحر خوانی می‌کرد. همان روزها ذوق مناجات در من پا گرفت و گاهی من به جای پدرم می‌رفتم و مناجات می‌خواندم. هرچه از حال و هوای آن روزها بگویم باز چیزی نگفتم.

■ از میان دعاها و مناجات‌ها خودتان با کدام یک بیشتر ارتباط برقرار می‌کنید و در خلوت آن را می‌خوانید؟

دعای سحر و دعای سمات را. دعای سمات هم حال و هوای خاصی دارد. وقتی که این دعای سماتی که از بنده پخش می‌شود را برای ضبط خواندم، خودم هم حال و هوای خاصی داشتم.

خدا رحمت کند استاد صبحدل را! اولین سال انقلاب بود که ما را به رادیو دعوت کردند. البته قبل از آن افراد دیگری هم دعای سحر را خوانده بودند که پذیرفته نشده بود. روزهای اول ماه رمضان بود که بنده را معرفی کردند و رفتم و این دعای سحری که الان پخش می‌شود را خواندم. خودم هم هنوز وقتی که این دعا را می‌شنوم حال و هوای خوبی برایم تداعی می‌شود.

انس با کلام اهل بیت علیه‌السلام منشاء برکات است. فضای ادعیه و مناجات باعث می‌شود که تمام وجود انسان به سمت خدا متمرکز شود. ارتباط با خدا هم مایه نعمت و برکت است. انسان احساس می‌کند که مورد توجه خداوند است. ما هم بحمدالله مورد عنایت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته‌ایم. تمام زندگی‌ام نذر مولا علی علیه‌السلام و فرزندان اوست. هرچه هم خواستیم علی بهمان داد. اگر ما راه و روش گدایی را بلد باشیم، خوب آقایی داریم.

■ رابطه مداحی با مناجات خوانی چگونه است و این دو چه تاثیری روی یکدیگر دارند؟

مداحی که مناجات خوانی بلد باشد، برتر از مداحی است که در این زمینه ضعف دارد. به نظر من اگر یک مداح نتواند دعا یا قرآن را از رو بخواند، مایه شرمندگی است. مداحی به چهار تا شعر بلد بودن نیست. مداحی که به دعا مسلط باشد، می‌تواند مفاهیم دعا را

به مستمعش منتقل کند و باعث شود که در او تاثیر بگذارد. تسلط به زبان عربی هم امتیاز مثبت برای یک مداح و مناجات‌خوان است. باید قبل از خواندن ادعیه چند بار برای خودش آن را بخواند تا خودش در آن مفاهیم غرق شود و بهتر بتواند به جان مستمعش بنشاند.

■ خودتان به زبان عربی تسلط دارید؟

به آن صورت نه! اما هر بار که خواستم دعایی را بخوانم بی‌گدار به آب زده‌ام. قبلش چند بار تمرین کرده‌ام، معانی را نگاه کردم تا بتوانم به بهترین نحو آن را پیاده کنم. وقتی که معانی را بلد باشی، بهتر ارتباط برقرار می‌کنی. مثلا اگر شما شعر حافظ را بدهید یک عرب‌زبان بخواند، اگر معنی‌اش را نداند، قطعاً نمی‌تواند آن مفهوم زیبا را منتقل کند. اگر مناجات‌خوان معنی دعا



از کی وارد فضای دعا و مناجات خوانی شدید؟

از کودکی به ادعیه علاقه‌مند بودم. پدرم روحانی بود و با دعا انس داشت و مشوق و معلم اصلی بنده پدرم بود. از وقتی که خودم را شناختم در همین مسیر بودم. برادرهایم هم معلم بودند. از همان طفولیت در مساجد و حسینیه‌ها دعا می‌خواندم، هم مداحی می‌کردم و هم ماه رمضان‌ها مناجات می‌خواندم. پدرم برای ما از برکات خواندن قرآن در ماه رمضان می‌گفتند و به همین دلیل شاید در این ماه ده بار قرآن را ختم می‌کردم. این انس با قرآن باعث شده که تقریباً قرآن را حفظ باشم.

■ خیلی از مردم شما را با دعای سحر تا می‌شناسند و سال‌هاست که سحرهای ماه رمضان صدای شما از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود و دو-سه نسل با این صدا خاطره دارند. قصه خواندن این دعا و ضبط و پخشش از رادیو چه بود؟



فرهنگ دعا در بیان و دیدگاه حاج علی رضا بکایی

دعا کردن فرمول دارد

محمد رسولی



در سال‌های گذشته استقبال از برنامه‌های معنوی، مثل اعتکاف و مناجات‌خوانی در جامعه زیاد شده است. اوج آن هم نیمه‌شب‌های ماه رمضان است که در گوشه و کنار شهر، جمع‌های مختلفی دور هم جمع می‌شوند تا مناجات‌خوانی برایشان سفره دعا و مناجات را پهن کند. یکی از افرادی که دعاخوانی‌اش در همین شب‌ها، جمعیتی را جمع می‌کند، حاج علی رضا بکایی است که تحقیقات فراوانی درباره موضوع دعا داشته است. شاید خیلی از ما دعا را فقط به دید درخواست حاجت از خدا ببینیم، اما خواندن این گفتار، مسائل زیادی را در باب دعا و مناجات روشن می‌کند که عموماً از آن غافلیم؛ مواردی مثل آداب، شرایط، زمان، برکات و موانع اجابت دعا. البته حاج آقای بکایی عقیده دارد که این صحبت‌ها کم‌تر از یک سوم آن چیزی است که باید درباره دعا بدانیم.



دعا، در چارچوب اعتقادات ما جایگاهی مستقل و تعریف شده دارد. یک منظر دعا نگاهی است که خود خدا به دعا دارد؛ اما یک منظر دیگر، نگاهی است که معصوم علیه‌السلام به این مقوله دارد و بعد از آن نگاهی است که عوام مردم مثل ما به دعا دارند. نگاهی که خداوند به دعا دارد در قرآن به صراحت بیان شده است. خداوند در هفت آیه در قرآن اهمیت دعا را بیان فرموده و آن را با لحن‌های مختلف تعریف و تأکید کرده است؛ از تعبیر لطیف گرفته تا لحن جدی! خداوند ابتدا می‌فرماید: «و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوہ الداع اذا دعان» هرگاه بندگانم از تو درباره من سؤال کردند بگو که من نزدیکم و هر وقت مرا بخوانند، اجابت می‌کنم. این لحن نرم و لطیف است. در آیه‌ای دیگر خطاب می‌کند که «ادعونی استجب لکم» مرا بخوانید، جوابتان را می‌دهم. تا اینکه به مرحله‌ای می‌رسد که ایجاد ارتباط با خودش را جدی بیان می‌کند. اینجا دیگر خیلی با تعارف، لطافت و نوازش صحبت نمی‌کند و

می‌گوید: شما به دعا نیاز دارید. باید دعا کنید، آنجایی که خطاب به پیامبر صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: «قل ما یعبدو بکم ربی لولا دعاءکم» به آن‌ها بگو که اگر دعایتان نبود، اصلاً اعتنایی به شما نمی‌کردم. ببینید جایگاه دعا چیست! از همین آیه معلوم می‌شود که ما نیاز مستقیم و مستمر به دعا داریم.

وجود مبارک معصوم علیه‌السلام هم همین نگاه را به دعا دارد. هم در احادیث مختلف به این معنا می‌رسیم و هم از ادبیات خود دعا این معنا برداشت می‌شود. متأسفانه ما نتوانسته‌ایم نه جایگاه دعا را درست بشناسیم و نه با ادعیه ارتباط مستمر داشته باشیم.

بعضی‌ها وقتی می‌خواهند حدیث ثقلین را تعریف کنند، می‌گویند که کتاب الله قرآن است و عترتی را فقط به معنای محبت اهل بیت علیه‌السلام می‌گیرند؛ در صورتی که این معنا، معنای کاملی نیست. محبت اهل بیت علیه‌السلام هم جزئی از عترت است. اما آیا ارتباط ما با امام معصوم علیه‌السلام فقط از طریق احساس و عاطفه است؟ این یک بعد است. محبت خالی، معرفت نمی‌آورد و معرفت، نزدیک شدن به سیره و دریافت کلمات و

■ حاشیه ■

دعا فرهنگسازی می‌کند

ما باید اول جایگاه دعا را پیدا کنیم. اگر این جایگاه را پیدا کردیم به اهمیت آن هم پی می‌بریم. دعا زندگی انسان را تنظیم می‌کند، چون ارتباط تنگاتنگی با آن دارد و در زندگی فرهنگ می‌شود. بنابراین ادبیات خاص خودش را دارد و بی‌حساب و کتاب نیست. برای ایجاد ارتباط با دعا برای ما آداب و شریاطی تعریف کرده‌اند. دعا پلی برای ارتباط ما با خداست، منتها چون به دلیل ضعف‌های بی‌شماری که داریم قادر به ایجاد این ارتباط نیستیم و فهم ما به اندازه دلمشغولی‌ها و گرفتاری‌های دنیایی‌مان است، امام به ما آموزش می‌دهد و می‌فرماید: با این ادبیات با خدا حرف بزنید. آنگاه ما را با دعای کمیل آشنا می‌کند.

نام اصلی دعای کمیل، دعای خضر است، چون امیرالمومنین علیه‌السلام شب نیمه شعبان به کمیل بن زیاد این دعا را انشاء فرمودند به این نام معروف شده است. آنجا ایشان به کمیل می‌فرمایند: اگر می‌توانی هفته‌ای یکبار این دعا را بخوان، اگر نه ماهی یکبار، اگر نه سالی یکبار و در آخر می‌فرمایند اگر این قدر هم نمی‌توانی در عمرت یکبار این دعا را بخوان. از این حرف معلوم می‌شود که مراد امام فقط همین خواندن نیست؛ وگرنه کمیل هر شب قادر بود این دعا را بخواند. این سخن نشان دهنده اهمیت دعا و میزان اثرگذاری آن است.

پس دعا آداب دارد، شرایط خواندن دارد، مقدمات دارد، شرایط اجابت و موانع اجابت دارد، چه دعایی بخوانید، چه دعایی نخوانید. حتی به ما یاد می‌دهند که از خدا چه درخواستی داشته باشید. اصرار بر دعا نکنید و برخودش واگذار کنید که خدا آنچه خیر است، عنایت کند. همه این‌ها را در قالب ادعیه داریم.

بده ... بجهام مریض است، شفا بده ... دخترم کنکور قبول شود و ... نگاه ما به دعا این گونه است. در حالی که در دستورات معصوم علیه‌السلام داریم که وقتی در خانه بزرگی می‌روید، درخواست‌های بزرگ از او بکنید. ارتباط ما معمولاً با خدا ارتباط مطالبه‌گرانه است. معتقد نیستیم این کار خوب نیست، ولی کافی نیست.

آن بخش اول دعا که حرف زدن با خداست، زحمت دارد. باید مراتبی را گذرانند تا به مناجات راغب شد. انسان باید جایگاه خودش را پیدا کند. «من عرف نفسه فقد عرف ربه». ما اصلاً جای خودمان را نمی‌دانیم و تصویری درباره اینکه کجای عالم هستیم و حدمان چیست، نداریم. بنابراین همواره درخواست داریم. در حالی که رابطه دوسویه زیباست. خدا هم از ما خواسته‌هایی دارد. البته هرچه او از ما بخواهد برای خودمان است. وقتی می‌گویید اگر با من معامله کنی

و به من قرض دهی، چندین برابرش را به تو می‌دهم، برای این است که ما را تشویق کند که با او سرمایه‌گذاری کنیم؛ سرمایه‌گذاری‌ای که همه سودش برای ماست. دعا انسان را تنظیم می‌کند که رابطه‌اش را با خدا تعریف کند.

■ هیچ نیستی

یکی از بهترین زمان‌های دعا، وقت سحر است. سحر اسراری دارد و به ما توصیه شده که ثلث آخر شب در خانه خدا بروید. پیغمبر اکرم صلی‌الله

علیه و آله فرمودند: «ان العبد اذا تخلی بسیده فی جوف اللیل المظلم و ناجاه اثبت الله النور فی قلبه» بنده وقتی که با مولای خودش در تاریکی شب خلوت کرده و با او راز و نیاز می‌کند، خداوند نور را در دلش ثابت می‌کند. یا جای دیگری از امام معصوم علیه‌السلام آمده است: «کذب من زعم انه یجئنی فاذا جنه اللیل نام عنی» دروغ می‌گوید کسی که می‌گوید مرا دوست دارد، اما وقتی شب فرا می‌رسد تمام آن را می‌خواهد و از ما غافل است. این‌ها نشان می‌دهد که در وقت سحر خیلی اسرار و توجهات نهفته است.

شب وقت خلوت انسان است و چقدر به ما توصیه شده که برای خودتان خلوت داشته

بیانات نورانی امام است. چون بخش عظیمی از بیانات نورانی امام، در قالب دعا بیان شده است که نمونه‌اش صحیفه سجادیه است.

نقش صحیفه سجادیه دقیقاً همان شمشیر روز عاشوراست. امام علیه‌السلام در قالب دعا به میدان مبارزه آمده است. چون شرایط دوران امام سجاد علیه‌السلام طوری نبود که ایشان برای جهاد شمشیر بکشند. جهاد، جهاد معرفتی بود. بنابراین می‌بینیم امام زین‌العابدین علیه‌السلام در قالب دعا چقدر برای ما روشنگری می‌کند. پس اگر ما به حدیث ثقلین که مورد تایید شیعه و سنی هست، نگاه کنیم، می‌بینیم که باید ارتباطمان با امام جامع باشد، نه فقط صرف یک رابطه عاطفی! محبت هم بسیار مهم است و جایگاه بالایی خود را دارد. خداوند هم به پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمود که بگو من از شما چیزی نمی‌خواهم جز محبت خاندانم، اما نتیجه محبت باید معرفت باشد.

■ خواستن پرنگتر از خواندن

دعا به دو مفهوم معنا شده است: ۱- خواندن، ۲- خواستن. لحن همه ادعیه اینطور است. ما با وجه اول این دعا کمتر ارتباط برقرار می‌کنیم؛ در حالی که بزرگان با وجه اول دعا کار داشتند. یعنی به خانه خدا می‌آمدند و می‌گفتند: خدایا ما چیزی نمی‌خواهیم و فقط آمده‌ایم با تو حرف بزنیم! نمونه‌اش هم مناجات امیرالمومنین علیه‌السلام در مسجد کوفه

است. ایشان سراسر مناجات می‌گویند که خدایا تو کی هستی و من چه کسی هستم؛ انت... انما...! هیچ چیز از او نمی‌خواهند و آخرش هم فقط می‌گویند که بر پیغمبر و آل او درود فرست. در صحیفه سجادیه هم بیشتر لحن امام خواندن است.

مطلب بعدی، رابطه بین عبد و مولاست که باید دو طرفه باشد. این رابطه معمولاً یک طرفه است و فقط از او به ما لطف و نعمت سرازیر می‌شود و ما در مقام شکر که مرتبه والایش اطاعت و بندگی است با او کاری نداریم!

وجه دوم دعا، درخواست است. ما بیشتر با این نوع مانوس هستیم. معمولاً وقتی که در خانه خدا می‌رویم مطالبه داریم. خدایا! این را به من

امام می‌فرمودند
وقتی که این دعا
از پایین به بالا
می‌رود، همین‌طور
می‌گویم که اوج می‌گیرد
باید داعی را هم با
خودش بالا ببرد

باشید. ما معمولاً در شبانه‌روز برای خودمان خلوتی تعریف نکرده‌ایم. حتی در یک جمع شب زنده‌دار هم اگر نشسته‌اید، در همان جمع برای خودتان خلوت داشته باشید.

دعای ابوحمزه ثمالی، دعای عجیبی است و سخن گفتن با خداوند در خلوت را به ما می‌آموزد، زیرا زمان خواندن این دعا نزدیک سحر است. در این دعا، امام سجاد علیه‌السلام به ما می‌آموزد که چیزی نیستی. وقتی فهمیدی که هیچ نیستی آن وقت تلاش می‌کنی که چیزی به دست آوری. شخصیت کاذب را می‌شکنی و پی

شخصیت حقیقی‌ای که خدا باید به انسان بدهد، می‌روی. آن وقت می‌شوی «بنده»! ماه رمضان ماه تمرین بندگی است تا انسان خودش را برای بقیه عمرش، نه بقیه سالش تنظیم کند.

هر دل که شکسته‌تر بود...

وقتی به مرحله خواندن دعا رسیدیم، می‌بینیم که این دعا آداب دارد. آدابش را هم به ما یاد داده‌اند. مثلاً گفته‌اند وقتی در خانه خدا می‌آیید، حاجات خود را زود مطرح نکنید. در روایت داریم که فردی به مکه آمد و خدمت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله رسید. این فرد کسی بود که وقتی پیغمبر به طائف رفته بودند، او به ایشان خدمتی کرده

بود. وقتی به دیدن حضرت رفت، پیامبر فرمودند: در ازای خدمتی که به من کرده بودی، چیزی از من بخواه! این فرد گفت چند رأس گوسفند به من بده که ببرم و با آن‌ها کار کنم. حضرت لبخندی زد و دستور داد گوسفندها را به او بدهند. وقتی که رفت، پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمودند: کاش

این شخص که اینقدر در درخواستش عجله کرد به اندازه آن پیرزنی که از حضرت موسی درخواست کرد، چیزی از من می‌خواست. حالا داستان آن پیرزن این بود که قبر حضرت

یوسف علیه‌السلام را آب گرفته بود. به حضرت موسی علیه‌السلام امر شد که برو و قبر را بازسازی کن. سراغ قبر را گرفت. گفتند که یک پیرزن این قبر را می‌شناسد. پیرزن را آوردند و او گفت که سه

تا شرط دارم تا کمک کنم. اگر قبول می‌دهید که این سه درخواستم را برآورده کنید، نشان قبر را می‌دهم. جبریل نازل شد که قولش را بده ما تأمین می‌کنیم. حضرت از پیرزن پرسید که درخواست‌هایت چیست؟ او در جواب عجله نمی‌کند و گروگشی می‌کند. پیرزن گفت: اولاً از خدا بخواه که من جوان

شوم. بعد مرا به عقد خود در آور. در قیامت هم مرا نزد خود نگه دار! این نشان می‌دهد که آدم باید مقداری در درخواستش تأمل کند و ببیند چه باید بخواهد. وقتی درخواستی داشتی، اول یک ارتباط ایجاد کن و حس دعا پیدا کن، بعد خواسته‌ات را حساب شده به زبان بیاور. حس دعا هم وقتی ایجاد می‌شود که انکسار قلب پیش بیاید. دل که شکست، بلافاصله

اشک جاری می‌شود. فرمود: «فان دمت عیناک فتلك علامت الاذن» اگر اشکت جاری شد، نشانه این است که اجازه داده‌اند، آن موقع بخواه! پس نباید در درخواست عجله کرد. همین مقدار رابطه را تنظیم و انسان دعاخوان لذت با خدا حرف زدن را می‌چشد.

مرحوم علامه طباطبایی با استفاده از روایتی می‌فرمودند که اجابت تضمین شده، اما گاهی ابلاغ نمی‌شود. خدا می‌فرماید اگر خواسته‌اش را اجابت کنیم، می‌رود. بگذار باز هم حرف بزن! ماییم که نباید او را رها کنیم، ولی اوست

که ما را رها نمی‌کند.

التماس دعا

در آداب دعا داریم که دیگران را به درخواست ترغیب کنید. یعنی چه؟ در حدیث قدسی، خدا به موسی علیه‌السلام فرمود: مرا با زبانی بخوان که با آن گناه نکرده‌ای! گفت: آن چه زبانی است؟ خداوند فرمود: مرا با زبان غیر دعا کن! اگر زبان من غیبت کرده گناهش متوجه خودم است، اما شما که با زبان من گناهی نکرده‌اید. بنابراین این زبان برای شما همان زبانی است که گناه نکرده است. من برای شما دعا می‌کنم و شما برای من! این راهکاری است که راه اجابت را باز می‌کند. به این علت است که گفته‌اند فراوان از مردم بخواهید برایتان دعا کنند.

وقتی برای دعا آدابی تعریف شده، نشان دهنده آن است که با قدماتی باید وارد دعا شویم. این هم پذیرفته نیست که بگوییم اگر بخواهیم همه آداب را رعایت کنیم، دعاخوانی پیدا نمی‌شود. معصومین علیهم‌السلام به ما دستور داده‌اند که اینطوری دعا بخوانیم. اگر من حال یا توانش را ندارم، تقصیر دعا و فرمول ارتباط نیست. این قانون ایجاد ارتباط ما با خداست.

همه کاره اوست

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند: للدهاء شروط اربعة؛ دعا چهار شرط دارد. اولش «احضار النیة»، باید نیت کنی که می‌خواهم بروم با خدا حرف بزنم. والثانی «اخلاص السریره»؛ درونت را خالص کنی. اگر در حال درخواست از خدا هستی، دلت جای دیگر نباشد. اخلاص السریره یعنی هر چه هست اوست. یک ظرف غذا اگر مانده باشد، بوی نا می‌گیرد. در این ظرف اگر شما بهترین برنج را هم دم کنی، همان بوی نا را می‌دهد، اما اگر ظرف را شسته و همان برنج را دم کردی، عطرش همه جا به مشام می‌رسد. دعا هم همین طور است. ظرف وجودت را باید از بوی گناه تمیز کنی. بنابراین در روایت داریم که قبل از دعا سه صلوات بفرستید، استغفار کنید و بعد دعا کنید. اصلاً امام، شیوه ایجاد ارتباط ما با خدا را هم تعریف کرده است.

اگر در حال درخواست از خدا هستی دلت جای دیگر نباشد



گناه دل انسان را می‌کشد؛ در حالی که دعا احیا می‌کند



فرمود: اگر اشکت جاری شد نشانه این است که اجازه داده‌اند آن موقع بخواه!



«والثالث معرفة المسئول». سومین شرط دعا این است که نسبت به کسی که از او چیزی می‌خواهی معرفت داشته باشی و بدانی که همه کاره اوست. انت المولی و انا العبد. رابطه من عبد با توی مولا اینطور است، باید به این برسیم.

«والرابع الانصاف فی المسأله»؛ درخواست را با مقداری تأمل مطرح کنی و بدانی که چه چیزی باید از او بخواهی. این‌ها شروط دعاست. گفته‌اند اگر این شروط را رعایت کنی، اجابت می‌شود.

■ مسبب‌الاسباب اوست

آثار دعا بعد از دعا هم مهم و پایدار است. انسان وقتی وارد این حریم می‌شود و در خانه خدا می‌رود، باید اظهار عجز کند و این اظهار عجز را به لایه‌های زندگی‌اش انتقال دهد. از طرف دیگر، عجز نسبت به خدا باشد، نه خلق

خدا! ما اکنون معکوس عمل می‌کنیم و نسبت به خلق خدا اظهار عجز داریم، اما نمی‌توانیم راحت برویم در خانه خدا! گاهی گردن‌کشی هم می‌کنیم و نمازمان را که می‌خوانیم، می‌گوییم راحت شدم. اینکه نمی‌شود رابطه دعا ایجاد ارتباط می‌کند. درست است که من نمی‌توانم نمازی که امام سجاد

علیه‌السلام می‌خواند را بخوانم، نماز شاگردش را هم؛ اما باید یک نقطه حداقلی برای خودم در نظر بگیرم که آن نقطه، نقطه شروع من برای بالا رفتن شود.

ماه رمضان زمان خوبی برای این کار و ایجاد ارتباط است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «ما من شیء احب الی الله من أن یسال» نزد خدا چیزی دوست داشتنی‌تر از این نیست که بروید و از او درخواست کنید. می‌گویید، بیا از خودم بخواه! سبب و واسطه‌اش را هم از خودم بخواه. اگر معرفه‌المسئول داشته باشیم، خدا مأمورش را می‌فرستد که مشکل بنده‌اش را رفع کند و راهش بیندازد.

■ دعاکننده باید با دعایش اوج بگیرد

به قرآن می‌گویند قرآن نازل، یعنی قرآنی که از بالا به پایین آمده است. امام خمینی

قدس‌سره از قول استادشان آیت‌الله شاه‌آبادی نقل می‌کردند که دعا، قرآن صاعد است و از پایین به بالا می‌رود. ایشان می‌فرمودند وقتی که این دعا از پایین به بالا می‌رود، همین طور

که اوج می‌گیرد باید داعی را هم با خودش بالا ببرد. نقش، اثر، خروجی و میوه دعا این است. اگر اینطور شد، آن وقت دعا شب اول ماه مبارک من با دعا شب دوم متفاوت می‌شود و یک ذره می‌آیم بالاتر. شب‌های قدر دیگر اوج می‌گیرم. شب عید فطر که به قول معصوم علیه‌السلام هدیه توزیع می‌کنند، آن وقت آدم

می‌داند که هدیه‌اش را از چه کسی می‌گیرد. هدیه‌ای هم که می‌گیرد می‌فهمد چیست.

■ برکات دعا

دعا خودش برکت است. اینکه به انسان اجازه می‌دهند وارد این حریم شود، خودش برکت است. اگر بخواهیم برکات دعا را بشماریم، اول برآورده شدن حوائج است. دوم، خود دعا کلید رحمت است.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند: «الدعاء مفتاح الرحمة و مصباح الظلمة» دعا کلید رحمت و چراغ تاریکی زندگی است. اگر می‌خواهی اطراف خود را روشن کنی از طریق دعا وارد شو! رحمت خدا آرامش است و دعا انسان را به آرامش می‌رساند. فضای نفسانی و شیطانی پر از آشوب و نگرانی است، اما فضای رحمانی، سراسر آرامش است.

سومین برکت دعا این است که امنیت انسان را در نبرد با شیطان بالا می‌برد. شیطان از طریق معصیت روح انسان را زخمی کرده و

وقتی زخم زیاد شد در نهایت نابود می‌کند. بعضی‌ها آنقدر آلوده شده‌اند که دیگر زنده نیستند و فقط یک مرده متحرک‌اند. آنها هیچ روح لطیفی ندارند و روح رحمانی‌شان شیطانی شده است؛ در حالی که

خدا ما را از جنس خودش خلق کرده و ما نماینده او روی زمین هستیم. پس نماینده باید از جنس خود فرمانده باشد.

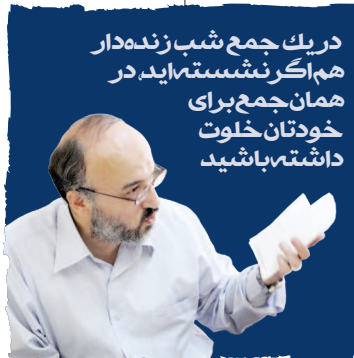
در این مسیر، دو راه بیشتر نداریم و به تعبیر قرآن «اناهدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» پس راه سومی وجود ندارد. اگر در راه گناه گیر کردیم، تمام نورانیت‌ها و لطافت‌ها از

بین می‌رود.

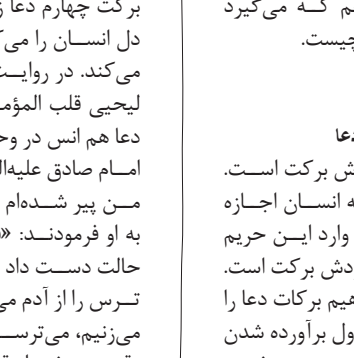
برکت چهارم دعا زنده شدن دل است. گناه دل انسان را می‌کشد؛ در حالی که دعا احیا می‌کند. در روایت داریم که فرمودند «ان الله لیحبی قلب المؤمن بالدعاء» پنجمین برکت دعا هم انس در وحشت است. کسی خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و عرض کرد: من پیر شده‌ام و می‌ترسم. حضرت خطاب به او فرمودند: «فعلیک بالدعاء»، وقتی این حالت دست داد به دعا روی آور! انس با دعا ترس را از آدم می‌گیرد. ما وقتی حرف قبر می‌زنیم، می‌ترسیم اما امام سجاد علیه‌السلام وقتی سخن از قبر به میان می‌آورد، آرامش می‌یابد.

برکت ششم، دعا نزدیک شدن به خداست. «التقرب الی الله تعالی بمسألته و الی الناس بترکها» دعا انسان را به خدا نزدیک و احساس نیاز او را به مردم کم می‌کند. برعکس، ترک دعا انسان را محتاج مردم می‌کند. وقتی با دعا مانوس شدی، دیگر مردم برایت راهگشا و کلید نمی‌شوند و چشم‌امیدت به کسی جز خدا نیست.

اگر کسی هم مشکلی از تو رفع کند، در مقابل مطالبه خواهد داشت. کسی مجانی کاری نمی‌کند و این خداست که کار تو را راه می‌اندازد و به رویت هم نمی‌آورد.



در یک جمع شب زنده‌دار هم اگر نشسته‌اید در همان جمع برای خودتان خلوت داشته باشید



گفته‌اند وقتی در خانه خدا می‌آید حاجات خود را زود مطرح کنید

در دستورات معصوم داریم که وقتی در خانه بزرگی می‌روید درخواست‌های بزرگ از او بکنید



با گناهانتان بسته‌اید، این مانع باید رفع شود. حکایت همان ظرفی است که اشاره شد. ظرف را باید پاک کنیم. راه پاک کردنش هم این است که انابه کنیم و برگردیم. برای استغفار هم شروطی گذاشته‌اند. استغفار این نیست که مدام بگوییم: استغفرالله. کسی خدمت امیرالمومنین علیه‌السلام استغفرالله را تکرار می‌کرد. حضرت فرمودند: می‌دانی استغفار چیست؟ للاستغفار شروط. هفت شرط برای استغفار است؛ اول این است که «آن لا یعود» دیگر به آن گناه برنگردی. تو استغفار می‌کنی، در حالی که برنامه گناه بعدی در ذهن است. خانمی که حجابش را رعایت نکرده و در همان حال استغفرالله می‌گوید، استغفارش بوی استهزاء می‌دهد. استغفار در حال گناه به چه معناست. این گونه افراد خودشان را مسخره کرده‌اند. وقتی قلب مومن حرم خداوند است، قطعاً وقتی که گناه می‌آید آنجا دیگر جای خدا نیست. خدا نور است و گناه ظلمت؛ این دو باهم در یک جا جمع نمی‌شوند. یکی آن دیگری را بیرون می‌کند. ممکن است بپرسیم قدرت خدا که بیش‌تر است. پس چرا شیطان برنده می‌شود؟ جواب این است که قدرت خدا بیش‌تر است، اما خود انسان عمله شیطان می‌شود. آن وقت دیگر خدا رهايش می‌کند. پس مجموعه معصیت‌ها اولین و اصلی‌ترین مانع اجابت دعاست.

در ماه مبارک رمضان انسان تصمیم می‌گیرد سراغ گناهان نرود. طرف مقابل ما (شیطان) که همیشه ما را تهدید می‌کرده در قل و زنجیر است. گناهانی که در ماه رمضان از انسان سر می‌زند مربوط به نفس خبیثه اوست که



مناجات خوانی حاج علیرضا بکابی در مسجد امام حسین هر شب ماه رمضان پریاست

قضای الهی را تغییر می‌دهد؛ یکی صدقه است و دیگری دعاست.

■ موانع اجابت

موانع اجابت دعا چند چیز اساسی است. اولین مانع اجابت دعا، گناهان است. «اللهم اغفر لی الذنوب التي تحبس الدعاء». امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند: «لا تستیطی اجابه دعائک و قد سددت طریقہ بالذنوب» راه دعا را

حضرت پروردگار می‌فرماید بنده من دستوراتی به تو داده‌ام. به آن‌ها عمل کن بقیه‌اش با من! هفتم از برکات دعا این است که باعث می‌شود قضای الهی برگردانده شود. خدا برنامه‌ای را برای انسان مقدر فرموده، ولی وقتی برای راز و نیاز به خانه خدا می‌رود، او هم برنامه‌اش را تغییر می‌دهد. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله به انس بن مالک فرمودند: «یا انس! اکثر من الدّعاء فان الدّعاء یردّ قضاء المبرم» چند چیز

خواندن دعا و توجهی به نقطه اصلی دعا داشته باشد و بداند که چه چیزی را می‌خواهد به مردم منتقل کند. اگر خودش چیزی نداشته باشد، چه چیزی را می‌خواهد به مردم انتقال دهد؟ بنابراین فقط لفظ دعا را می‌خواند.

امام فقط لفظ را منتقل نمی‌کند، او محتوا را می‌گوید. دعاخوان هم باید منتقل‌کننده محتوا و فرهنگ دعا باشد. پس کار دعاخوان سنگین است و اجرش هم بالاست. جمعی را راه می‌اندازد و ارتباطشان را با خدا برقرار می‌کند. ارتباط جوان‌ها را با خدا برقرار می‌کند تا بقیه زندگی‌شان را بر اساس آن دعایی تنظیم کنند که دعاخوان با همه حسش خوانده و جوان را تحت تأثیر قرار داده است.

دعاخوان کسی است که می‌خواهد بین کلام معصوم علیه‌السلام و مردم پل ارتباطی ایجاد کند. پس این شرایط و آداب را بیشتر باید رعایت کند. نمی‌خواهیم خیلی آرمانی فکر کنیم، اما در گذشته دعاخوان‌ها علمای اهل معنا و اخلاق بودند. مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی دعا می‌خوانده و قرائت دعای کمیل در نیمه شب داشته است. مرحوم آقا شیخ محمدحسین زاهد، شهید دستغیب، مرحوم کلباسی و صاحب انیس‌اللیل دعا می‌خوانده‌اند.

این پذیرفته نیست که بگوییم چون مساجد ما نیاز به دعاخوان دارند، پس هرکس که از راه رسید بخواند! حداقل آن کسی که دعا می‌خواند، خودش را جمع و جور کند، یک مراقبت ۲۴ ساعته قبل از

خارج از متن

دعاخوان نیاز به مراقبت دارد

گرایش به گناه پیدا کرده، یعنی خود انسان سراغ شیطان می‌رود! مانع دیگر اجابت دعا، ظلم و کمک به ظالم است، «معونه الظالم» مانع بعدی اجابت دعا که خیلی مهم است «عقوق الوالدین» است. عاق والدین یعنی کسی که نتوانسته وظیفه‌اش را نسبت به پدر و مادرش انجام دهد، نه این که توهین و بی‌احترامی کرده باشد! در همین حد که حق او را ادا نکند، مشمول عاق والدین است.

دیگر مانع اجابت، «قطع رحم» است. در روایات چقدر به صله رحم توصیه شده است. کسانی که با اقوامشان قطع ارتباط کرده‌اند، دعایشان مستجاب نمی‌شود، ضمن اینکه عمرشان هم کوتاه خواهد شد.

نکته اساسی دیگری که الان به آن مبتلا هستیم و مانع اجابت دعاست، «ترک امر به معروف و نهی از منکر» است. در جامعه‌ای که افراد آن در مقابل منکر بی‌خاصیت بشوند، مسیر اجابت دعا

به سوی آنها بسته می‌شود. امیرالمومنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید، چند نتیجه دارد؛ یکی اینکه اشرار بر شما حکومت می‌کنند، دوم اینکه «ثم تدعون فلا يستجاب علیکم» دعایان مستجاب نمی‌شود. هشتمین مانع اجابت دعا، سبک شمردن

نکته اساسی دیگری که الان به آن مبتلا هستیم و مانع اجابت دعاست، «ترک امر به معروف و نهی از منکر» است

نماز است؛ «التهاون بالصلاه». پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله به حضرت زهرا سلام‌الله علیها فرمودند: «یا فاطمه! من تهاون بصلاته من الرجال و النساء ابتلاه الله بخمس عشرة خصله» هر کس از زن و مرد نسبت به نمازش بی‌توجه باشد، خدا او را به ۱۵ گرفتاری مبتلا می‌کند. شش در دنیا است و بقیه هنگام مرگ، در قبر و روز قیامت. یکی از بلاهای در دنیا را که فرموده‌اند، اجابت نشدن دعاست. دعایش اصلاً بالا نمی‌رود که حالا بخواهد اجابت بشود یا نشود. حتی دعای صالحین هم در حقیقت اجابت نمی‌شود.

نهمین مانع در اجابت، سخن‌چینی، حرف کسی را به دیگری منتقل کردن و مثل یک مگس تولید آلودگی کردن! دهم «عدم الوفاء بعهدالله» است. با خدا عهد ببندد و بعد به آن عمل نکند. در ماه مبارک رمضان تحت تأثیر قرار گرفته و توبه می‌کند، اما از نماز عید فطر که برمی‌گردد، دوباره شروع می‌کند به انجام همان کار. شخصی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: خداوند که می‌فرماید «ادعونی استجب لکم، و انا ندعوا فلا يستجاب لنا» ما می‌خوانیم و اجابت نمی‌شود. حضرت فرمودند: به خاطر اینکه شما به عهده‌ای که با خدا می‌بندید، عمل نمی‌کنید. شما به تعهد خود با خدا پایبند باشید او هم به آن چه قول داده وفا می‌کند.

مانع بعدی، چشم امید داشتن به غیر خداست، «الاعتصام لغير الله». تفصیل تمام این موارد را در کلام نورانی معصومین می‌توان یافت. سیزدهمین مورد، حکمت است. گاهی حکمت خدا بر این است که این دعا مستجاب نشود. تو می‌خواهی حکمت خدا را بشکنی، بعد می‌بینی که هزینه سنگینی برایت دارد. امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمایند «آن کرم الله سبحانه لا ينقض حکمته فلذلک لا يقع الاجابه فی کل الدعوه». امام سجاده علیه‌السلام در دعای سیزدهم صحیفه می‌گویند که «یا من لا یبدل الحکمه الوسائل» حکمت خدا خلل‌ناپذیر است.

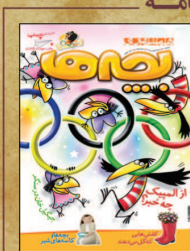
این‌ها مانع اجابت است. اگر مطلق معاصی را کنار بگذاریم از یک گوشه خاکریز موانع اجابت، منفذی باز می‌شود. مگر این که حق الناس داشته باشیم که آن را باید رفع کنیم. یک دعاخوان باید همه این‌ها را در حد توان رعایت کند و بعد دعا بخواند.



دعاخوان لذت دعایی که خودش چشیده را به کام شنونده می‌نشانند. من نمی‌خواهم دعاخوان را با مداح مقایسه کنم. مقام مداح خیلی بالاست، ولی بالاخره فضاها فرق می‌کند. تعریف از جایگاه دعاخوان به معنای پایین آوردن جایگاه مداح نیست. مگر کسی می‌تواند چنین کاری کند؟ خدا از مداح تعریف کرده است، وجود مبارک امام صادق، امام سجاده و علی بن موسی‌الرضا علیهم‌السلام نسبت به مداح‌ها تعریف کرده‌اند. اگر کسی بخواهد به حریم مداحی تعرضی داشته باشد، قطعاً بدانید که دعاخوان نیست. مداحی در جای خودش خیلی مهم است،

دعاخوانی هم جایگاه و اهمیت خود را دارد. چون در زندگی انسان فرهنگسازی می‌کند. این دعاخوان است که از بانک ادعیه معصوم بهرامی می‌برد و به آن کسی که نیاز دارد، منتقل می‌کند. زحمت دارد، استاد، مراقبت و مطالعه لازم دارد و حداقلی از ادبیات عرب را باید بداند تا آنچه می‌خواند را متوجه باشد و بعضی عبارات را برای شنونده ترجمه کند. باید بداند دعاها طولانی و دعاها کوتاه را چطور بخواند یا زیارات را چگونه قرائت کند. عباراتی که جنبه تجویبی دارد را با چه کیفیت پیاده کند و ... وقتی شما عبارتی از دعای ابوحمزه ثمالی را می‌خوانید که امام سجاده

دو هفته نامه



بچه ها / ۲۰



دانستنیها / ۶۰



سما این هفته با این مجله به مها فرخنده و هنر دعوت هسته

هفته نامه



جوان / ۳۷۰



سرنخ / ۱۵۴



تماشاگر / ۱۱۴



تندوستی / ۷۰

ماهنامه



پایداری / ۲۶



اقتصاد / شماره ۵ جدید



آیه / شماره ۴ جدید



داستان / ۱۵



دیپلماتیک / ۶۲



آشپزی / ۲۳



شماره ۴ جدید



سوزمین / ۱۵

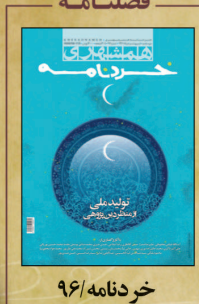


ماه / ۹۹



معماری / ۱۸

فصلنامه



خردنامه / ۹۶

ماهنامه



دیجیتال / شماره ۵ جدید

www.hmg.ir

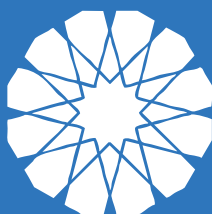
نماینده: موسسه های مطبوعاتی سراسر ایران

سفارش آگهی: ۶-۲۹۴۸۱۰۵ (شماره ۷ رقمی)

اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱



قرآن



نمایشگاه قرآن یا تفرجگاه

معنوی؟

گشت و گذار در نمایشگاهی که
حالا ۲۰ ساله شده است



میرد نیمه راه

مروری بر روایت سرکشی انسان
در سرخوشی



جواب حاج ایرج را چطور

بدهم؟

یک شب در جلسه قرآن امین
پویا که حالا نفر دوم مسابقات
مازی شده است



بعضی ها غلط ترجمه می کنند

ابوالفضل بهرام پور از ترجمه های
قرآن می گوید





▲ فضای نمایشگاه قرآن کاملاً خانوادگی و آرام است

گشت و گذار در نمایشگاهی که حالا ۲۰ ساله شده است

نمایشگاه قرآن یا تفرجگاه معنوی؟

نگم نجفی منش

همیشه از کارنامه می ترسیدم و فکر می کردم فقط من این طورم. بعدها فهمیدم که «ما» از کارنامه می ترسیم. اما گاهی کارنامه ها از به ثمر رسیدن تلاش های ما می گوید و از جاهایی که به تلاش بیشتر نیاز داریم. گشتی در بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم زدیم دیدیم و پرسیدیم حتی از برخی مسئولان نمایشگاه از کارنامه نمایشگاهی که حالا ۲۰ ساله شده است. در این میانه آنهایی که از نزدیک با بزرگ ترین واقعه قرآنی کشور همراه بوده اند ما را دلگرم کردند که نمایشگاه روند رو به رشدی داشته و مسئولان برگزاری سعی در رفع مشکلات پیشین دارند گرچه برخی از آن ها رشد نمایشگاه را محصول رشد موسسات و گروه های شرکت کننده می دانند.

می رسم. جمعیت زیاد است. هنوز به پله های نمایشگاه نرسیده دو نفری بساط پهن کرده اند و چیزی می فروشند. نمی فهمم بوی خوراکی ها مرا متوجه خودش می کند یا رد نگاه پسرک مرا به مسیر فروشندگان مواد غذایی می رساند. فروشندگان مواد غذایی گرچه از تیر رس نگاه بچه ها دور نمی مانند اما جالب است که برخلاف سال های گذشته مهم ترین بخش در روبروی ورودی نمایشگاه را به آن ها اختصاص نداده اند؛ پشت غرفه ها و روبروی پارکینگ محل استقرار

توقف در چند صد متری اتفاق
ماشین خیابان شهید قنبرزاده را به سمت پارکینگ می پیچد. اینجا مردی اشاره می کند که پارک نکنیم. قدری آن طرف تر جایی برای توقف پیدا می شود. بچه ها ذوق دارند بداند در اولین نمایشگاه قرآن چه خواهند دید. فکرش را هم نمی کردیم که بتوانیم در پارکینگ نمایشگاه قرآن جایی برای توقف پیدا کنیم. از میان ماشین ها به محوطه مقابل شبستان

گفت: بریم نمایشگاه قرآن؟
گفتم: نمی دونم چی داره چه خبره؟ من که قرآن نمی خوام بخرم.



همین. این سؤال تنهادر پیش پای من نمی نشیند برای رفتن به نمایشگاه بین المللی قرآن کریم. این سئوالی است که از آدم های نمایشگاه؛ آنهایی که به اندازه عدد سال های آن، در آن رفت و آمد داشته اند می پرسیم. عمر نمایشگاه بین المللی قرآن کریم ما به بیست رسید.

▼ کودکان سهم ویژه‌ای در نمایشگاه قرآن دارند



▼ بخش عفاف و حجاب با عرضه چادر و مدل‌های مختلف در نمایشگاه فعال است



مسئول غرفه «زن قرآنی، زندگی قرآنی» بیان می‌کند. به اعتقاد نعیمه اسلاملو: مردم به ویژه در روزهای جمعه برای افطار خانوادگی به مصلی می‌آیند و در محوطه آن افطار می‌کنند و بعد از نمایشگاه بازدید می‌کنند. در این شرایط نمایشگاه از حالت خشک اداری خارج شده است و این از نقطه‌های مثبت نمایشگاه است.

سرگشتگی در یافتن

به قول بچه‌ها دعای ورود می‌خوانیم! جلوی پله‌های طبقه اول. منتظریم که اشارهای، راهنمایی، چیزی اشاره کند که «بفرمایید تو اینجا ورودی نمایشگاه است» اما خبری نیست. باید خودمان حدس بزنیم حتی راهنمایی مبنی بر اینکه کجای نمایشگاه چه بخشی هست یا نیست نمی‌بینیم. باتوجه به سابقه قبلی نمایشگاه‌هایی از این دست که معمولا بخش‌های جنبی در طبقه بالا قرار دارند و بخش اصلی در شبستان قرار دارد، به دنبال ورودی شبستان می‌رویم. ساختمان شبستان را دور می‌زنیم تا به یکی از ورودی‌های شبستان برسیم. تقریبا از آخر به نمایشگاه وارد شده‌ایم. از نگهبان سراغ نقشه و راهنما را می‌گیریم که ما را به میانه نمایشگاه هدایت می‌کند... این تنها قصه ما نیست یکی از غرفه داران می‌گوید: روزانه دهها مخاطب از ما آدرس می‌پرسند. گاهی خود ما هم برای پیدا کردن بعضی غرفه‌ها گیج می‌شویم. می‌شود

گفت برویم توی مصلی کنار زمین چمن افطار کنیم بعد هم نمایشگاه را سر فرصت ببینیم. همسرش جلو می‌آید و حرف‌های مرد را ادامه می‌دهد: ماه رمضان با تابستان همزمان شده و امکان سفر فراهم نیست ضمن اینکه فضای نمایشگاه قرآن فضای سالمی است. ترجیح دادیم از این فضا استفاده کنیم تا فرزندان هم خاطره خوشی از این فضا داشته باشند و هم بتوانیم نمایشگاه را کامل ببینیم

دکتر حداد عادل یکی دو دوره پیش به همین نکته اشاره جالبی کرده و گفته بود که «نمایشگاه قرآن می‌تواند یک تفرجگاه معنوی خوب برای روزه داران باشد». و این همان کارکردی است که رئیس نمایشگاه برای آن قائل است. حجت الاسلام حمید محمدی می‌گوید: نمایشگاه بین المللی قرآن در واقع تفرجگاهی معنوی برای بازدیدکنندگان است که مخاطبان از هر سن و با هر جایگاه اجتماعی می‌توانند از برنامه‌ها و مطالبی که برای آن‌ها در نظر گرفته شده، استفاده کنند. نکته دیگر در این زمینه را

فروشنده‌گان مواد غذایی است که حالا و بعد یک روز روزه‌داری مشتری کم ندارند. یاد داستان همیشگی سیب زمینی سرخ کرده و نمایشگاه کتاب می‌افتیم.

در محوطه صدای تلاوت قرآن پیچیده است یک لحظه تصور می‌کنم که باید توی شبستان محفل انس یا قرآن یا برنامه‌ای از این دست برپا باشد و بلندگوها صدای برنامه را در بیرون نمایشگاه پخش کنند. اما تصورم کاملا غلط است در محوطه باز صندلی چیده‌اند و محفل انس با قرآن برقرار است. جالب است که بالاخره از شرایط فیزیکی نمایشگاه و موقعیت تابستانی بهره برداری بهتری صورت گرفته است.

تفریح ماه رمضان

مرد با یک دست فلاسک چای و با دست دیگرش دست کودکش را گرفته و از در نمایشگاه خارج می‌شود. می‌پرسم چرا با فلاسک چای آمده‌اید می‌خندد و می‌گوید: اگر می‌خواستیم توی خانه افطار کنیم و بیاییم که خیلی دیر می‌شد قبل از افطار هم رمق نمایشگاه دیدن نداشتیم. خاتمم

روزانه دهها مخاطب از ما آدرس می‌پرسند. گاهی خود ما هم برای پیدا کردن بعضی غرفه‌ها گیج می‌شویم



فروش محصولات را مثبت ارزیابی می کند ولی این انتقاد را به طراحی این بخش در نمایشگاه نیز دارد: مشکل از اینجا شروع می شود که در این بخش همه سود محورند. به فروش و سود فکر می کنند در کنار محصولات حجاب موارد بی ربط هم به فروش می رسد امسال نسبت به سال گذشته شرایط فروش هم قدری بهتر شده است. سال گذشته زیر زمین به فروش اختصاص می یافت. این آفت را کل نمایشگاه های حجاب دارند اما امسال با توجه به محدود شدن فضا و شرکت کنندگان کاهش یافته است.

اما بخش فروش به همین جا ختم نمی شود؛ تابلوفرش، قاب های گوناگون و بسیاری دیگر از انواع هنرهای مذهبی دینی بخش دیگری از آثار ارائه شده در این نمایشگاه است. برخی مدیران نمایشگاه مقایسه جنبه فروش و نمایش را ۵۰-۵۰ می دانند.

این درحالی است که حجت الاسلام محمدی، رئیس بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن در ویژه نامه نمایشگاه با توصیف ساختار نمایشگاه، می گوید: بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم دارای ۴۰ بخش است که از این میان ۳۶ بخش با مضامین نمایشی و فقط ۴ بخش جنبه فروش دارند.

قیدی که چندان پررنگ نیست؛ بین الملل
درسایت نمایشگاه بخش های مختلف آن را می شود مرور کرد؛ قریب به ۴۰ بخش در این زمینه عنوان شده است. یکی از این بخش ها بخش بین الملل است. به راستی بعد از برگزاری بیست دوره برگزاری، قید بین المللی بودن چه میزان به کارکرد خود دست یافته است؟ شاید این سؤال اینجا بیشتر خود نمایی کند که در مقایسه با مسابقات سراسری حفظ و قرائت قرآن کریم، نمایشگاه کتاب آسمانی چه میزان جایگاه خود را یافته است آن هم در شرایطی که در کشورهای همسایه نمایشگاهی با این ابعاد به چشم نمی خورد.

حسن وزیری، که از دوره چهاردهم نمایشگاه مسئولیت یک غرفه را برعهده داشته در این باره می گوید: سال های گذشته فقط یک بخش بین الملل داشتیم که تنها ۱۰ روز از نمایشگاه را به خود اختصاص می داد اما امسال از ابتدای ماه مبارک بخش فرهنگ ملل مسلمان فعال است، بخش هنرمندان بین الملل، بخش نشر مکتوب هم فعال است اما اینکه واقعا ظرفیت ما همین قدر است؟ باید بگوییم که نه. مراکزی که در بخش بین الملل همکاری جدی می کنند، جامعه المصطفی و

که وقتی سعی می کنم برای فرزندانم توضیح دهم که قیمت این انگشترها به جیب ما نمی خورند در ذهنم نمی نشیند.

بخش عفاف و حجاب بخشی است که نمی توانیم نسبت به آن بی تفاوت باشیم به ویژه در شرایط فعلی جامعه. به دشواری می شود از حلقه کسانی که در دو سوی ورودی این بخش مشغول خرید هستند، گذشت. در این بخش چادر و روسری و مقنعه به فروش می رسد و با استقبال جدی مخاطبان همراه است.

خیلی ها بیرون نمایشگاه با این اقدام مخالفت می کنند که شأن نمایشگاه قرآن فروش چادر مشکی و مقنعه نیست اما خانمی که خود را از مشتریان پر و پا قرص نمایشگاه معرفی می کند می گوید: من با افرادی مواجه شده ام که در این نمایشگاه با توجه به نکته هایی که به دیده و آموخته اند، ترجیح داده اند چادر را به عنوان پوشش انتخاب کنند. او حرف هایش را این طور ادامه می دهد: یک

محیط مذهبی تنها نباید نمایش دهنده معروف باشد بلکه در اجرا و انتخاب آن هم باید با مخاطب همراهی کند. فراهم آوردن فضایی که بشود در آن پوشش مناسب حجاب با قیمت مناسب تهیه کرد، از ملزومات چنین فضایی است.

مدیرعامل موسسه خیبر که در زمینه عفاف و حجاب و خانواده فعالیت می کند حضور بخش

گفت که نمایشگاه به گونه ای چیده شده که مخاطب دچار سرگستگی می شود و این به دلیل ویژگی ساختمان مصلی نیست به دلیل چینش غرفه هاست. مدل چینش غرفه ها از مشکلات نمایشگاه است. مخاطب باید بداند در کدام بخش قرار دارد و مقصدش را به آسانی پیدا کند. اما نکته جالب تر اینکه مخاطب باید از قبل بداند که بخش جنبی کدام است و بخش اصلی کدام و کلا باید قبل از حضور در نمایشگاه قرآن اطلاعاتی درباره بخش های مختلف آن داشته باشد.

البته باید به این نکته هم تاکید کنیم که نمایشگاه قرآن بر خلاف هم تای فرهنگی اش؛ نمایشگاه کتاب از شرایط بهتر آب و هوایی برخوردار است یعنی تهویه هوا مناسب تر است و دمای هوا مطبوع تر اما بالاتر کیفی مخاطبان شاید در هر دو نمایشگاه به یک میزان باشد.

بازار چادر، انگشتر، تابلو و کتاب

هر چه در راهرو اصلی نمایشگاه پیش می رویم جمعیت بیشتر می شود. ناگهان مقابل یک ویرترین انگشتر عقیق و فیروزه متوقف می شویم. آنچه پیش روی مادر ویرترین ها به چشم می خورد، با آنچه که معمولا در فروشگاه هایی از این دست می بینیم متفاوت است هم در کیفیت و هم در قیمت. اما انگشتر عقیق و فیروزه چه ربطی به نمایشگاه قرآن دارد؟ این سئوالی است

**حکم مدیران
نمایشگاه سال
بعد باید در همین
نمایشگاه صادر
شود تا وقتی
مخاطب وارد این
فضا می شود با سیر
محتوایی در مسیر
نمایشگاه مواجه
شود**



حجت الاسلام حمید محمدی می گوید: نمایشگاه بین المللی قرآن در واقع تفرجگاهی معنوی برای بازدیدکنندگان است که مخاطبان از هر سن و با هر جایگاه اجتماعی می توانند از برنامه ها و مطالبی که برای آن ها در نظر گرفته شده، استفاده کنند.

حاشیه

نکته ها و پیشنهادها

دیدنی ها کم نیست

پیشنهادهایی کوتاه از بازدید کنندگان و غرفه داران برای بهتر شدن نمایشگاه قرآن را آورده ایم، شاید به درد سال آینده خورد.

شهرستانی ها به دلیل روزه داری در ایام ماه مبارک رمضان امکان حضور در نمایشگاه قرآن کریم را ندارند چنانچه نمایشگاه نیمی قبل از ماه رمضان برگزار شود و نیمی در ماه رمضان هم بهار قرآن را درک کنیم و هم امکان حضور میهمانان شهرستانی را داریم؛ نیمه شعبان تا نیمه ماه رمضان شاید مناسب ترین زمان باشد.

شاید بهتر باشد که عنوان نمایشگاه «قرآن و عترت» نام گذاری شود تا دو ثقل جدا ناپذیری که پیامبر اعظم در میان ما به امانت گذارده اند، را شامل شود.

نمایشگاه امسال از جهت کیفیت، وضعیت رو به رشدی دارد اما ما ظرفیت چند برابر بیش از این را داریم که باید برای آن برنامه ریزی کنیم.

صرفاً از فعالان فرهنگی که در تهران حضور دارند در نمایشگاه استفاده نکنیم؛ از فعالان فرهنگی شهرستان ها غافل نشویم.

نمایشگاه امسال دیدنی های ویژه و متفاوتی دارد مانند نماهای نوین، بخش زن قرآنی زندگی قرآنی (بخش پژوهشی نمایشگاه)، رستاخیز قرآنی، ره یافتگان که اگر به نمایشگاه رفتید از دستشان ندهید.

اما این نکته ای است که از سال های گذشته نیز مورد تاکید مدیران نمایشگاه بوده و تا کنون محقق نشده است. محمدعلی خواجه پیری، که ریاست چند دوره از نمایشگاه بین المللی قرآن کریم را برعهده داشته پیش از این در مصاحبه مجله همشهری آیه گفته بود که «باید با صراحت بگویم که اینجا دیگر فقط یک نمایشگاه نیست باید دنبال اسم دیگری برای آن باشیم... ما در سال های اخیر رویکردی را دنبال کرده ایم که باعث شده از نمایشگاه قرآن فقط نام «نمایشگاه» باقی بماند و بیشتر به سمت برنامه های محتوایی حرکت کند.

این در حالی است که افرادی معتقدند اصولاً نمایشگاه قرآن جایی برای برنامه محتوایی ندارد و تنها فرصتی است برای عرضه محصولات قرآنی. حجت الاسلام سیدجواد موسوی هوایی، معاون پژوهشی و آموزشی سازمان تبلیغات در مصاحبه ای گفته بود: نمایشگاه قرآن باید محلی برای عرضه محصولات علمی، پژوهشی، و فرهنگی قرآن کریم باشد. به ویژه اینکه مردم توقع دارند جدیدترین محصولات قرآنی را در نمایشگاه پیدا کنند. نمایشگاه قرآن نباید تبدیل به فضایی تفریحی و نمایشی بشود.

برای پاسخ به چنین نکته هایی هم که شده نمایشگاه قرآن باید دوباره تعریف شود حتی قبل از برگزاری اختتامیه نمایشگاه تا پیش از اینکه تب و تاب راهروهای بیستمین نمایشگاه از مخاطبان فروکش کند و ششستان مصلی به میزبانی نمایشگاه های دیگر برود، پرسش های محوری روشن شود و کارنامه ای صادقانه از مشکلات، نواقص و کم کاستی ها پیش رویمان قرار گیرد تا نمایشگاه بیست و یکم شاهد شیب تند پیشرفت باشد.

ساعت به حدود ۱۲ رسیده است، نیمه شب شده است. نور سالن کم می شود تا مخاطبان متوجه پایان ساعت کاری نمایشگاه شوند. زنی با شتاب به یکی از غرفه ها می آید و کتابی در حوزه تربیت اسلامی را از مسئول غرفه جویا می شود. منتظرم که غرفه دار بگوید فردا در خدمت شما خواهیم بود ساعت کاری پایان یافته است. اما او صبورانه کتاب های مختلفی را به او معرفی می کند. راستی بخش اخلاق قرآنی را در کجای نمایشگاه باید بجویم که عطر قرآن را در جانمان برویاند؟

به پارکینگ نمایشگاه باز می گردیم شاید هم به ایستگاه مترو. عده ای کتاب خریده اند و عده ای دیگر قاب عکس و شاید چادر و مقنعه و شاید نرم افزاری قرآنی اما در خور جین ذهن ما چقدر فهم و معرفت قرآن پر شده است؟

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی اند. شاید این دو بخش باید بهتر فعالیت کنند تا خودمان تولیداتی داشته باشیم که به زبان های دیگر ترجمه کنیم و ارائه دهیم. مسئول یکی از تشکلهای قرآنی در این زمینه می گوید: نمایشگاه ما بین المللی نیست بازدید کنندگان خارجی داریم اما اینکه گردشگر معنوی و قرآنی به حدی که بتوانیم در دنیا اظهار کنیم نداریم.

فرصت برگزاری در دقیقه ۹۰

یک گلابه در میان مسئولان غرفه ها بیشتر و بیشتر تکرار می شود و آن طی مراحل اجرایی حداکثر در یک ماه است که برخی غرفه داران از آن به دقیقه نودی بودن یاد می کنند.

یکی از مسئولان غرفه معتقد است حکم مدیران نمایشگاه سال بعد باید در همین نمایشگاه صادر شود تا وقتی مخاطب وارد این فضا می شود با سیر محتوایی در مسیر نمایشگاه مواجه شود. مخاطب با تعدد و تنوع موضوعات و بخش ها مواجه است. ۴۰ بخش پیش بینی شده در نمایشگاه اتفاق مثبتی است و پاسخگوی نیاز مخاطب اما ارائه مطلوب این محتوا مستلزم آن است که کار نمایشگاه را از یک ماه قبل آغاز نکنیم و فرصتی برای تولید محتوای مورد نیاز داشته باشیم نه آنکه به تولیدات فعلی مراکز بسنده کنیم. مسئله زمان محدود از نقاط ضعف ولی قابل حل نمایشگاه است.

عنوانی تازه ام آرزوست

قبل از اینکه به نمایشگاه قرآن برویم اعضای خانواده یک سؤال جدی دارند، در نمایشگاه قرآن قرار است چه چیزی به نمایش در بیاید؟ اصولاً قرآن از جنس نمایش و برای نمایش دادن است یا عمل به قرآن مورد نظر؟ اگر قرار است قرآن کتاب عمل باشد نمایشگاهی شدن، جفا به آن نیست؟ پرسش هایی از این دست در مواجهه با عنوان بزرگ ترین رویداد قرآنی کشور مطرح اند. به ویژه که در نمایشگاه، مخاطب گاه ممکن است احساس کند که کفه فروشگاهی نمایشگاه بر جنبه های محتوایی آن سبقت می گیرد.

این همان پرسشی است که از حسن محمدی، مدیرعامل اتحادیه تشکلهای قرآنی کشور می پرسیم. او که مسئولیت بخشی از نمایشگاه را برعهده دارد به پرسش ما این طور پاسخ می دهد: عنوان «نمایشگاه قرآن» عنوان صحیحی برای این رویداد فرهنگی قرآنی است اما می تواند عام تر باشد تا جنبه های مختلف آن را شامل شود به عنوان مثال جشنواره قرآنی یا گردشگاه معنوی که عام تر هستند.

حافظ



استاد ابوالفضل بهرام‌پور از ترجمه‌های قرآن می‌گوید

بعضی‌ها غلط ترجمه می‌کنند

آزاده غلامی

این روزها ترجمه‌های متعددی از قرآن کریم به قلم مترجمانی همچون آیت الله مکارم شیرازی، بهاء‌الدین خرمشاهی، ابوالقاسم امامی، حسین استادولی، آذر تاش آذرنوش، مسعود انصاری، مرحوم آیت الله مشکینی، محمد مهدی فولادوند و طاهره صفارزاده در بازار نشر وجود دارد که هر کدام به شیوه‌ای متفاوت ولی با معنای واحد، نوعی خاص از کلام وحی را به مخاطبان ارائه می‌کنند. البته در این میان افرادی هم بودند که به فن ترجمه آگاه نبودند، ولی قدم در این وادی گذاشته‌اند و آسیب‌هایی را متوجه این حوزه بسیار حساس کرده‌اند. استاد ابوالفضل بهرام‌پور یکی از مترجمانی است که تفسیر و ترجمه‌ای یک جلدی از قرآن کریم را پس از تفسیر ۲۰ جلدی «نسیم حیات» به بازار نشر عرضه کرده است.



استاد در ابتدا درباره وضعیت ترجمه قرآن کریم در کشور برای مان صحبت کنید و از فراز و فرودهایی بگویند که این حوزه با آن

مواجه است.

ترجمه قرآن در این روزگار حالتی همچون اکل میته و ضرورت پیدا کرده است. مواردی دیده می‌شود که افرادی دست به ترجمه می‌زنند که غالباً مترجم و مفسر قرآن کریم نیستند و اگر چه اقدام آن‌ها در این راستا ارزشمند است، ولی نباید به ترجمه قرآن روی بیاورند. ترجمه‌هایی که اکنون در بازار وجود دارد، بیشتر برای آشنایی مردم با آیات وحی است و اگر افراد به دنبال ترجمه اصولی در این راستا هستند، باید به سراغ تفاسیر ساده‌ای که در حدود دو برابر ترجمه هستند بروند.

■ ممکن هست با مثال این آسیب‌های احتمالی را روشن کنید؟

ورود افراد ناآشنا با تفسیر قرآن به حوزه ترجمه این کتاب آسمانی، لطمه‌های جدی را بر پیکره برگردان کلام وحی وارد می‌کند. برای مثال در سوره زلزال می‌خوانیم که «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ» و در اغلب ترجمه‌ها این آیه به این صورت معنی شده است که مردم دسته دسته بر می‌گردند و در داخل پرانتز کلمه «گور» عنوان شده است. این ترجمه را اغلب مخاطبان می‌پسندند، در حالی که معنی اشتباه به کار رفته است. «یصدُر» به معنی برگشت است که در اینجا

بسیاری از مترجمان حتی مترجمان شاخص این طور معنی کرده‌اند که افراد از گورها بر می‌گردند. این موضوع اختلاف نظر نیست، بلکه معنی اشتباه است؛ چرا که قبل از این آیه خداوند می‌فرماید که «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا». بر این اساس، پیش از بیرون آمدن انسان از گور، زلزله به وقوع پیوسته و زمین هر آنچه را که در خود داشته است بیرون ریخته. در این صورت است که انسان به محکمه الهی وارد می‌شود و زمین به عنوان اولین شاهد او شهادت می‌دهد. بنابراین انسان‌ها از گورها پیش از این بیرون آمده‌اند و در صحنه قیامت حضور یافته‌اند که «يَأْنُ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» نازل شده است. بر این مبنی، افراد از محکمه الهی بر می‌گردند و نه از گورها.

■ تفسیر و ترجمه شما از

قرآن مورد استقبال قرار

گرفته خودتان فکر می‌کنید دلیلش چیست؟

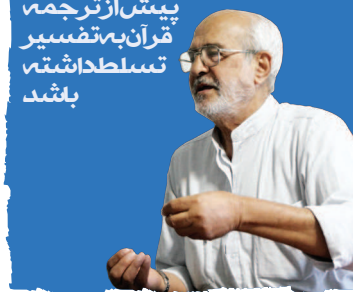
دقت در ترجمه از ویژگی‌های توفیق مترجم در برگردان آیات وحی است. مترجم باید پیش از ترجمه قرآن به تفسیر تسلط داشته باشد. برای مثال من پیش از ترجمه قرآن، ابتدا ۱۰ جلد تفسیر را نوشتم، سپس باز گشتم و از ابتدا قرآن را ترجمه کردم تا ترجمه‌ای که ارائه می‌کنم، از قوت و غنی برخوردار باشد. براین اساس مترجم

اگر افراد به دنبال ترجمه اصولی در این راستا هستند، باید به سراغ تفاسیر ساده‌ای که در حدود دو برابر ترجمه هستند بروند

ابتدا باید تفاسیر را بداند و با اختلاف آراء آشنا باشد تا بتواند غنی‌ترین نظری را که به ذهنش خطور می‌کند در قالب ترجمه کلام وحی به کار ببرد.

برای مثال در این باره سه کلمه فسعوا، فمشوا و فمضوا به عنوان بروید است، حال اینکه خداوند در قرآن کریم و در آیه رفتن به نماز جمعه از کلمه فسعوا استفاده کرده است، در حالی که می‌توانست از کلمه‌های دیگر استفاده کند چرا که سه لغت به یک معنی است. ولی خداوند این کلمه را به کار برده است چرا که راه رفتن در این کلمه به معنی هروله کردن، حرکتی میان دویدن و راه رفتن است که انسان همانند آن را در صفا و مروه انجام می‌دهد. این روش راه رفتن به معنی این است که نباید وقت را از دست داد و کار مهمی در پیش است. بر این اساس باید در انتخاب معنی دقیق لغات مختلف آیات قرآن کریم دقت کرد. مترجم باید ریشه یابی کند و موارد استعمال کلمات را بداند و از تفاوت لغت با دیگر لغات مشابه آگاه باشد. این گونه اطلاعات به فرد در ترجمه دقیق کمک فراوانی می‌کند. در این راستا باید تاکید کرد که مترجم قرآن کریم باید در استفاده به جا از پرانتزها دقت کند که این دقت فقط از سوی افراد اهل فن قابل انجام است؛ زیرا که این نکات از جمله ظرائف به شمار می‌آید.

مترجم باید
پیش از ترجمه
قرآن به تفسیر
تسلط داشته
باشد



■ به نظر شما چه کسی می‌تواند قرآن را ترجمه کند و اصلاً شرایط لازم برای این کار چیست؟
برخی‌ها مترجم زبان عربی هستند که بنا به دانستن این زبان، به ترجمه قرآن روی می‌آورند. همچنین این موضوع در میان برخی از افراد که به ادبیات فارسی تسلط دارند دیده می‌شود که چند ترجمه از قرآن کریم را پیش روی خود می‌گذارند و از میان آن‌ها، یک ترجمه را استخراج می‌کنند. این قبیل ترجمه‌ها، آسیبی جدی برای حوزه ترجمه قرآن کریم و کلام وحی است.

افرادی که اهل فن ترجمه نبوده و از تجربه و اطلاعات صحیح در این راستا برخوردار نیستند نباید به این حوزه وارد شوند. برای مثال ممکن است افراد از مسائل فقهی اطلاع داشته باشند، ولی مجتهد نباشند. مثال این موضوع را می‌توان برای کسی که ترجمه عربی را می‌داند مطرح کرد. من با وجود اینکه سال‌هاست به نگارش تفسیر قرآن مشغول هستم، ولی در هر موردی که شک و شبهه دارم از علما سؤال می‌کنم که مبادا یک

بعد از ترجمه را در نظر گرفته باشیم و از دیگر ابعاد باز مانده باشیم.

مترجم، امانت‌دار کلام حضرت حق است و باید نسبت به ترجمه کلام خدا دقت داشته باشد. همچنین مترجمان باید به تفسیر آشنا و در این حوزه صاحب‌نظر باشند؛ زیرا ترجمه در این حوزه دشواری‌هایی دارد که باید مورد نظر قرار گیرد. گاه مشکلاتی در حین ترجمه روی می‌دهد که در نتیجه آن، ناآشنایی‌ها و نابلدی‌ها آشکار می‌شود.

در حوزه قرآن
کریم نمی‌توان
به صورت
لجنه‌ای اقدام به
تفسیر و ترجمه
کرد



علما در هنگام ارائه رساله، قطعاً ارائه این اثر را بر خود تکلیف و فرض می‌دانند که دست به این اقدام می‌زنند. با توجه داشتن تقوا، مجتهد در برابر دیگر مجتهدان فتوا صادر می‌کند. مترجم نیز ممکن است در کار خود با صدها مشکل برخورد کند که باید در این حوزه صاحب نظر و دارای اطلاعات باشد.

■ طی سال‌های اخیر مواردی دیده و شنیده شده است که گروهی از مترجمان به صورت

دسته جمعی اقدام به ترجمه قرآن کرده‌اند. نظر تان در این باره چیست؟

یک بار این طریق نگارش ترجمه و تفسیر را درباره یکی از سوره‌های قرآن و از طریق طلاب آشنا و آگاه به علوم قرآن آزمایش کردم، ولی متوجه شدم که این طریق ره به جایی نمی‌برد و فکر مترجم و مفسر اصلی را به درستی بیان نمی‌کند و سبب گمراه شدن مخاطبان می‌شود. این اقدام را درباره احادیث می‌توان انجام داد و پس از بررسی‌های انجام شده، حدیثی را که متقن‌تر است در نظر گرفت و تأیید کرد، ولی در حوزه قرآن کریم نمی‌توان به صورت لجنه‌ای اقدام به تفسیر و ترجمه کرد.

ترجمه‌هایی که مترجم آنان به دلیل ضیق و نبود وقت، مراحل ترجمه را به عوامل زیرمجموعه خود ارجاع می‌دهد تا پس از ترجمه قرآن کریم، با تأیید آنان به چاپ برسد با آسیب‌هایی روبرو است. این اقدام صحیح و مورد تأیید نیست. در این راستا از یک مفسر که در صدا و سیما مشغول به فعالیت است سؤال کردم که چطور به سرعت ترجمه و

دیده می‌شود که
چند ترجمه از
قرآن کریم را
پیش روی خود
می‌گذارند و از میان
آن‌ها، یک ترجمه
را استخراج
می‌کنند

گاه مشکلاتی
در حین ترجمه
روی می‌دهد
که در نتیجه
آن ناآشنایی‌ها و
نابلدی‌ها آشکار
می‌شود



تفسیر قرآن ارائه می‌کند. آن مفسر گفت که ۱۵ طلبه مورد اطمینان را به این کار گمارده‌ام که آیات را ترجمه می‌کنند و پس از تأیید، تفسیر و ترجمه قرآن را منتشر می‌کنم. چنین گفتارها و نوشتارهایی خواص‌پذیر نیست ولی عامه‌پسند و قابل درک برای عموم مردم است؛ چرا که دقت کافی و لازم را ندارد و علمی نیز نیست.

■ آیا صرف اینکه مترجم به فن ترجمه قرآن آشنا باشد، برای برگردان آیات وحی به زبان مقصد کفایت می‌کند؟

در این باره بهتر است با مثالی مقصود را بیان کنم. از ترجمه آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی که مترجمان بزرگ کشورمان در حوزه قرآن کریم هستند، ایرادات بسیاری در گرفته بودند که سبب تعجب من شد و این سؤال را در ذهنم پدید آورد که نباید این مجتهد تا این حد دچار اشتباه شده باشد. بعد متوجه شدم که فرد مورد نظر از اطلاعات کافی، صحیح و لازم در حوزه ترجمه قرآن برخوردار نبوده است و همین موضوع سبب شده بود که چنین ایرادهایی را به ترجمه این مرجع وارد آورد. بر این اساس می‌توان این موضوع را گوشزد کرد که ارزیاب ترجمه‌های قرآن کریم نیز باید با این فن آشنا باشد و صرف اینکه هر اثری را به نقد و بررسی می‌نشیند، ترجمه قرآن را نیز ارزیابی نکند. ارزیاب ترجمه قرآن، باید کارشناس این فن باشد.

همچنین مترجمانی هستند که بدون توجه به اینکه فعل آیه مثنی یا جمع و حاضر یا غائب است، تنها به مفهوم کلام توجه کرده و آیه را به فارسی برگردانده است، بدون اینکه در آیات وحی دقت کند. این نحوه ترجمه دارای مشکلات بسیار است به طوری که روح آیات را منتقل و معنی نکرده است. البته نمی‌توان گفت چنین ترجمه‌ای اشتباه است، ولی ترجمه

□ حاشیه □

نگاهی به آثار
ابوالفضل بهرامپور

■ کتاب «مناظره فرقه‌های اسلامی» به قلم ابوالفضل بهرامپور، شرح مناظره‌ای است بین سه نفر از فرقه وهابیت، یک نفر از فرقه مالکی، یک حنبلی، یک شافعی و یک عالم شیعی. در این مناظره بر اشکالات موجود در فرقه وهابیت به بحث گذاشته می‌شود. وی در این کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای که از نظر علمای متخصص شیعه نیز گذشته است، شرح این مناظره را بیان کرده است.

در این کتاب در رد آرای فرقه وهابیت که ادعا می‌شود با قرآن و سنت مطابقت دارد، بحث شده است. همچنین تعریفی که این فرقه از شیعه دارد، بررسی شده و اشکالات آن شرح داده شده است. این کتاب از سوی نشر آوای قرآن منتشر شده است.

■ «تفسیر مبین» عنوان اثر دیگری از این نویسنده است که با باز کردن قرآن، متن آیات در سمت راست صفحه جای دارد که ترجمه نیز معادل کلمات عربی در زیر آن قرار گرفته است. در سمت چپ صفحه نیز، تفسیر آیات صفحه مقابل در دو ستون جای داده شده است. خلاصه تفاسیر قرآن در این اثر آورده شده است. کوتاه کردن ترجمه قرآن در این اثر دو سال زمان برده است.

با توجه به اینکه حجم کلمات فارسی به نسبت حجم کلمات عربی دو برابر است، مفسر تلاش کرده است که در نگارش این اثر و خلاصه کردن ترجمه‌ها دقت بیشتری داشته باشد. بر این اساس، مفسر در خلاصه کردن ترجمه آیات قرآن، معادل حجم آیات قرآن را در زیر آنها آورده که این اقدامی فنی است و نیازمند صرف زمان بسیار دارد. تفسیری که در این قرآن ارائه شده است، جوهر کثشی شده تفاسیر پیشین است و خلاصه کردن آن چهار تا پنج سال زمان برده است.

سازمان دارالقرآن الکریم پس از چاپ این اثر، تعدادی از این قرآن‌ها را با قیمت پایین‌تر به مساجد هدیه کرد. شهرداری تهران نیز در توافق با این سازمان، ۸۰ هزار نسخه از قرآن را به چاپ رساند.

رشته تحریر درآورده‌ام، در ۳۰ جلد به نگارش درآمده است. با توجه به اینکه مردم از خواندن کتاب‌های قطور پرهیز می‌کنند و با توجه به فرصت‌های اندک و گرفتاری که دارند، از این آثار فراری هستند، به این فکر افتادم که شاید روز قیامت در پیشگاه خدا به دلیل نگارش کتاب‌هایی با این قطر مسئول باشم و خدا از اینکه مترجمان، قرآن کریم را در جلد‌های متعدد به نگارش درآورده‌اند و باعث پرهیز بندگان از مطالعه ترجمه آیات وحی شده‌اند، این گروه را مورد بازخواست قرار دهد. از این رو تفسیر مورد نظر را به نگارش درآوردم. تفاسیر نوشته شده در جلد‌های متعدد ارزنده است، ولی برای عموم مردم قابل استفاده و درک نیست. این نحوه نوشتن تفاسیر قرآن کریم به درد خواص می‌خورد. باید فکر کرد که چه نوع تفسیری برای عموم مردم که اغلب مسائل به آن‌ها مربوط می‌شود قابل استفاده و فهم است.

نگارش تفسیر یک جلدی قرآن کریم برای اولین بار در ایران بر همین مبنا بود که پس از من، مفسران دیگری این اقدام را انجام دادند و فعالیت موثری بود تا مردم بتوانند با نحوه‌های مختلف تفسیر قرآن بیشتر آشنا شوند. قرآن کریم نوعی میراث فرهنگی و ملی ما به شمار می‌آید و صحیح نیست که فردی از مترجمان یا مفسران آن را در انحصار خود ببیند و روشی را به خود منحصر کند؛ چرا که مردم باید با توجه به سلیقه‌های مختلفی که دارند، به سراغ بیان‌های مختلف بروند و قرآن کریم از این طریق در میان عموم مردم ترویج شود.

■ چطور می‌توان ترجمه

فارسی را به مفهوم متن آیات قرآن نزدیک کرد؟

در این رابطه گاهی باید به پرناتز پناه ببریم. البته در ترجمه آیت‌الله مشکینی، آن قدر از پرناتز استفاده شده است که ترجمه آیات را شبیه به شرح کرده است. بر این اساس اگر مترجم زیاد به پرناتز پناه برد نشان می‌دهد که نتوانسته است به درستی آیه را درک کند یا معادل فارسی آن را به گونه‌ای پیدا کند که به پرناتز پناه نبرد.

باید علاوه بر اینکه روح آیه را بیان می‌کند، به مثنی و جمع بودن و حاضر و غایب بودن افعال آیه نیز دقت داشته باشد و این نکته را به خوبی منعکس کند.

■ از روش‌های نوینی که در حوزه ترجمه قرآن به کار برده‌اید برایمان بگویید.

خاطره‌ای از چاپ ترجمه‌ام توسط سازمان تبلیغات اسلامی دارم که حجت‌الاسلام و المسلمین خاموشی، ریاست این سازمان با تأکید بر اینکه نمی‌توانم شمار واژگان ترجمه را به گونه‌ای استفاده کنم که همراه با آیه و در زیر آن به پایان برسد، وعده داده بود که اگر توانستم چنین ترجمه‌ای را ارائه کنم، برابر ۳۰۰ هزار نسخه از این ترجمه را به چاپ می‌رسانم که در همین راستا این ترجمه را انجام دادم، به طوری که هر کجا آیه تمام می‌شد، ترجمه نیز عیناً و زیر آن به پایان می‌رسید که بر این اساس و بنا به قولی که حجت‌الاسلام خاموشی داده بود، سازمان تبلیغات ۸۰۰ هزار نسخه از این ترجمه را به چاپ رساند.

این ترجمه برای اولین بار در ایران منتشر شد. ترجمه دیگری در دست دارم که دارای واژگان است و در حاشیه صفحه آن، لغت‌های متن نیز آورده شده است و با عنوان ترجمه قرآن با واژگان آن را منتشر خواهم کرد. این ترجمه برای دانشگاه‌ها و برخی حوزه‌های علمیه قابل استفاده است. این طرح در مدینه منوره و کنار حرم مطهر نبوی به من الهام شد. هم‌اکنون ۱۰۰ صفحه از این قرآن را که برابر پنج جزء است ترجمه کرده‌ام و اکنون تأسف می‌خورم که چرا دیر به این موضوع التفات پیدا کردم. در

تفسیر یک جلدی که به نگارش درآورده‌ام، ترجمه قرآن برخلاف ترجمه‌های دیگر موجود در بازار که مشتمل بر ۶۰۰ صفحه به همراه متن آیات که آن هم ۶۰۰ صفحه بود، در زیر متن آیات ارائه شده است و در زیر شماره آیه، متن ترجمه تمام می‌شود. در صفحه مقابل نیز طی دو ستون خلاصه تفسیر آیات صفحه مقابل را بیان کرده‌ام.

تفسیر نمونه در ۲۷ جلد و المیزان نیز در ۲۰ جلد نوشته شده است. نسیم حیات نیز که به

مترجم، امانت‌دار
کلام حضرت حق
است و باید نسبت به
ترجمه کلام خدا
دقت داشته باشد

مروری بر روایت سرکشی انسان
در سرخوشی

مرید نیمه راه

زینب سادات محمودیه

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لَجَنَّهُ
أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ
مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسِّهِ كَذَلِكَ
زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

«و چون انسان را آسیبی رسد،
ما را - به پهلو خوابیده یا نشسته
یا ایستاده - می خواند و چون
گرفتاریش را برطرف کنیم چنان
می رود که گویی ما را برای
گرفتاری ای که به او رسیده، نخوانده
است. این گونه برای اسرافکاران
آنچه انجام می دادند زینت داده شده
است.» (یونس/ ۱۲)



برگزیده قرآن کریم که توسط
قرابنعلی طالقانی در قرن ۱۴ ق
کتابت شده است و هم اکنون در
کتابخانه ملی نگهداری می شود.
این برگزیده مشتمل است بر حزب
چهارم از جزء هجدهم قرآن مجید
و سوره مبارکه نور که ۵۶ تا آخر و
سوره مبارکه فرقان ۱ تا ۲۴ را
در بر می گیرد.





شنیده‌ای که می‌گویند
«الدنیا سجن المؤمن؟» و
«خلق الانسان فی کبد؟»
همین دو جمله کافیست تا
اگر مصداق «و هم لا

یعقلون» نیستی ببینی دنیا دست کیست. از
همین دو جمله می‌توانی پی ببری که دنیا با
کسی شوخی ندارد و آسایش و راحتی‌اش زنگ
تفریحی بیش نیست تا فقط بتوانی برای
کلاس‌های بالاتر نفس تازه کنی. حداقل برای
کسانی که به ایمان آوردنشان به خدای یکتا
اعتراف کرده‌اند و آن وقت مثل کسانی نشوی
که چنان رو به سوی خلاف می‌تازند که در
نهایت خدا را بر آن می‌دارند تا به حال خود
رهایشان کند وقتی شیطان اعمال ناپسند را در
نظرشان جلوه می‌دهد. و انسان چه می‌داند که
به حال خود رها شدن یعنی چه!

و مصداق کسانی نشوی که قرآن روی
طاقچه‌هاشان خاک می‌خورد، و همین که تیری
از ترکش سختی‌های دنیایی به آن‌ها اصابت
می‌کند، در هر حال که باشند - به پهلوی خوابیده
یا نشسته یا ایستاده - مثل اسپند روی آتش از
درد امتحان بالا و پایین می‌پرند و دست‌هایشان را
بالا می‌برند و به اصرار از خدا می‌خواهند آنچه
را که فکر می‌کنند به صلاحشان است.

انسان در خیر و شر عجول است. همین که
ذره‌ای از گرفتاری به او می‌رسد شتابان خدا
را برای رفع آن می‌خواند؛ شبانه‌روز و پی در
پی. دعا پشت دعا و ختم و نذر از پی هم و
موج التماس دعا که روانه‌ی درگاه دل این و آن
می‌کنند... اما خدا می‌گوید: همین که بلا را از او
دور کردم، شتابان فراموش می‌کند الله گفتنش
را و یاری خواستنش را و حتی گرفتار بودنش
را... و اینچنین دلش می‌شود کمین‌گاه شیطان
که هر چه خواست در آن بتازد.

در تفسیر «مجمع‌البیان»، رو آوردن انسان
به خدا در هنگام سختی‌ها را نه به انگیزه‌ی
خداجویی و خداخواهی و توحیدگرایی و پاداش
آخرت، بلکه تنها به منظور برطرف شدن رنج
و زیان و نجات خویش عنوان شده است، اما
تفسیر «نمونه» قدری رحیمانه‌تر به تشریح
این بخش از آیه پرداخته و روی آوردن انسان
به بارگاه حق تعالی و اصرار به درخواست را از
جنبه‌ای دیگر نگریسته است:

«خاصیت مشکلات و حوادث دردناک این است
که حجاب‌ها را از روی فطرت پاک آدمی کنار
می‌زند، و درخشش این نور توحیدی را هر چند
برای مدتی کوتاه آشکار می‌کند.»

سپس از قول ذات یکتا می‌گوید: «اما این افراد،
چنان کم‌ظرفیت و بی‌خردند که «به مجرد رفع
بلا و ناراحتی از آن‌ها، آن چنان در غفلت فرو
می‌روند که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند»
و ما نیز به آن‌ها کمکی نکردیم».

«و اینچنین اعمال اسراف‌کاران در نظرشان زیبا
جلوه می‌کند». خدا نگفته است من این اعمال
را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهم که از ذات
اقدس پروردگار دور است که بخواهد بنده‌اش را
از راه مستقیم به در ببرد.

«اما چرا در آیه‌ی فوق این گونه افراد به عنوان
«مصرف» (اسراف‌کار) معرفی شده‌اند؟ دلیلش
این است: چه اسراف‌ی از این بالاتر که انسان
مهم‌ترین سرمایه وجود خود که همان عمر
و سلامت و نیروی جوانی است را بیهوده
در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر به
دست آوردن متاع بی‌ارزش

و ناپایدار دنیا به هدر دهد، و
در برابر این سرمایه چیزی
عایدش نشود.»

«این گونه افراد مثل شان مثل
انسانی است که گرفتار بلاء
و ضرری جان کاه شده، و به
خاطر این گرفتاری خدای
تعالی را به اصرار می‌خواند
و یکسره، خدا خدا می‌کند،
اما به محض رفع گرفتاری به
ناگاه تمام درماندگی گذشته و
اصرار به رفع آن را به سادگی
فراموش می‌کند انگار هرگز
اتفاق نیفتاده است! و به سرعت
ره نافرمانی پیشین می‌گیرد.

چرا که بعد از نجات، شیطان به
میدان آمده و گناهان و شهوات را در نظر او
جلوه می‌دهد آن چنان که یاد آن شهوات، دیگر
جایی در دل او برای یاد خدا باقی نمی‌گذارد، و
خدا را بعد از مدت‌ها خدا خدا کردن از یادش
می‌برد.»

و اینچنین شیطان در کورسوی ایمان این
اسراف‌گران و منکرین معاد نیز طمع می‌کند
و آنچنان اعمال زشت آنان را در نظرشان
جلوه می‌دهد که دل‌هایشان تماماً به سوی
آن اعمال کشیده شده و دیگر جایی برای یاد
خدا در آن نماند... و با این که خدای تعالی با
فرستادن رسولان پیشین و معجزاتی روشن
مقام خود را به آنان یادآوری کرده و هلاکت
اقوام پیشین به جرم ایمان نیاوردن و ظلم را
بارها به گوششان رسانده است، معذک ایمان

انسان در خیر و
شر عجول است.
همین که ذره‌ای
از گرفتاری به او
می‌رسد شتابان خدا
را برای رفع آن
می‌خواند

نیاوردند، و این سنتی است از خدای تعالی که
مردم مجرم را اینطور جزاء می‌دهد.
وقتی که انسان خودش را همه کاره ببیند
و سکان‌دار هدایت عالم را نادیده انگارد، به
ورطه‌ی فراموشی و غفلت فرو می‌غلطد «گویا
اصلاً نگفته بود خدا» و انسان چه خبر دارد از
آثار فراموشی و غفلت؟

آن هم غفلت از لطف بیکران ذات مقدسی که
آگاه مطلق است. عظمتی که حتی در خواب هم
حواسش به ما هست، شماره‌ی تک‌تک نفس‌های
ما را می‌داند و از یک پهلوی به پهلوی شدن مان هم
غافل نیست مهربان‌تر از مادر و لحظه لحظه‌ی
عمرمان را ناظر است. چگونه ممکن است خدا
باشی و از حال بنده‌ات غافل؟

ولی آدم که همین آه است و دم، به طرفه‌العینی
به دریای نعمت غره می‌شود و از وجود چشمه
غافل! و تا کجا می‌تازد که خدا
با آن همه رحمانیتش آشکارا
می‌رنجد از فراموشکاری آدم.

عظیمی که بی نیاز مطلق
است و ذره‌ای از توجه آدم
را محتاج نیست، و از سوی
دیگر دریای بیکران محبت
است نسبت به بنده‌اش، با
وجود این گاهی مصائب و
حوادث تلخ را پیش روی
بنده‌اش می‌گذارد تا هر چند
برای لحظاتی کوتاه، وجدان
و فطرت خداجوی او را بیدار
کند؛ و هیچ محدودیتی برای
صداکردن و خواندنش قرار
نداده، چه ایستاده باشی یا

نشسته یا خوابیده راه آسمان
باز است: «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنِّهِ
أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا...»
اما چه حیف که انسان فراموشکار همیشه
ناسپاس است...

بارها خدا از ناسپاسی انسان گله کرده که تنها
در مواقع اضطرار و سختی به یاد ریسمان محکم
دعا می‌افتد و بعد از رفع آن، چشمان دلش را
محکم می‌فشارد که مبادا نوری از وادی ایمان
به خدا به برهوت روحش راه یابد... فلماً کشفنا
عنه مَرَّ کَانَ لَمْ یَدْعُنَا.

اما با وجود رنجش اگر باز هم خالصانه و از پشت
خرده‌های شکسته‌ی دلت دست نیاز به سویی
بالا بری خدا را همان بخشاینده‌ای می‌یابی که
هر لحظه می‌گوید صد بار اگر توبه شکستی باز
آ... دعانا... کشفنا...

یک شب در جلسه قرآن امین پویا که
حالا نفر دوم مسابقات مالزی شده است

جواب حاج ایرج را چطور بدهم؟

سید میلاد اوصیا

جلسه قرآن بعد از افطار شروع می شود و بانی جلسه که از سال ها پیش برگزاری جلسات قرآن را مایه برکت زندگی خود می داند همه شاگردان این جلسه را بر سر سفره پر کرم افطار رمضان در منزلش دعوت کرده است. محل برگزاری این جلسه قرآن در ساختمانی پنج طبقه در خیابان ولیعصر است. در اولین نگاه چیزی که جلب توجه می کند بنری بر سر در آن است که این روزها توجه عابران را به خود جلب کرده است. بر روی این بنر بابت کسب رتبه دوم در پنجاه و چهارمین دوره مسابقات بین المللی قرآن مالزی مسابقه ای تبریک گفته شده است. این قهرمانی اما با قهرمانی های دیگر متفاوت است و به نوعی قهرمان مورد اشاره قهرمان زندگی هم هست؛ قهرمان این گزارش و قهرمان روی بنر کسی نیست جز امین پویا نفر دوم مسابقات بین المللی قرآن مالزی که به گفته بسیاری از کارشناسان کسب رتبه اول کمترین جایزه برای اجرای این قهرمان قرآنی در مسابقات مالزی بود.





امین پویا درباره حق کشی مسابقات قرآن مالزی هم حرف زد و البته این حق کشی را توجیهی برای کسب مقام برتر این مسابقات نمی‌داند.



امین پویا که حالا دیگر برخلاف سن جوانش اطلاق لفظ استاد به او می‌آید هر چهارشنبه جلسه قرآنی خود را که بانی آن حاج ایرج نام دارد در این ساختمان پنج طبقه برگزار می‌کند. ساختمانی که به نظر می‌رسد عمری بیشتر از چهل سال داشته باشد و خاطرات زیادی را از دو دوره انقلاب در دل خود جای داده باشد.

افطار در محضر قرآن

محل برگزاری جلسه در طبقه دوم این ساختمان قدیمی است، زمانی که ما می‌رسیم شاگردان و استادشان دور یک سفره بزرگ مشغول خوردن افطارند، از همه سنی را می‌شود در این جلسه پیدا کرد از کودک خردسال که همراه پدرش به این جلسه آمده است تا افراد میانسال؛ اما اکثریت و چهره قالب جلسه را جوانان تشکیل می‌دهند.

سرایین سفره هم جوانترها با هم، همزمان با خوردن افطاری در حال شوخی و تکه پرانی‌های دوره جوانی‌اند و شادی و نشاط خاصی در چهره‌شان نقش بسته است که در وهله اول شاید به نظر برسد که این نشاط برای خوردن غذا و رفع گرسنگی دوازده ساعته باشد، اما در پس آن می‌توان به این نکته‌ای پی برد که این شب برای حاضران در جلسه آموزش قرآن حکم عید دارد چرا که افرادی هستند که در طول هفته فقط در این شب همدیگر را می‌بینند.

سفره افطار که جمع می‌شود از بانی جلسه قرآن می‌خواهند که دعای پایان افطار را بخواند. جمعیتی بین هفتاد؛ هشتاد نفر در جلسه آموزش قرآن استاد امین پویا حضور دارند که همگی آمده‌اند تا پس از دوسه هفته تأخیر به خاطر حضور استاد در مسابقات قرآن مالزی دنباله آموزش‌های خود را از سر گیرند. جلسه در اتاقی تودرتو برگزار می‌شود، از آن اتاق‌هایی که دیگر شاید از هر پنجاه ساختمان یکی چنین اتاق‌هایی داشته باشد. در نقشه‌های جدید ساختمانی دیگر جایی برای این اتاق‌های تودرتو وجود ندارد و به جای آنها سالن‌های پذیرایی مربع یا مستطیل شکل کوچکی آمده است.

در این اتاق تودرتوی قدیمی هشت فرش قدیمی تن‌پوش سرامیک‌هایی هستند که تناقض عجیبی با دیوارها و شکل معماری

داخلی خانه دارند. با اینکه اوایل شب است اما کمتر اثری از صدای سرسام آور اتومبیل‌های این خیابان عریض و طویل وجود دارد و تنها گاهی می‌شود صدای زوزه‌کش ماشینی و یا موتوری را شنید که سواره آن از افطار جا مانده است و تمام زور خود را برسر مرکب آهنین فرود می‌آورد تا زودتر به خانه برسد و افطاری مختصری بخورد.

علاوه بر پنجره بزرگ و آهنی که خیابان را از ساختمان جدا کرده است دو در دیگر که یکی روبروی در ورودی است و دیگری در سمت چپ در ورودی قرار دارد نیز هست که هر کدام دنیایی را برای ساکنان خود، در خود جای داده‌اند اگر به محض ورود به خانه بالای سر خود را نگاه کنی می‌توانی یک بنر دیگر را که باز هم قهرمانی استاد را تبریک گفته‌اند ببینی. البته این بنر را فقط برای این زده‌اند که استاد آن را ببیند چون درست در جایی چهارمیخ به دیوار کوبیده شده است که روبروی میز استاد است و بدون تکان دادن سر راحت می‌توان آن را از جایگاه استاد خواند.

خاطرات استاد

در جایگاه استاد دو میز تعبیه شده است که پشت یکی از این میزها استاد امین پویا می‌نشیند و پشت میز دیگر فردی که قرار است قرائت کند. سمت چپ میز استاد سیستم صوتی قرار دارد که در بین تلاوت شاگردها استاد پویا آن را بر اساس صوت قاری دستکاری و تنظیم می‌کند.

کتابخانه‌ای در گوشه اتاق همچون ستونی تا نیمه بالا رفته است و عنقریب به سقف برسد، بیشتر محتویات این کتابخانه کتاب‌هایی همچون تفسیر المیزان، نهج‌البلاغه، مفاتیح‌الجنان و سایر کتاب‌های دینی است که بدون هیچ نظم و سلیقه‌ای فقط بر روی هم چیده شده‌اند و دیگر جایی برای اضافه کردن کتاب دیگری وجود ندارد.

قبل از شروع جلسه یکی از شاگردهای استاد پویا دسته گلی را به وی می‌دهد و اینجا صدای صلوات حضار بلند می‌شود. همین صلوات حکم شروع جلسه را پیدا می‌کند. شوخی‌های ابتدایی شروع جلسه انگار تمامی ندارد بیشتر

سعی کنید بر اساس توانایی صدایی که دارید آیات را بخوانید. صدای شما ممکن است یک روز ضعیف، متوسط و یا قوی باشد

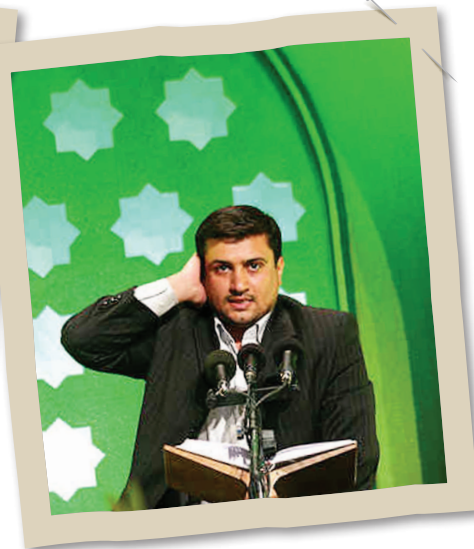
شوخی‌ها حول غایت بودن دو نفر از شاگردان است که هم استاد پویا از غیبت آنها ناراحت است و هم بانی جلسه؛ بهانه غایبان در جلسات گذشته هم تشکیل خانواده و ازدواج کردن است.

امین پویا شروع به بیان خاطراتی از گذشته می‌کند و البته خودش می‌گوید «برای اینکه فرصتی برای هضم غذا داشته باشیم صحبت می‌کنم». از خاطرات دوران شاگردی خودش می‌گوید و مشکلات آن دوره را بسیار بیشتر از زمان حاضر می‌داند. با تعریف خاطره از زمان شاگردی، گل از چهره استاد می‌شکفت انگار دوست دارد یکبار دیگر آن روزها را تجربه کند تا این بار بهتر حرف‌های استاد خود را گوش دهد تا شاید اگر در مسابقات دیگری شرکت کرد ناداوری هم نتواند کاری از پیش ببرد.

چند نفر از جوان‌ترها با شور و شوق خاصی شروع به چیدن منظم رحل‌ها می‌کنند، پس از چیدن رحل‌ها همه ساکت می‌شوند تا استاد شروع به حرف زدن و آغاز جلسه کند، بخشی از سخنان استاد پویا حول بیان خاطراتی از مسابقات قرآن مالزی است؛ این جلسه اولین جلسه پس از برگزاری مسابقات قرآن مالزی و درخشش امین پویا در آن مسابقات است، پس از این مسابقات دیگر همه دوستداران قرآن در جای‌جای کشور و کسانی که مرتبط با اخبار قرآنی‌اند به نوعی امین پویا را می‌شناسند و از حق کشی نسبت به وی در مسابقات مالزی حرف می‌زنند؛ سوژه‌ای که موضوع خاطرات خودش هم می‌شود.

استاد پویا در مورد مسابقات مالزی می‌گوید: «پس از اینکه مسابقات تمام شد و نتایج را به ما گفتند و فهمیدم که دوم شده‌ام پیش خودم گفتم خدایا حالا می‌توانم جواب دوستان را بدهم اما جواب حاج ایرج (بانی جلسات قرآن) را چه طوری بدهم؟». امین پویا درباره حق کشی مسابقات قرآن مالزی هم حرف زد و البته این حق کشی را توجیهی برای کسب مقام برتر این مسابقات نمی‌داند.

پویا در حین صحبت کردن چندین بار میکروفن را جابجا می‌کند تا به صدای مورد نظر خودش برسد؛ البته تا پایان مراسم هر



چند وقت یکبار این کار را تکرار می کند و دستی به سر و کله میکروفن برای درست نشستن بر سر جای خود می کشد. صحبت های اولیه استاد به درازا می کشد و موضوع به مباحث اخلاقی کشیده می شود، در پایان هم استاد می گوید «من همیشه از خدا خواسته ام که مرگ من را در جلسات قرآنی قرار دهد» و بعد از این است که جلسه به طور رسمی شروع می شود.

سید عباس

پویا از روی یک نوشته که معلوم است اسامی همه شاگردان است اسم یکی را می خواند و از او می خواهد که تلاوت خود را شروع کند؛ نوجوانی ۱۳ یا ۱۴ ساله تلاوت خود را از صفحه ۳۰۵ سوره مریم آغاز می کند؛ صدای نوجوانانه ای دارد و در اثنای تلاوت چندین بار نفس می گیرد به نظر می رسد که کار خیلی زیادی برای اجرای تلاوت های مورد پسند استاد

در پیش دارد؛ استاد به دقت تلاوت را گوش می دهد تا اشتباهات را به شاگرد نوجوانش گوشزد کند، همه ساکتند تا نوای نورانی وحی صیقلی باشد بر روح بیدارشان. قاری نوجوان به سومین آیه که می رسد، استاد می خواهد صدایش را بالاتر ببرد؛ قاری نوجوان

آیه سوم را دوباره تکرار می کند و این بار تعداد آیات بیشتری را در یک نفس تلاوت می کند که تشویق استاد و سایر شاگردان را در پی دارد؛ «آقا سید عباس باید یک کم بیشتر تمرین کنی، الان عبدالباسط بخوانی زیاد بهت فشار نمیداد؟» «چرا استاد یک کم اذیت می شوم» «تا حالا چند سوره از عبدالباسط را تمرین کرده ای؟» «پنج یا شش تا استاد»

«حالا بمان تا پایان جلسه، بیشتر برایت توضیح بدهم. این صحبت های استاد امین پویا و قاری نوجوان است که حالا دیگر می دانیم اسمش سیدعباس است که وسط تلاوتش بین او و استاد صورت می گیرد.

حالا بانی جلسه بطری های آب سرد را بین شاگردان توزیع می کند که با واکنش امین پویا مواجه می شود، استاد پویا می گوید «چچه ها مواظب باشید که قبل از تلاوت، آب زیاد سرد ننوشید چون کیفیت صدای تان را پایین می آورد». نفر دومی که نوبت تلاوتش می رسد قاری نوجوان دیگری است که آیاتی از سوره فصلت را تلاوت می کند. استاد در حین تلاوت شاگرد از وی می خواهد که میکروفون را بالاتر بگیرد تا راحت تر آیات را ببیند؛ همین کار را انجام می دهد و به تلاوت خود ادامه می دهد؛

شاگردان و استادشان دور یک سفره بزرگ مشغول خوردن افطارند، از همه سنی را می شود در این جلسه پیدا کرد

«صبر کن! صبر کن دوباره بخوان همین آیه را» «و اذا النهار...» «نبار نه نهار» این دیالوگ چندین بار بین استاد و شاگرد تکرار می شود تا بالاخره قاری نوجوان می تواند «النهار» را درست تلفظ کند. «یک چیز را بگویم و آن هم اینکه، سعی کنید بر اساس توانایی صدایی که دارید آیات را بخوانید. صدای شما ممکن است یک روز ضعیف، متوسط و یا قوی باشد. بنابراین قاری که به زور بخواند همه روزها تلاوتی شبیه به هم داشته باشد قاری نپخته ای است».

یکی یکی شاگردان می آیند و پشت میز شاگردی می نشینند و به تلاوت آیات می پردازند، استاد توضیحاتی می دهد، ایراداتی می گیرد و برخی را هم تشویق می کند. هر چه به انتهای جلسه نزدیک تر می شویم با قاریان با کیفیت تری مواجه می شویم و دیگر از صداهای نوجوانانه اول جلسه خبری نیست، جنس صداها مردانه شده است و کیفیت صداها نیز بیشتر، که بیانگر آینده روشنی برای آنها است و می توان این امید را داشت که روزی برای خودشان یک پا امین پویایی شوند.

ساعت ۱۲ شب چهارشنبه است و خیابان ولیعصر خلوت تر از همیشه چشم به روزهای آینده دوخته است و مات از مردمی که بی خیال از هر چیز از کنار ساختمان پنج طبقه ای می گذرند که در حال پرورش نسلی از جوانان قرآنی است که حرف های زیادی برای گفتن در سال های آینده خواهند داشت و این بارقه امید را می توان در چشم استاد دید.

اهل بیت علیهم السلام



توبیا باقی‌اش با من
سوال و جواب هایی درباره شب
قدر و اتفاقات و آداب آن



طالب حق ره به خطا نمی‌برد
بازخوانی فراز چهارم نامه
سی و یکم نهج البلاغه



کریمانه‌ترین آیه قرآن
مروری کوتاه بر بخش هایی از
زندگی امام حسن مجتبی علیه
السلام



جنس قلبی جواب نمی‌دهد
دکتر همایون معتقد است که
جامعه آگاه اسیر مدعیان دروغین
نمی‌شود



ورود به هر مهمانی نیازمند رعایت اصول و آماده کردن جسم و روح است؛ چه بسا با جسم و روح پژمرده که شرایط ورود در مهمانی را ندارد، نمی توان بهره لازم را برد. رمضان هم ماه مهمانی خدا و بلکه بزرگترین مهمانی است که انسان به آن دعوت می شود که در این میان، خدا سه شب ویژه قدر را برای انسان قرار داده است تا راز دل با خدا باز گویند و گذشته خود را از زشتی ها پاک کند و دری از رحمت الهی که بر بندگان در این شب گشوده می شود، بروی خود بگشایند. خوب دیدیم سوالاتی که درباره شب قدر وجود دارد را با حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد مبلخی، مدرس حوزه و دانشگاه در میان بگذاریم و به دنبال پاسخ ها بگردیم تا با دلی آماده به شب قدر برسیم.



شب قدر چگونه شبی است و چرا این قدر مهم است؟

شب قدر یک فرصت زمانی است. اصولاً فرصت ها زمانی هستند و با گذشت زمان



می توان انتظار بروز یک فرصت را داشت. امکان اینکه فرصت به صورت مکان پدید آید وجود دارد، ولی تا هنگامی که تحول در زمان رخ ندهد و شرایط زمانی ایجاد نشود، فرصت هم پدید نمی آید. در فضای معنوی نیز زمان از جایگاه رفیع و تاثیرگذار برخوردار است و این گونه نیست که زمان ها دارای یک شأن باشند و از شرایط همسان و هم سطح برخوردار باشند. از این رو مناسبت های زمانی از نظر قدر و منزلت با هم در تمایز و تفاوت هستند. برای مثال شب جمعه ارزش ویژه ای نسبت به دیگر شب ها دارد یا اینکه شب در خود فرصت ها و ذخایری را دارد که در روز چنین فرصت هایی وجود ندارد. ماه رمضان نسبت به ماه رجب و شعبان افضل است. رمضان نسبت به ماه های دیگر سال از قدر و منزلت معنویت افزای بیشتری برخوردار است. در میان همه ماه ها، ماه رمضان فرصتی استثنایی تر است؛ زیرا تراکم عوامل تحول بخش

سوال و جواب هایی درباره شب قدر و اتفاقات و آداب آن

توبیا باقی اش با من

آزاده غلامی



فردی که موفقیت های مادی را بدون موفقیت معنوی دارد، موفق نیست؛ چرا که دنیا برای او وزر و وبال است و او را در مسیر غفلت و دوری بیشتر از خدا قرار می دهد

در حوزه معنویت اعم از رحمت خدا تا روزه این ماه و حضور شب قدر در آن، فرصتی استثنایی برای ماه رمضان رقم زده است که فرصتی برای تحول را ایجاد می کند.

این امکان که سرنوشت انسان در این شب دگرگون شود وجود دارد. ممکن است که انسان با درک این شب بتواند مسیر زندگی اش را متحول کند و نخستین تحول در شب قدر آن است که انسان بتواند گذشته خود را تسویه کند و مانند انسانی شود که تازه متولد شده است و گناهان او را فرو شوید و از میان ببرد و از منظر گناه، انسان را به نقطه صفر برساند. از سوی دیگر، تاثیر شب قدر بر انسان در صورتی به وجود می آید که استعداد در شخص وجود داشته باشد و بتواند آینده انسان را تضمین کند و اراده او را در مسیر تحول معنوی قرار دهد و انسان را متحول کند. لایله القدر شب تحول و بیشترین تغییرات است. ولی تحول ها باید مسبوق به حضور استعداد و آمادگی روحی انسان باشد و تا مادامی که انسان خود را برای بهره گیری از شب قدر آماده نکرده باشد، شب قدر تاثیری بر او به جای نمی گذارد. در شب قدر قصد بر آن است که خداوند می خواهد تحول اساسی در وجود انسان رخ دهد، ولی این موضوع نیازمند استعداد و اراده شخص است. اگر چنین اراده ای در کار باشد، چنین تحولی روی می دهد، ولی اغلب افراد موفق از این شب بیرون نمی آیند؛ چرا که اراده را اعمال نمی کنند و می توان به طور قطع گفت که هیچ امری در این شب خارج از مدار اراده نیست.

■ نزول قرآن در شب قدر به چه معناست؟ آیا از نگاه عقلی ممکن است که این همه آیه یکباره نازل شده باشد؟

نزول قرآن به دو صورت قابل تصور است، یکی به صورت آیه به آیه و سوره، سوره که معنای تدریجی نزول را شامل می شود و در تاریخ هم گفته شده است که قرآن به صورت تدریجی در مکه و مدینه با شأن نزول های مختلف نازل شده است. این چنین معنا می دهد که قرآن در قالب فیزیک، بیرونی و زبانی آن است که حالت تدریجی در آن دخالت دارد و به صورت طولانی مدت تکمیل و نازل شده است. ولی نزول دیگری نیز هست که واقعیت و حقیقت قرآن است که بر دل انسان فرود می آید و این معنی که یک باره به قلب مبارک پیامبر خاتم نازل شده، همین موضوع را می رساند.

حقیقت قرآن در شب قدر به رسول الله صلی

الله علیه و آله نازل و او عالم و عارف به این حقیقت شده است. این علم به صورت اکمل نزد ما وجود ندارد و در اختیار پیامبر بوده است که به حضرت القا شده، به این معنی که افکنده و نهاده شده است. اما نزول به معنی تدریجی را می توان بیشتر تلقین دانست و نه انزال. یعنی به صورت تاریخی پدید آمده است. متأسفانه چون این دو مقوله برای مردم تفکیک نشده است، اغلب تصور می کنند که نزول دفعی قرآن کریم در شب قدر با واقعیت تاریخی نزول تدریجی مغایر است و تفاوت دارد. در حالی که این موضوع به معنی نهان و واقعیت قرآن است که قرآن فیزیکی را شامل می شود.

■ آیا شب قدر مخصوص مسلمانان است یا مقدرات همه انسان ها در این شب رقم می خورد؟

تقدیر در این راستا بر دو قسم است؛ یک وجه آنکه به سمت مقدرات می رویم و تحول مثبت بر این اساس ایجاد می شود. این وجه مخصوص افرادی است که آمادگی بهره گیری از شب قدر را پیدا کرده اند و مخصوص مسلمانان است، مسلمانانی که مومن هستند و نه همه مومنان، بلکه مومنان مستعد و البته نه همه آنها، بلکه مومنان مستعدی که در این شب به فکر بهره وری و بهره گیری باشند. در این صورت است که شب قدر بر این افراد تاثیر مثبت خواهد گذاشت.

بخشی از تاثیر گذاری شب قدر آن است که برای همه در این شب رقم می خورد و مسلمان و غیرمسلمان ندارد. تقدیر از نوع نخست مختص سرنوشت انسان های مومن مستعد است که در شب قدر به سوی بهره گیری از آن می روند و استعداد های انسان های مومن و اراده های آنها اگر به کار افتد، این افراد در مسیر تحول قرار می گیرند و می توان از این تغییر با عنوان تحول کلان یاد کرد. یکی از عوامل که بر اساس آن تحول برای فرد رخ می دهد، اراده انسان مستعد مومن در شب قدر است.

■ اگر کسی در شب قدر بیدار نماند و بخوابد آیا دلیل بر این است که سال بدی را در پیش خواهد داشت؟

گاه انسان شب قدر را در می یابد و با همه استعداد وجودی اش به برکاتی دست می یابد و گاه نیز فرد شب قدر را در نمی یابد و بیدار می ماند، ولی چون با بی استعدادی و عدم آمادگی و رخوت و بی توجهی وارد این شب می شود، تحولی در او روی نمی دهد و بر این اساس شب قدر او را در مسیر بدتر شدن پیش می برد و فرد در مسیر اشقیا قرار می گیرد. اشقیا افرادی هستند که سرنوشت درستی برایشان رقم نمی خورد؛ از این رو که نمی خواهند.

گروهی هم هستند که شب قدر را می خوابند و آن را در نمی یابند، ولی افراد مستعدی هستند که استعداد نهفته در دل و نگاه های آنان صحیح است. این شخص گاه بهره هایی از شب قدر در می گیرد، ولی چون شب قدر را درک نکرده است، توشه چشم گیری از این شب برایش فراهم نمی شود. بر این مبنا سه حالت برای افراد در شب قدر فراهم است، یکی آنکه افراد استفاده حداکثری از این شب می برند. دیگر آنکه فرد نه فقط استفاده نمی کنند، بلکه نوعی عقب گرد نیز برایشان ایجاد می شود و سومین حالت آنکه افراد استفاده های اندکی از این شب ها می برد.

■ امام زمان چه اثری در سرنوشت سال آینده انسان ها دارند؟

در شب قدر نامه عمل انسان به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عرضه می شود و تقدیر توسط خداوند رقم می خورد. در واقع امام عصر محل دریافت به اصطلاح نامه اعمال است. اینکه نامه اعمال چگونه است، گاه تصور می شود که نامه ای به حضرت داده می شود و ایشان آن را نگاه و تأیید و رد می کنند. نامه عمل معادله پیچیده معنوی دارد. نباید برخی تصور کنند که آقا در این شب می نشینند و هیچ عبادتی نمی کند و فقط برای ایشان نامه می آورند. مقصود این نیست. نامه عمل به عنوان یک وسیله به کار گرفته می شود، یعنی نوعی اطلاع یابی است و آن هم به شکل معنوی خاص که ما چون دریافت صحیحی از آن نداریم، نمی توانیم آن را احساس کنیم.

■ در دنیا انسان های زیادی هستند که مسلمان نیستند و شب قدر را نمی فهمند اما بسیار موفق

نباید برخی تصور کنند که افراد این شب می نشینند و هیچ عبادتی نمی کنند و فقط برای ایشان نامه می آورند

هستند این را چگونه می توان توجیه کرد؟

ابتدا باید موفقیت را تعبیر کنیم. موفقیت بر اساس نگاه دینی این است که فردی موفق به شمار می آید که میزان تنبیه، تذکر و توجه او به خدا بسیار باشد و غفلت او کمتر. این فرد دارای خضوع به درگاه خداوند متعال و خلوص او در حال افزایش است. ویژگی فرد موفق از دیدگاه دین آن است که این فرد از گناهان به دور است. این نوع موفقیت، توفیق درجه یک به شمار می آید. درجه دوم در حوزه موفقیت آن است که زندگی فرد با نعمت و رفاه همراه باشد و فرد به تکامل اجتماعی برسد. اگر موفقیت درجه دوم بدون درجه یک وجود داشت، آن موفقیت تنها وزر و وبالی برای فرد است. بنابراین انسان های موفق دو گروه هستند. افرادی

که موفقیت درجه یک و دو را با هم دارا هستند و افرادی که فارغ از موفقیت معنوی، موفقیت مادی را در اختیار دارند. هر دو گروه به ظاهر موفق هستند، ولی گروه نخست موفق تر به شمار می آیند. فردی که موفقیت های مادی را بدون موفقیت معنوی دارد، موفق نیست؛ چرا که دنیا برای او وزر و وبال است و او را در مسیر غفلت و دوری بیشتر از خدا قرار می دهد. از این رو نباید این نوع توفیق ها را موفقیت به شمار آورد.

■ در شب قدر بهتر است

چه کارهایی انجام دهیم؟

استعدادی که از آن صحبت به میان آمد این است که انسان در شب قدر نخواست. در این جا باید گفت خوابی که در ماه رمضان عبادت به شمار می آید، در شب قدر مضر است و با استعداد انسان منافات دارد. با این حال نمی توان خوابیدن در این شب را شرط کافی عنوان کرد، بلکه شرط لازم است. بر همین مبنا پس از استعداد روحی، قلب انسان باید خاضع باشد و با خضوع و خشوع به سمت خدا برود و دیگر اینکه از دعا در این شب غفلت نکند.

دعا در این شب نباید لقلقه زبان و بی توجه باشد، بلکه باید از دل برخیزد و خاضعانه باشد. سپس انسان باید حوائج خود را طلب کند. همچنین نباید تلاوت قرآن در شب قدر را فراموش کرد. البته نه تلاوت سرسری و شتاب زده و بی حال. بلکه باید تلاوت در عین آرامش و با حال و نشاط روحی و قلبی باشد. انسان در این شب باید همه وقتش را به خدا و بلکه به خودش ببخشد و از کم حوصلگی و بی حوصلگی و رخوت دوری کند. در شب قدر، ذهن، قلب، فکر و زبان انسان باید همه با هم هماهنگ باشد و با استفاده از نشاط به فکر بهره گیری از این شب باشد. در چنین شرایطی است که شب قدر بر انسان تاثیر مثبت می گذارد.

بهترین کار در این شب استغفار است، استغفاری که از دل انسان جوشیده باشد و پیگیری به دنبال داشته باشد. به این معنی که جدیت در استغفار وجود داشته باشد. بر این اساس، اوج دعاهای شب قدر را می توان استغفار دانست، استغفاری که نه زبانی، بلکه از بطن دل باشد؛ زیرا تا گذشته انسان تسویه نشود، سرنوشت آینده بر اساس رحمتی

باید گذشته را تسویه و پاک کرد. به محض پاک شدن گذشته، آینده به صورت خودبه خودی شکل می گیرد و زمینه آشکار شدن رحمت پیدامی شود

که شب قدر فرو می بارد نگاشته نمی شود. پس ابتدا باید ظرف را خالی کرد. ظرف آلوده جایگاه رحمت الهی نیست و آلودگی ظرف وجودی انسان با استغفار رفع می شود و دعا بهترین کار در شب قدر است که گل سر سبد آن را می توان استغفار دانست. تا مادامی که انسان در شب قدر پاک نشود، رحمت خدا را در نمی یابد و اگر شب قدر بر انسان بگذرد و او پاک نشود، دچار خسران شده است. پس باید گذشته را تسویه و پاک کرد. به محض پاک شدن گذشته، آینده به صورت خود به خودی شکل می گیرد و زمینه آشکار شدن رحمت پیدا می شود.

■ اگر کسی انسان خوبی نباشد و اعمال خوبی در کارنامه اعمالش نداشته باشد، می تواند به شرط اینکه شب قدر را دریابد، به خوشبختی برسد و گذشته اش را پاک کند؟

این امکان وجود دارد و لازمه اش آن است که همه وجود فرد به شب قدر توجه داشته باشد و همه وجودش استغفار کند. یعنی اراده باز گشتن به گناه را نداشته و طلب جدی برای تسویه گذشته داشته باشد. این امکان وجود دارد که شب قدر انسان را تغییر دهد و او را فرد دیگری کند. شب قدر، شبی است که اگر فردی اهل آن باشد، می تواند عنایت ویژه خداوند متعال را در آن لمس کند و اگر آن را درک کرد، بداند که شب قدر را درک کرده است. به این معنی که احساس کند درون دل و میل باطنی و خضوع او به سوی خداوند شکل ویژه ای یافته است. در بسیاری موارد رحمتی که بر فرد فرود می آید برای او قابل لمس نیست، ولی در مواقعی است که

فرد این احساس ویژه را دریافت می کنند، گویی که یک قدم به خدا نزدیک تر شده اند و با او صحبت می کنند. احساس هم سخنی با خدا به انسان دست می دهد. اگر چنین حالتی به انسان دست دهد، یک نوع ترقی و تحول در انسان روی داده است. آنچه که درباره شب قدر توقع می رود آن است که انسان همه وجودش را متوجه شب قدر و استغفار در این شب کند.





دعای ابو حمزه

دعای افتتاح

دعای عرفه

دعای کمیل

دعای مکارم اخلاق

دعای ندبه



انتشارات تارونه
www.tarooneh.ir

عاشقانه‌ها

منتشر شد

تلفن مرکز پخش: ۶۶۹۶۲۷۰۱

بازخوانی فراز چهارم نامه سی و یکم نهج البلاغه

طالب حق ره به خطانمی برد

وجه محمد طاهری

«اگر در این راه آسودگی فکر و اندیشه نیافتی، بدان که در تاریکی ره می سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می کند، و نه در تردید به سر می برد.» حضرت امیر علیه السلام با بیان این مطلب، به امام حسن مجتبی علیه السلام؛ این نکته را متذکر می شوند که در راه دین هیچ ابهام و تردیدی نیست، و صراط مستقیم روشن ترین راه پیش روی روندگان این طریقت است. در این مجال؛ به بازخوانی فراز چهارم نامه سی و یکم کتاب شریف نهج البلاغه می پردازیم.

بیندیش؛ آن هم با دلی روشن

و گرم چشیده! و این همان دلیلی است که خدا در کتابش گفته است: «و هنگامی که سوره ای نازل می شود بعضی از آنان (به دیگری) می گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت. (به آنان بگو) اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده است و آن ها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند و اما کسانی که در دل هایشان پلیدی است، پلیدی بر پلیدشان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند» آری پسر، هر آنکه لجوج باشد و خودش، به این حرف ها نمی اندیشد، پس هدایت در او اثر نخواهد داشت.

«و چون یقین کردی دلت روشن و فروتن شد، و اندیشه ات گرد آمد و کامل گردید، و اراده ات به یک چیز متمرکز گشت، پس اندیشه کن در آنچه که برای تو تفسیر می کنم.» پسر! خودت نیک می دانی که هر آن کسی که قلبش به واسطه هوا و هوس ها و دلش به بهانه تعصب ها تیره و تاریک شده، و هر آن کسی که گاهی در پی گردآوردن مال و گاه در پی حفظ مقام است؛ دیگر در دلش جایی برای شنیدن پندها و نصیحت های مشفقانه نیست؛ خواه آن پند را من معصوم برایش گفته باشم یا آدمی دنیا دیده و سرد

مشتاقانه گام بردار تا بررسی

بخواه، و از او یاری بجو تا توفیق دهد به موفقیت آنگاه با میل و رغبت پای در راه نه تا پیروزی به سراغت بیاید، از هر آنچه تو را به شک بیندازد، یا تو را به تردید وادارد، یا تو را گمراه کند، دوری کن. فرزندم! در این راه بدون یاری خدا، بدون اشتیاق، و بدون یقین قدم مگذار.

«قبل از پیمودن راه پاکان از خداوند یاری بجوی و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی و از هر کاری که تو را به شک و تردید اندازد یا تسلیم گمراهی کند، بپرهیز.» جان پدرا! پیش از هر کاری و نیز قبل از پیمودن این راه، از خدا مدد

اگر پریشانی، ادامه نده

آسوده نگشته و دلت آرام نگرفته بود، در تاریکی قدم می زنی و رو به ضلالت راه می پیمایی! فرزندم! این راه را سهل میندار! پس با جدیت تصمیم بگیر و اجازه نده که هیچ چیز جز حق، فکر و ذکر را به خود مشغول کند. تو می دانی که آنکه خدا و رضایتش را با تمام وجود می طلبد، نه به بیراهه می رود و نه گمراه می شود، نه خطا می کند و نه سرگردان و گمگشته بر جای می ماند. پس اول، یقین کن و آنگاه با قدم هایی استوار حرکت را آغاز کن که اگر غیر از این باشد، فقط خود را خسته و آزرده ساخته ای و به مقصود نخواهی رسید.

«اگر در این راه آنچه را دوست می داری فراهم نشد، و آسودگی فکر و اندیشه نیافتی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می پیمایی، و در تاریکی ره می سپاری، زیرا طالب دین نه اشتباه می کند، و نه در تردید و سرگردانی است، که در چنین حالتی خودداری بهتر است.» پاره تنم! اگر آنچه می خواهی حاصل نشد و انتظاراتت برآورده نگردید؛ و اگر دلت آشفته و ذهنت پریشان بود، بدان که چنان شتری که دیدگانش تاریک می بیند و با این حال رو به پرتگاه می رود، تو نیز خود را به مهلکه خواهی انداخت! بدان که اگر فکر

به این حرف ها فکر می کنی؟

از خداست، هم بیماری؛ هم شیرینی ها از خداست، هم تلخی ها؛ هم نعمات از خداست، هم نقمات. هر آنچه در هستی می بینی از یکی است؛ از یک مصدر واحد و یک مبدأ یکتا؛ در عالم وجود هیچ چیز اثر ندارد و هیچ امری تأثیر گذار نیست؛ مگر الله! همان کسی که زهر آفریده، پادزهر را نیز خلق کرده و همو که نیش آفریده، نوش را نیز همراهش کرده است. پس اگر خود به اشتباه، از تمام خیرات عالم بهره ای نجستی، این چهل توست؛ و این چهل به گردن توست، نه هیچ کس دیگر.

«پسر! در وصیت من درست بیندیش، بدان که در اختیاردارنده مرگ همان است که زندگی در دست او، و پدیدآورنده موجودات است، همو که می میراند، و نابودکننده همان است که دوباره زنده می کند، و آنکه بیمار می کند شفا نیز می دهد.» همه وجودم! می خواهم چیزی بگویم که خیر دنیا و آخرت تو در آن است؛ پس از کنار واژه هایم بپرسی مگه و به تک تک کلماتم فکر کن! هر آنچه در این دنیاست، از سوی خداست؛ هم زندگی از خداست، هم مرگ؛ هم سلامت

دنيا وفا ندارد؛ اما خدا چرا

بدان که دنیا جاودانه نیست، و انگونه که خدا خواسته است برقرار است، از عطا کردن نعمت‌ها، و انواع آزمایش‌ها، و پاداش دادن در معاد، و یا آنچه را که او خواسته است و تو نمی‌دانی. عزیز پدر! دنیا دوامی ندارد؛ نه دنیا و نه خیر و شر دنیا؛ هر آنچه در عالم هست می‌گذرد، خوشی‌ها می‌گذرد و جای خود را به ناخوشی‌ها می‌دهد و سپس شیرینی‌ها می‌آیند

و جای تلخی‌ها را می‌گیرند؛ و این حکمت خداست! حکم خدا بر گذرا بودن دنیاست تا نه آنچنان همیشه غرق نعمت و لذت باشی که گرفتار غفلت شوی و نه آنچنان گرفتار بلا و مصیب باشی که یأس و ناامیدی بر تو چیره شود؛ حکم خدا بر گذرا بودن دنیاست تا همیشه بیدار باشی و آگاه؛ تا همیشه رو به خدا حرکت کنی و دست بر دامن خدا بزنی. حکم

خدا بر گذرا بودن دنیاست تا چشمانت به خاک خو نگیرند و فراموش نکنی که گاهی باید به آسمان نگاه کرد. حال این میان گاهی خدا خواسته‌ای را خواسته که تو دلیلش را نمی‌دانی و علتش را نمی‌فهمی. صبر کن؛ بر حکمت حکیمانه خدا صبر کن و مطمئن باش برای تو نقشه‌های خوبی کشیده است، اگر باورش داشته باشی.

نادانیات را از یاد مبر

«اگر درباره جهان، و تحولات روزگار مشکلی برای تو پدید آمد آن را به عدم آگاهی ارتباط ده، زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولد شدی و سپس علوم را فراگرفتی، و چه بسیار است آنچه را که نمی‌دانی و خدا می‌داند، که اندیشه‌ات سرگردان، و بینش تو در آن راه ندارد، سپس آن‌ها را می‌شناسی.»

نمی‌دانیم، فرزندان ما به حکم انسان بودنمان نمی‌دانیم. مگر نخوانده‌ای آیه‌های خالق را که گفته «خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید» پس چه می‌شود که وقتی حکمتی از حکمت‌های شمار خداوند را نمی‌دانیم بنای گله و شکایت گذاشته و مدام بر خدا خرده می‌گیریم؟ پاره تنم! چون از علت امری خبر نداری، پس بی‌جهت بر کارهای خدا اعتراض نکن، و تسلیم امر پروردگار شو! جان پدر! کسی حق دارد لب به اعتراض بگشاید به کینه مسئله‌ای واقف باشد، همه چیز را آگاهانه بداند و از فلسفه امور باخبر باشد؛ اما انسانی که دانسته‌هایش در قبال ندانسته‌هایش چونان قطره‌ای است در برابر دریا، انسانی که هیچ چیز نمی‌داند مگر خدا اجازه دانستنش را به او داده باشد، انسانی که از فلسفه هستی بی‌خبر و از حکمت امور بی‌اطلاع است؛ چه حقی دارد برای شکایت؟

پناهگاه تو فقط یکی است

«پس به قدرتی پناه بر که تو را آفریده، روزی داده، و اعتدال در اندام تو آورده است، بندگی تو فقط برای او باشد، و تنها اشتیاق او را داشته باش، و تنها از او بترس.»

به خدا پناه ببر؛ خدایی که نجات در دست اوست؛ خدایی که خودش تو را با تمام بالا و پایین‌های خلقت آفریده، خدایی که روزی‌ات را با تمام کم و زیادهایش بر عهده گرفته و خدایی تو را که با همه نظم و نظام‌هایش به اعتدال رسانیده. «همان که آفرید و هماهنگی بخشید، و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود.» پس فقط از خودش کمک بگیر و تنها به دامن خودش پناه ببر که یگانه پناهگاه هستی اوست. پسر! تنها او را پرستش کن و تنها او را به خدایی بشناس! اگر قرار است به چیزی متمایل شوی؛ به سمت امری کشیده شوی یا به مسئله‌ای ترغیب گردی، مراقب باش که آن، خود خود خدا باشد. و نیز، فقط و فقط از عناد با خدا بترس و خشم و مجازات او؛ که دلخوری و قهر و کینه هیچ کس جز او ارزش آن را ندارد که آشفته شوی؛ اما از خشم خدا بر حذر باش.

محمد در خداشناسی یکتاست

«بدان پسر! هیچ کس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدا آگاهی نداده است، رهبری او را پذیرا باش، و برای رستگاری، راهنمایی او را بپذیر، همانا من از هیچ اندرزی برای تو کوتاهی نکردم، و تو هر قدر کوشش کنی، و به اصلاح خویش بپردازی، همانند پدرت (برای خودت) نمی‌توانی باشی.» پسر! آنچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرده، سرآمد همه وحی‌هایی است که بر انبیای پیشین کرده است، که او خاتم انبیا و سید اوصیاست. اگر تردید داری قرآن را ورق بزن؛ ببین که چگونه از توحید و معاد سخن گفته، ببین که چگونه از اجتماع و سیاست و اخلاق و تاریخ درس‌ها دارد و ببین که چگونه به تمام و کمال نیاز آدمی را پاسخگو بوده است. پس شکی به دلت راه نده که پیامبر، بهترین پیشوایان و برترین راه‌بران است. اوراندی است که برای ربه امت آب و غذا یافته تا حیاتشان را تضمین کند؛ او قائدی است که ناقه امت را در مسیر درست هدایت کرده تا گمراه نشوند. و من نیز، از هیچ پند و اندرزی برای تو کم نگذاشتم؛ آنچنان که اگر تو تمام عمر هم تلاش کنی به آن اندازه که من خیر و صلاح را شناختم، مصلحت خود را نخواهی شناخت، که من آینده را در خشتی می‌بینم که تو در آینه هم توان دیدنش را نداری؛ که من دلسوز توام. پس دست از دامن محمد نکش، پس راحت را از من جدا مکن.

اگر خدا شریکی داشت...

پسر! اگر خدا شریکی داشت، پیامبران او نیز به سوی تو می‌آمدند، و آثار قدرت‌ش را می‌دید، و کردار و صفاتش را می‌شناختی. اما خدا، خدایی است یگانه، همانگونه که خود توصیف کرد. فرزندان! خدا یکی است؛ که اگر چنین نبود، شریک خدا نیز مصمم می‌گشت تا خود را به بندگانش

هست بر مدار یک قانون واحد و یک نظم معین حرکت کرده است. فرزندان! خدا یکی است؛ که اگر چنین نبود تو فعل و وصفش را می‌دید و می‌شناختی، و خلقتی متفاوت و صفاتی دیگرگونه را شاهد بودی؛ حال آنکه خدا یکی است؛ یگانه و بی‌نیاز و بی‌زاد و ولد.



امیر زینلی

هر چیزی که اصلش خیلی با ارزش و قیمتی باشد، قلابی های زیادی پیدا می کند. مدعیان دروغین هم نوعی از همین قلابی ها به حساب می آیند. با دکتر محمد هادی همایون استاد دانشگاه امام صادق علیه السلام طرح مسئله کردیم که علت پیدایش مدعیان دروغین در حوزه دین و مذهب چیست؟ چه خلأهایی باعث ظهور این افراد می شود و چرا در سالهای اخیر به تعدادشان اضافه شده است؟

اصالت را از انقلاب اسلامی بگیرند، شخصیتی مثل بن لادن را درست می کنند. ما که می دانیم بن لادن وابسته به خودشان است و اصالتی ندارد. پس فلسفه بن لادن چیست؟ می خواهد بگوید ای کسانی که می خواهید به اسلام انقلابی ببینید، این پایگاه شیعی انقلاب اسلامی را نادیده بگیرید، ما یک پایگاه وهابی داریم که هرکسی که می خواهد جوان و انقلابی باشد، باید و زیر پرچم این آقا برود. طبیعی است که این اتفاقات در جامعه می افتد. این واکنش طبیعی حزب شیطان و سنت تاریخی است. چیزی که برای ما مهم است این است که چگونه اقبال به این مدعیان دروغین در جامعه شکل می گیرد؟ اصل مسئله ما این است.

نیست و در طول تاریخ هم این افراد بوده اند؟ زمانی که قرار بود حضرت موسی علیه السلام به عنوان منجی بنی اسرائیل ظهور کند ۶۰ نفر مدعی پیدا شد. مسئله خیلی طبیعی است. در روایات هم داریم، از تحلیل جامعه هم می توان این نتیجه را گرفت و از سویی بسیار هم طبیعی است که اگر ما تاریخ را عرصه درگیری حزب الله و حزب الشیطان بدانیم، هر وقت که قرار است برای حزب الله موقعیتی ایجاد شود، شیطان هم سعی می کند مصنوعی آن را ایجاد کند. این ها چیزهایی است که ما در حوزه انقلاب اسلامی خودمان هم می بینیم. وقتی انقلاب اسلامی فراگیر می شود و جهان اسلام را تحت تأثیر خود قرار می دهد، برای این که

آقای دکتر بد نیست ابتدا به این سوال جواب بدهیم که اصلاً علت پیدایش مدعیان دروغین چیست؟



ما در روایات حوادث نزدیک به ظهور داریم که ده ها مدعی دروغین ظهور می کنند. معلوم است، هر اتفاق و واقعه ای که قرار است در جهان بیفتد، طبیعتاً قلابی اش هم اتفاق می افتد. طلا اگر ارزشمند است، طلای قلابی هم می آید. این نشان می دهد که یک اتفاق واقعی قرار است رخ بدهد.

■ اما انگار این موضوع فقط مربوط به این اواخر



اولین چیزی که امام توصیه می‌کنند که باید احیا شود، علوم مربوط به سیر الی الله و عرفان و رشد انسان‌هاست، یعنی امام حدس می‌زدند که جامعه به شدت مشتاق این مسائل خواهد شد و به همین دلیل حوزه علمیه باید پاسخ درست و دقیق به این نیاز بدهد.

حاشیه

چه باید کرد؟

خیلی صریح و بدون مقدمه جوابتان را بدهم، در این اوضاع و احوال آشفته و پر از دود و ابهام، فقط تبعیت از ولایت فقیه، من هیچ گزینه دیگری را با این قدرت نمی‌شناسم.

در شرایط آخرالزمانی و شرایط فتنه و ابهام، فقط و فقط تبعیت از ولایت فقیه، نجات‌دهنده ماست.

باید تلاش کنیم، عقلمان را به کار بیندازیم، نهضت علمی هم باید تولید کنیم، ولی همه این‌ها در تبعیت از جریان ولایت فقیه است.

تشخیص خیلی مشکل است. الان بسیاری از گروه‌ها ادعای تبعیت از ولایت را دارند، اما در عمل به مسیری می‌روند که سرانجام آن نامشخص است.

گروه‌های مدعی دروغین مهدویت قابل دسته‌بندی هستند. یک گروه ادعای تبعیت از ولایت فقیه دارد که برایمان خیلی مهم نیستند و ما در محضر خود ولی فقیه هستیم و به واسطه نیاز نداریم.

اگر هم واسطه‌هایی باشند، محترمند، ولی کافی است به منویات ایشان که خودشان بیان می‌کنند، دقت کنیم. ایشان می‌گویند کجا برویم، ما باید همان مسیر را برویم. وظیفه را چه می‌دانند، همان را باید انجام بدهیم. خیلی چیزها را برای این‌که رشد کنیم، به تشخیص خودمان واگذار می‌کنند، ولی چهارچوبی را که ایشان تعیین می‌کنند، بسیار مهم است.

شعارهای سال که ایشان تعیین می‌کنند که همه انرژی ما باید صرف آن شود، مهم است.

این‌ها رهنمودها و سیاست‌های ایشان است و ما در جریان تمدن‌سازی پشت سر ایشان جلو می‌رویم که ان‌شاءالله زمینه‌سازی ظهور است. باید اعتماد کنیم و بپذیریم.

موج معنویت‌خواهی و اسلام‌گرایی در جهان بر اساس انقلاب اسلامی ایجاد شده است. ما باید بتوانیم به این موج پاسخ بدهیم. به وصیت‌نامه حضرت امام دقت کنید. در بند «ط» درست یک خط مانده به شروع بند «ی» امام می‌فرمایند در حوزه‌های علمیه بعضی از علوم باید احیا شوند. اولین چیزی که امام توصیه می‌کنند که باید احیا شود، علوم مربوط به سیر الی الله و عرفان و رشد انسان‌هاست، یعنی امام حدس می‌زدند که جامعه به شدت مشتاق این مسائل خواهد شد و به همین دلیل حوزه علمیه باید پاسخ درست و دقیق به این نیاز بدهد. به هر میزان که ما نتوانسته باشیم به دلیل عقب‌ماندگی علمی یا هر دلیل دیگری در حوزه به این نیاز جامعه پاسخ بدهیم، طبیعی است که جا برای مدعیان باز می‌شود و از آن طرف هم طبیعی است که دشمنان ما که من آن‌ها را به عنوان حزب شیطان می‌شناسم در داخل کشور ما کلاس‌های یوگا و بودیسم و این حرف‌ها را توسعه بدهند. به همین دلیل است که بودیسم این‌قدر در دنیا سروصدا کرده و فیلم بودای کوچک را با آن همه هزینه و شکوه می‌سازند، چون بودیسم دینی است که کاملاً معطوف به عرفان و مسائل باطنی و معنوی و در عین حال جدای از سیاست است، درست برخلاف چیزی که انقلاب اسلامی دارد که هم عرفان و سیر و سلوک در آن هست و هم به سیاست و حیات روز توجه دارد. به همین دلیل است که بودیسم هم در کشور ما و هم در خارج رشد می‌کند.

در این فضا و با این چهل و در عین حال طلبی که وجود دارد، زمینه برای انواع مدعیان دروغین فراهم می‌شود. متأسفانه به جای این‌که انرژی را روی تولید بگذاریم و به نیاز مردم پاسخ واقعی بدهیم، تمام انرژی اهل علم ما معطوف به مبارزه با جریان‌های انحرافی می‌شود. منظور من این نیست که جریان‌های انحرافی و عرفان‌های کاذب چیزهای خوبی هستند، ولی اگر قرار است انرژی‌ای در این ماجرا گذاشته شود، ۱۰ درصد باید صرف مقابله با این جریان‌ها و ۹۰ درصد آن باید صرف سازندگی و تولید شود. اگر ما جنس واقعی را در بازار بفروشیم، آتش نمرد است، خودش به‌طور خودکار خاموش می‌شود و اثر نمی‌کند و اتفاق خاصی نمی‌افتد. معلوم است که آدم جاهلی

اگر آگاهی واقعی و جدی وجود داشته باشد، مردم دنبال جنس قلابی نمی‌روند، دنبال جنس واقعی می‌روند. هیچ‌کسی در فطرت خودش تمایل به جنس قلابی نیست.

■ دوباره به این بحث بازمی‌گردم اما حالا که صحبت از تاریخ است بفرمایید آیا قبل از حضرت موسی علیه السلام هم نمونه‌های قلابی و مدعیان دروغین بوده‌اند؟

آن چیزی که ما به عنوان مدعی دروغین در مقابل یک منجی داریم، مربوط به زمان حضرت موسی علیه السلام است، چون این اولین بار است که قومی منتظر منجی هستند و قبل از آن قومی را منتظر منجی نداریم. در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام هم ولادت ایشان پیش‌بینی شده بود، ولی قومی منتظر حضرت ابراهیم نبود. خود حزب شیطان و نمرد و بقیه منتظر بودند، در نتیجه نیاز نداشتند که ابراهیم سازی کنند.

در زمان حضرت موسی علیه السلام اولین بار است که یک قوم منتظر منجی است و طبیعتاً حزب شیطان هم در مقابلش این موضع را می‌گیرد.

اگر آگاهی واقعی و جدی وجود داشته باشد، مردم دنبال جنس قلابی نمی‌روند، دنبال جنس واقعی می‌روند

■ چرا افراد جامعه به این سمت می‌روند و به سادگی جذب این مدعیان می‌شوند؟

این‌که چرا جامعه به سمت استقبال از یک منجی دروغین می‌رود، تابع آگاهی است. اگر جامعه آگاهی نداشته باشد و عطش و نیاز هم داشته باشد، انسان به سمت جنس‌های قلابی

و دروغین می‌رود و این مسائل پیش می‌آید. انقلاب اسلامی معنویت‌خواهی را دامن زده است و در سراسر جهان مردم طالب معنویت و متوجه فضاهای غیر ملموس و غیر از این دنیا شده‌اند. این مهم فقط منحصر به جامعه شیعی انقلابی بعد از انقلاب اسلامی خودمان هم نیست. در همه جهان این توجه به معنویت در حال شکل گرفتن است. سیر هالیوود را ببینید که از دوران انکار مطلق ماوراء به فیلم‌های فوق‌العاده خرافی رسیده است، یعنی توجه به ماورا را هم پشت سر گذاشته است. یک موقعی جادوگرها پیرزنان بدجنس بودند که سوار جارو می‌شدند و چهره‌شان کاملاً مضحک بود. اما امروز جادوگران در قالب هری پاتر، پرفروش‌ترین رمان‌ها و فیلم‌های جهان هستند. صحنه خیلی دارد فرق می‌کند.

که حتی یک حرفش هم قابل اتکا نیست، اگر حرف اصلی مطرح شود، خریداری پیدا نمی‌کند. در این خلاء است که متأسفانه این اتفاق می‌افتد. همه ماهم خوشحال و راضی هستیم و وجدانمان

را قانع کرده‌ایم که با جریان انحرافی مقابله کردیم. ممکن است با انواع ابزارها سروصدای آن را خوابانده باشیم، ولی آن نیاز واقعی برآورده نشده است. به پاسخ دقیق و واقعی و علمی نیاز داریم.

■ اشاره کردید دروغی که تولید می‌شود به خاطر این است که یک جنس ارزشمندی هست و در کنارش یک جنس قلابی تولید می‌شود. از این حرف‌های شما می‌فهمیم که آگاهی لازم را به مردم نداده‌ایم. واقعاً این آگاهی به جامعه داده نشده است؟

زمان امام حسن عسکری علیه السلام را در نظر بگیرید که بسیار شرایط سختی بود. پس از بنی‌امیه، بنی‌عباس آمده که بسیار وحشیانه‌تر از بنی‌امیه به تشیع و ایده آخرالزمان و مسائل معنوی

حمله کرده است. در دوران امام حسن عسکری علیه السلام بیشترین تعداد فرقه‌های انحرافی را داریم، یعنی یک دوره فرقه‌سازی آن هم با حمایت دولتی است. در آن شرایط، امام در محاصره

هستند. از مرکزیت جدا شده و به سامرا آمده‌اند. یعنی حاکمیت بنی‌عباس و حزب شیطان هر کاری که از دستش برمی‌آمد، انجام داد تا از شیعه چیزی باقی نماند. امام علیه السلام در سن ۲۸ سالگی به شهادت رسیدند و وجود مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در ۵ سالگی به امامت می‌رسند، درحالی که تقریباً کسی ایشان را ندیده بود. تعداد زیادی هم به حضور امام حسن عسکری علیه السلام نرسیده بودند. هر کسی که از بیرون به این شرایط نگاه کند، می‌گوید یکی دو هفته

دیگر کار شیعه تمام است، ولی در وهله اول چهار نایب بزرگ امام بودند که ما معمولاً نسبت به بقیه علما آن‌ها را نمی‌شناسیم و زحمتی را که در آن ۶۹ سال کشیدند، جدی نمی‌گیریم و بعد علما که آمدند که این عرصه ابهام در شیعه را مدیریت

دشمن گاهی می‌خواهد القا کند که مادر همه جا نفوذ داریم و بر همه جا حاکم هستیم، در حالی که بر هیچ جا مسلط نیستند و در هیچ جا قدرتی ندارند

کردند. برای شیعه موضوع غیبت یک سؤال جدی بود که چه شد که این اتفاق افتاد و اگر نبود تلاش علما برای این که روایات مربوط به غیبت را بیاورند و بگویند که ما از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتظر غیبت بودیم و این اتفاق عجیب و غریبی نیست، شیعه آرام نمی‌گرفت. آیا وقتی دوره ۶۹ ساله طی شد و مردم وارد غیبت کبری شدند، برایشان سخت نبود؟ چه شد که مردم به دوران غیبت کبری عادت کردند و پذیرفتند؟ چون علما به صحنه آمدند و شرایط خاص آن روز را متوجه شدند و به نیاز مردم پاسخ دادند.

یا مثلاً بعد از یک دوره ۱۰۰ ساله و ۲۰۰ ساله و... طول عمر امام برای مردم به عنوان یک سؤال جدی مطرح شد و علما به میدان آمدند و پاسخ دادند و یک ادبیات جدی در حوزه مهدویت شکل گرفت. جریان غیبت و مهدویت در تاریخ جلو آمده و علما هم همگام با آن جلو آمدند و به سؤالات و شبهات پاسخ دادند تا به انقلاب اسلامی رسیدیم. حالا یک مسئله دارد اتفاق می‌افتد. امام اعلام کردند که وظیفه ما زمینه‌سازی ظهور است. این یک شعار جدی بالای سر ما هست. مردم نگاه می‌کنند و می‌بینند دارد اتفاق می‌افتد. مردمی که به شکل جدی پای انقلاب اسلامی هستند، پای زمینه‌سازی ظهور هستند، یعنی می‌فهمند که ما داریم به سمت زمینه‌سازی ظهور می‌رویم و

به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام حق با باطل درمی‌آمیزد تا چهره حق پیدا و خود را عرضه کند. مردمی که به دنبال حق هستند و اشتباه می‌کنند، به باطل می‌پیوندند



اگر در زندگیتان به حزب شیطان راه بدهید، به همه زوایای زندگی شما نفوذ می‌کند و این قدرت مافوق تصور ماریطی به شیطان ندارد. بلکه به ضعف ما مربوط می‌شود



می‌کردند دوران ظهور است، وقت تعیین می‌کردند و بعد در آن وقت این اتفاق نمی‌افتاد و مردم ناامید می‌شدند و موضوع لوٹ می‌شد و لذا جلوی تعیین وقت گرفته شده است. ما باید به عنوان یک اصل، این نگاه را بالای سر کارمان داشته باشیم. موضوع دوم در رویکرد فعال راهبردی، زمینه‌سازی ظهور است و من در آنجا نشانه‌ها را نشانه‌های منفعل نمی‌بینم، بلکه راهکارهایی می‌بینم برای

تطبیق شرایط به معنای عامش اصلاً کار درستی نیست، یعنی ممکن است اشتباه کنیم و این موضوع در بین مردم لوٹ شود. این خیلی بد است که بگوییم به شرایط ظهور نزدیک می‌شویم و بعد این اتفاق نیفتد و بگوییم اشتباه کرده بودیم. کما این که در زمان بنی‌عباس که روایت شریف: «کذب الوقتون» که از وجود مقدس امام صادق علیه السلام صادر شده، همین شرایط بوده است. خیلی‌ها فکر

خارج از متن

سفیانی و صهیونیسم

می‌خواهند بدانند که این زمینه‌سازی چیست.

■ وظیفه ما چیست؟

سؤال بسیار مهمی است و ما باید به این سؤال پاسخ دقیق بدهیم. یا این سؤال که می‌پرسند آیا من در ظهور نقش دارم یا ندارم؟ اگر حضرت امام نگاه به جریان ظهور را در برابر نگاه منفعلی که در باره ظهور وجود داشت، به شکل جدی جا انداختند، ما چقدر ادبیات برای این نگاه فعال تولید کردیم؟ ما هنوز در حال استفاده از ادبیات سنگین بر اساس نگاه انتظار منفعل هستیم، در صورتی که ادبیات فعال که الحمدلله به تدریج رشد می‌کند، می‌تواند به بسیاری از سؤالات ما پاسخ دهد.

■ معمولاً وقتی درباره مهدویت صحبت می‌شود، بحث‌ها به سمت کشف فراماسونری و فعالیت‌های آن‌ها می‌رود. آیا شما این نگرش را قبول دارید؟ در مطالعات مهدویت باید کاملاً دو موضع مشخص و متمایز داشته باشیم. یکی دشمن‌شناسی است و یکی طراحی خودمان که به تعبیر حضرت آقا تمدن‌سازی ظهور است. این دو حوزه قابل تفکیک نیستند و ادبیاتشان به هم ربط دارد، اما قابل تمایز است. به نظر می‌رسد به دلیل همان سختی‌ای که در ادبیات نگاه راهبردی به حوزه مهدویت وجود دارد، ادبیات دشمن‌شناسی ما بر تمدن‌سازی

ظهور پیشی گرفته است. اشکالی ندارد و به دشمن پرداختن حرام نیست و یک بخش بسیار مهم و عمده است، ولی در عین حال باید یادمان باشد که این کفه را نباید چنان سنگین کرد که توازن به هم بخورد.

■ همان توازنی که در بحث مدعیان هم اشاره کردید.

بله، در بحث مدعیان هم همین اتفاق افتاده است. نکته دوم بسیار مهم و جدی است. در حوزه دشمن‌شناسی باید حواسمان باشد که دو ادبیات تولید می‌شود. یکی ادبیاتی که توسط خود ما در حال تولید است که اصالت دارد و دوم ادبیاتی که از طرف دشمن به ما القامی شود. جریان یهودستیزی و بعضی از جریانات فراماسونری و نه همه آن، چیزی است که

کاملاً از طرف دشمن تولید می‌شود و در طول تاریخ هم سابقه داشته است. در طول تاریخ هم هر وقت حزب شیطان - که در دوران ما به اسم صهیونیسم یا فراماسونری می‌شناسیم - در گوشه‌ای گیر افتاده‌اند خودشان جریانی را علیه خودشان

درست کرده و از درون آن یک مظلوم‌نمایی بیرون آورده‌اند و بعد با آن مظلوم‌نمایی ادامه حیات داده‌اند. این بسیار ظریف است و دوستان ما در حوزه مهدویت و کسانی که روی دشمن‌شناسی متمرکز هستند، باید دقت کنند که ادبیات وام گرفته از دشمن نباید به عنوان ادبیات تولیدی خودمان قالب شود.

■ البته گاهی برعکس این هم اتفاق افتاده. در حال حاضر با حرف‌هایی که می‌شنویم می‌ترسیم که دشمن تا کجا در زندگی ما نفوذ کرده است و چقدر بر ما احاطه دارد؟

این از تبعات همان جریان دشمن ساخته است. دشمن گاهی می‌خواهد القا کند که ما در همه جا نفوذ داریم و بر همه جا حاکم هستیم، در حالی که بر هیچ جا مسلط نیستند و در هیچ جاقدرتی ندارند، اما یادمان باشد که در ادبیات شیطان‌شناسی، این گزاره، گزاره اصلی است که شیطان هیچ قدرتی ندارد و هیچ توانی ندارد، اما در مقابل کسانی که شیطان را به زندگیشان راه نمی‌دهند. «إِنَّ

امام نگاه به جریان ظهور را در برابر نگاه منفعلی که در باره ظهور وجود داشته، به شکل جدی جا انداختند، ما چقدر ادبیات برای این نگاه فعال تولید کردیم؟

وقتی ۱۰۰ نفر در محفل نشستند، اندک‌تپ آن‌ها باتپ معمول کشور تفاوت دارد. انسان باید شك کند که چرا این‌ها به این شکل جذب شده‌اند



موضوع مهدویت در رسانه‌های ما از دو جنبه تقریباً مغفول است. یکی خود موضوع مهدویت، دوم به عنوان یک سیاست بالای سر همه برنامه‌ها، نه لزوماً تصریح به موضوع مهدویت یا گفت‌وگو در این باره



و بعداً هم این‌طور نباشد و به هم بخورد، ولی به هر حال انسان‌های متفاوتی در رأس این جریان سفیانی‌گری قرار می‌گیرند که آن‌ها هم اشخاص خاص خود سفیانی هستند، اما صحنه ظهور این‌گونه است که سفیانی قیام کرده است و در عراق حضور دارد، از عراق به شام و به حجاز لشکر کشی می‌کند و این‌ها همان ماجراهایی هستند که ظهور را ایجاد می‌کنند.

جزو علائم حتمی ظهور هم هست و قطعاً بدون او، ظهور اتفاق نمی‌افتد و سفیانی ظهور خواهد کرد. دلایلی وجود دارد که ذهن را به‌طور ذوقی به این سمت می‌برد که سفیانی نه یک شخص که یک جریان است و آن جریان می‌تواند صهیونیسم باشد و حتی شباهت ویژه هم به‌طور ذوقی کمک می‌کند. سفیانی در عربی و صهیونیسم هماهنگ به نظر می‌رسند. اشکال هم ندارد که این‌گونه ببینیم

تحلیل شرایط جهان و اتخاذ سیاست برای رفتن به سمت ظهور و زمینه‌سازی ظهور. اگر این‌طور ببینید می‌توانید تا یک قدمی ظهور هم بروید، ولی اتفاق نیفتد و جامعه هم ناامید نشود. اگر موضوع را این‌طور ببینید، شرایط کلی ظهور را که در آخر الزمان تصویر می‌شود، می‌بینید، می‌دانید که امام یک دشمن اصلی به نام سفیانی دارند که مهم‌ترین و خبیث‌ترین شخصیت تاریخ است و

عَبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» هر کسی که از شیطان تبعیت کند، شیطان بر او سلطه پیدا می کند. شیطان می خواهد که فقط مخلصین استثنا شود، ولی خداوند فرمود: تو بر هیچ کدام از مؤمنین سلطه نداری الا کسانی که خودشان تو را تقویت می کنند. مخلصین که سر جای خودش، تو بر مؤمنین هم سلطه نداری. خداوند این گروه میانی را هم به این سمت آورد. اگر در زندگیتان به حزب شیطان راه بدهید، به همه زوایای زندگی شما نفوذ می کند و این قدرت مافوق تصور ما ربطی به شیطان ندارد، بلکه به ضعف ما مربوط می شود. این که بعضی از دوستان ما فکر می کنند شیطان هیچ قدرتی ندارد، این هم اشتباه است. به میزانی که ما ضعف داریم و شیطان را در زندگیمان راه می دهیم، شیطان هر کاری می تواند بکند. شیطان با حضرت ایوب علیه السلام چه کرد؟ همه زندگی ایشان را در هم پیچید. فرزندان و خانه و خانواده اش را از او گرفت، چون خداوند به شیطان این اجازه را داده که چه برای ابتلا و چه برای انسان هایی که دچار مشکل شده اند، وارد شود. شیطان می تواند در تمام زندگی ما نفوذ کند و می تواند هیچ قدرتی نداشته باشد. این به ما بستگی دارد.

■ معمولاً چه کسانی جذب این گروه های دروغی می شوند؟

کسانی که اولاً دغدغه دارند. کسی که حواسش دنبال زندگی اش و قیمت دلار است، ممکن است این سؤال هم برایش مطرح باشد، ولی معمولاً کسی آماده جذب به این نوع گروه ها است که دغدغه و سؤال داشته باشد، دلش بخواهد کاری کند، انگیزه برای رشد و حرکت داشته باشد. آدم نشسته که هیچ وقت دچار مشکل نمی شود و انسان ارزشمندی هم نیست، چون ارزش انسان ها در حرکت است. کسی که حرکت می کند و به سمت جلو می رود، اگر آگاهی اش در حد سرعتش نباشد، گرفتار می شود. شما اگر دست به فرمان تان با میزان گازی که می دهید تناسب نداشته باشد، تصادف می کنید. گاهی ممکن است دست به فرمان شما خوب نباشد، اما به ماشین جلویی نگاه کنید و راه را درست بروید. اگر انسان در ولایت و آگاهی ضعیف باشد، چپ می کند.

■ پس شما این تابعین را معمولاً مثبت می بینید، یعنی کسانی هستند که غرض و مرض ندارند. حتماً غرض و مرض ندارند. در کل موضوع حزب شیطان، تعداد کسانی را که با علم در حزب شیطان می مانند و ادامه حیات می دهند بسیار

کم می بینیم. عده خیلی این گونه هستند که مستکبرین تاریخ هستند، بقیه کسانی هستند که به خیال تبعیت حق به باطل می پیوندند، چون باطل، خودش را به وضوح نشان نمی دهد. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام حق با باطل درمی آمیزد تا چهره حق پیدا و خود را عرضه کند. مردمی که به دنبال حق هستند و اشتباه می کنند، به باطل می پیوندند.

■ افرادی که این ادعاها را می کنند، از لحاظ روانی چه طور آدم هایی هستند؟

من خیلی از آن ها را نمی شناسم، ولی قاعده تاً باید دو دسته باشند. یک عده حتماً مزدور و وابسته هستند، اعم از این که خودشان بدانند یا ندانند. یک گروه هم جاهل هستند و ممکن است در ابتدا به جایی هم وابسته نباشند، البته وقتی شروع کنند و یار هم پیدا کنند، مورد طمع حزب شیطان قرار می گیرند.

■ ورود سینما و تلویزیون به این عرصه ها را چقدر صلاح می بینید؟

سینما و تلویزیون و هر ابزار دیگری بیش از این که به جنبه سلبی بپردازد، وظیفه دارد تولید کند. ما دوران بعد از انقلاب اسلامی هستیم و حکومت دست مان است. اساساً با موضوع قبل از انقلاب که برخوردهای سلبی هم قابل توجیه بود خیلی فرق می کند. نه این که برخوردهای سلبی اشتباه هستند، ولی همه هم و دغدغه ما نباید در آن موضوع صرف شود. موضوع مهدویت در رسانه های ما از دو جنبه تقریباً مغفول است. یکی خود موضوع مهدویت، دوم به عنوان یک سیاست بالای سر همه برنامه ها، نه لزوماً تصریح به موضوع مهدویت یا گفت و گو در این باره. مهدویت باید سیاست کلان رسانه های ما باشد، حتی اگر یک کلمه هم به شکل مستقیم در باره مهدویت صحبت نکنید، ولی این برنامه ها، سریال ها، خبرها و ... کاملاً مهدوی باشد و در چهارچوب مهدوی و بر اساس ایده های انقلاب اسلامی طراحی شده باشد. به نظرم می رسد که این موضوع کاملاً مغفول است.

■ در حال حاضر اوضاع جامعه ما با وجود این مدعیان دروغین چگونه است؟

من خیلی نگران مدعیان نیستم. به نظرم می رسد که تحت رهبری آقا خیلی خوب جلو می رویم. فتنه به فتنه جلو می رویم و هر فتنه گامی در خالص سازی مردم ما در مأموریتی است که دارند. من بیش از آن که به نگاه سلبی معتقد باشم، به نگاه ایجابی معتقدم. جریان انقلاب اسلامی به سرعت جلو می رود. پیشرفت علمی ای که در یکی دو ساله اخیر، بیشتر خود را نشان داده، امیدواری های زیادی را ایجاد می کند. هویت و احساس عزتی که در اثر بسیاری از موضع گیری های بین المللی در ما ایجاد می شود، خیلی کمک مان می کند. جریان بیداری اسلامی که تابع مقاومت ۳۰ ساله مردم ماست، روح امیدی را در مردم ما ایجاد می کند که به نظر من اجازه نمی دهد که مدعیان زمینه ای برای طرح موضوعاتشان داشته باشند.

■ مشخصه های واضح مدعیان دروغین چیست؟ چندین راه وجود دارد. اول خود آن شخص است و ویژگی هایی که در ظاهر می فهمیم و اینکه این آقا سابقه تحصیل دارد؟ سابقه تدین دارد؟ امانتدار است؟ انسان این چیزها را می فهمد. معمولاً وقتی در سنین جوانی گرایش بی حد و حصر پیدا می کنیم: «حب الشیء یعمی و یصم». انسان نمی بیند. بعد که بیرون می آید و نگاه می کند، می بیند که این آقا این همه عیب داشت و من ندیدم. حتماً این عیب در روز اول هم قابل مشاهده بوده، منتهی ما چون کاملاً جذب شده بودیم، در نظر نگرفتیم. این خیلی مهم است.

دوم کسانی هم که جذب این آدم ها و مجالس می شوند، شاخص هستند. وقتی ۱۰۰ نفر در محفلی نشستند که تیپ آن ها با تیپ معمول کشور تفاوت دارد، انسان باید شک کند که چرا این ها به این شکل جذب شده اند. سوم عرضه به ولایت فقیه - اعم از مستقیم یا غیرمستقیم - است. یکی از میزان های مهم همراهی یا عدم همراهی این جریانات با نظام و جمهوری اسلامی را از روی این فرمایش ها می توانیم بفهمیم. اگر دغدغه ما بیداری اسلامی است، اگر در جایی اختلاف شیعه و سنی مطرح می شود، کاملاً پیداست که خلاف مصلحت نظام و حتی اسلام است، هر چند گوینده اش خیلی هم موجه باشد و افراد آن جلسه هم موجه باشند که معمولاً هم متأسفانه این طور است.



قرآن بخوانید، برنده حج عمره شوید

با عضویت در باشگاه ختم قرآن همشهری آیه
برنده یک سفر حج عمره و ۱۰ قرآن دیجیتال شوید.
کافی است به شماره ۳۰۰۹۹۹۱۰ پیامک بزنید و
بگویید چند جزء قرآن را در ماه مبارک رمضان تلاوت
می‌کنید؛ از یک جزء تا کل قرآن.
اطلاعات بیشتر در همشهری آیه

چرا باید
همشهری آیه خواند؟

شما می‌توانید...

◀ پرسش‌های اعتقادی‌تان را بدون تعارف
از کارشناسان علوم دینی پرسید

◀ مشکلات خانوادگی‌تان را با
کارشناسان خانواده مطرح کنید

◀ با سبک زندگی بزرگان دین آشنا شوید

◀ توصیه‌های اسلام برای داشتن یک زندگی خوب
و خانواده‌ای صمیمی را بخوانید

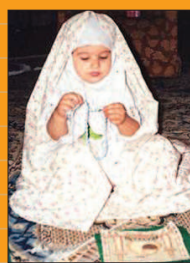


شماره
جدید
منتشر
شد

www.hamshahrimags.com

همشهری آیه

ماهانماهی برای خانواده‌ها
با آیه‌ها زندگی کن!



عکس کودکان نماز اولی‌تان را برای ما ارسال کنید

راههای برقراری تماس

hamshahriayeh@gmail.com

پیامک: ۳۰۰۹۹۹۱۰

تلفن: ۸۴۳۲۱۷۳۰

واحد آگهی ها:
۲۹۴۸۱۰۵-۲۹۴۸۱۰۶
کاری از گروه مجلات همشهری



مروری کوتاه بر بخش هایی از زندگی
امام حسن مجتبی علیه السلام

کریمانه ترین آیه قرآن

وجه محمد طاهری

تنها چیزی که در این دنیای
فانی، باقی می ماند قرآن
است، پس قرآن را پیشوا
و امام خود قرار دهید،
تا به راه راست و مستقیم
هدایت شوید. همانا محق
ترین مردم به قرآن کسانی
هستند که بدان عمل کنند
اگر چه آن را حفظ نکرده
باشند، و دورترین افراد از
قرآن کسانی هستند که به
دستورات آن عمل نکنند
گرچه قاری و خواننده آن
باشند.

سیدی از جنس صلح

همه جمع بودند؛ هم پیامبر بود و هم صحابه پیامبر؛ همگی نزدیکی
کوه حرا گرد آمده و به گفتگو مشغول بودند. خردسالی وارد شد؛ باوقار
و متانت. از نگاه طولانی پیامبر که با رضایت قدم های استوار کودک را
دنبال می کرد می شد فهمید او حسن است؛ فرزند ارشد فاطمه و علی،
یکی از دو جوانی که سیادت اهل بهشت را بر عهده دارد.
نگاه پیامبر بالاخره از حسن دل کند و رو به جمع برگشته و گفت:
«بدانید که حسن، پس از من راهنما و هادی شما خواهد بود؛
او هدیه ای است از خداوند
جان و جهان برای من؛ او
کسی است که
اخبار مرا به

به انتخاب خدا

شام نیمه رمضان سال سوم
هجرت بود؛ زمین و آسمان انگار
رنگ و بویی دیگر داشت. کودکی سرخ و
سفید در آغوش فاطمه مرضیه آرمیده بود که آرامشی
عجیب داشت؛ آرامشی از جنس حلم خدا؛ گویی خدا حلم خودش را
بیش از هر صفت دیگری در جان طفل دمیده باشد. دختر پیامبر، رو به همسرش کرده و از او خواست تا برای فرزندش،
اسمی برگزیند؛ اما علی کسی نبود که در این قبل کارها، بر رسول خدا پیشی بگیرد. پس منتظر ماندند تا چهره گشاده
پیامبر در چارچوب در ظاهر شود و به دیدار طفل نورسیده بیاید؛ آمد، با پارچه ای سپید تانوزاد را در آن بیچید. چون
کودک را در آغوش فشرد و اذان و اقامه را به گوش راست و چپش خواند، از نام او پرسید. حضرت امیر عرضه داشت: یا
رسول الله! چگونه پیش از شما برای او اسمی برگزینیم؟ پیامبر لبخندی زد و گفت: من نیز در این نامگذاری بر خداوند
سبققت نمی گیرم. پس خدای تبارک و تعالی به جبرائیل عرضه داشت: در خانه محمد پسر متولد شده، نزد او برو، به
او تبریک گفته و یگو: حقیقتاً که علی نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی؛ پس فرزندت را به نام پسر ارشد
هارون نام بنه! جبرائیل تهنیت گویان نزد محمد آمد و پیغام پروردگار را به او رسانید. پیامبر نام پسر هارون را پرسید؛
جبرائیل فرمود: «شبر» پیامبر عرضه داشت، زبان من عربی است، شبر به چه معناست؟! جبرائیل فرمود: حسن!
آنگاه پیامبر خاتم، سبط اکبر علی و فاطمه را، به انتخاب خدا، حسن نام نهاد.

گفتنی‌های شنیدنی

می گفت درستی، از میان برداشتن بدی هاست، می گفت جوانمردی در پاکدامنی است، و پستی آن است که تنها به امور خرد و حقیر نظر بیفتی. می گفت کرم آن است که پیش از خواستن ببخشی، نه پس از آن؛ و فرومایگی و دنائت آن است که به همسر بی‌اعتنایی کرده و راحت‌طلبی کنی. می گفت جود آن است که درست زمانی که دستان خودت خالی است، اتفاق کنی و بخل آنکه وقتی می بخشی گمان کنی مالت از کف رفته است. می گفت برادری، وفاداری است، چه در خوشی و چه در ناخوشی، چه در گرفتاری و چه در گشایش!

می گفت بی‌نیازی آن است که به قوت الهی قانع باشی، هر چند لایموت باشد و به قسمت الهی رضایت دهی هر چند ناخوشایندت باشد؛ و می گفت فقر آن است که چشم طمع بر همه چیز بدوری و نسبت به هر آنچه می‌بینی، حرص داشته باشی.

می گفت؛ حرفهایی که شنیدنی هستند، برای آنان که اهل شنیدن باشند.

خودم شاهد بودم

می گفت خودم شاهد بودم که علی مرتضی علیه‌السلام، فرزندان را گرد آورده، مقابل خود نشاند؛ هم حسین را، هم محمد بن حنفیه را و هم دیگر اهل بیت خویش را. می گفت خودم شاهد بودم زمانی که فرزند ارشدش؛ حسن را خطاب قرار داد و به او وصیت کرد؛ همان زمان که ردای امامت، و نیز کتاب و سلاح خویش را به حسن داد و او را گفت: «فرزندم! میوه دلم! رسول خدا - که سلام خدا و ملائکه‌الله بر او باد - به من امر کرده تا به تو وصیت کنم؛ و سلاح و کتابم را در اختیار تو قرار دهم؛ آنچنان که او نیز با من چنین کرد و امامت را به دستان من سپرد. پس هرگاه مرگ به سراغ تو آمد، تو نیز در حق برادرت، حسین علیه‌السلام چنین کن و بار سنگین امامت را بر دوش او بگذار.»

این حرف‌ها را سلیم بن قیس هلالی بر زبان آورده، همان کسی که صادق آل محمد علیه‌السلام کتاب او را «القبای تشیع» خوانده است.

گوش مردم خواهد رساند و آثار به‌جا مانده از من را به ایشان نشان خواهد داد. حسن کسی است که سنت مرا زنده خواهد کرد و سیره مرا حیات خواهد بخشید. کارها و رفتارهای من است. پیامبر دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا رحمت و برکت را بر او فرو فرست؛ و نیز مغفرت و رضوانت را نصیب آنانی کن که حق او را بشناسند و به خاطر من، بر او نیکی کرده، حرمتش را نگاه دارند.»

این نخستین بار نبود که پیامبر خاتم چنین می‌گفت؛ پیشتر نیز بارها گفته بود که «حسن ریحانه من است، فرزندی بزرگ و سیدی والامقام که خداوند به دستان مبارکش میان دو گروه از مسلمین صلح برقرار خواهد کرد.» و این صلح برقرار شد؛ آنچنان که تاریخ، فرزند ارشد علی مرتضی و فاطمه زهرا را به صلحی می‌شناسد که مجتبی علیه‌السلام متولی آن بود.

علم بهتر است؛ نه ثروت!

امام حسن عسگری علیه‌السلام از اوصاف اجدادش نوشته است: اینکه کسی برای کریم اهل بیت، تحفه ای آورده بود. کرم، سبجت حسن بود و بخشش خصلتش؛ پس گفته بود: آیا دوست داری به جای این هدیه بیست برابر آن را به تو ارزانی کنم یا دری از دانش به روی تو بگشایم؟ آنچنان که به واسطه آن فلان ناصبی را مغلوب خود کنی و اوضاع آن بلاد را سامان بخشی؟

مرد به فکر فرو رفته بود؛ حسن سکوت را جایز ندانسته و گفت: اگر درست انتخاب کنی، هر دو از آن تو خواهد شد و اگر نه، تنها به همان که خود برگزیده ای، خواهی رسید. مرد کمی بیشتر فکر کرد، از ارزش درهم و دیناری که نصیبش می شد، پرسید؛ جواب امام این بود که هزار هزار مرتبه پیش از همه دنیا به تو می‌رسد. رقم بالا بود؛ اما این فقط ظاهر قصه بود؛ مرد مصمم شد، نمی‌خواست این پادش پست را انتخاب کند؛ پس دانش را برگزید؛ دانشی را که خیر دنیا و آخرت به همراه داشت. امام از انتخاب نیکوی مرد، خرسند شد؛ هم از دانش خود او را بهره مند ساخت و هم بیست هزار درهم به او هدیه کرد. بعدها؛ امام به او گفت: کسی چون تو در زندگی بهره ای نبرده است؛ که هم محبت خدا را خریده ای، هم محبت رسول خدا را، و هم مهر علی مرتضی و فاطمه زهرا را، و هم محبت خاندان پاک ایشان را. هم محبت ملائکه مقرب آستان باری تعالی را از آن خود ساخته ای و هم محبت همه برادران دینی خود را؛ و تو به اندازه همه آنان که در این دنیا پاداشی نصیبشان می شود، جزا و پاداش خواهد دید که هزار بار برتر از تمام دنیاست. این سود ارزانیست باد و این بهره گوارایت!

بنده گی به سبک مجتبی

بندگی را خوب یاد گرفته بود؛ هر چه باشد استادش محمد بود و علی، و همراهش فاطمه زهرا. وضو که می گرفت، رنگ از رخسارش می رفت و لرزه به اندامش می آمد، می گفت: نه من؛ که هر کسی که به درگاه خدا می رود و در پیشگاه او می ایستد، باید این گونه باشد؛ رنگ پریده و لرزان؛ به مسجد که می رفت، سر به آسمان بلند می کرد و می گفت: خدای من! معبود من! اله من! میهمان تو بر در خانه ات ایستاده، تو که بر همه زمین و زمان احسان کرده ای! گنجه‌کاری به سوی تو آمده؛ به خاطر همه خوبی‌های تو از همه بدی‌هایش چشم‌پوش؛ به خاطر همه بزرگی‌های تو از خواری‌هایش بگذر؛ که تو بخشنده و بزرگواری!

چون به نماز می ایستاد، بند بند وجودش در مقابل پروردگارش می لرزید، گویی همه اجزای بدنش در مقابل خداوند به زانو درآمده باشد، نه فقط هنگام اقامه نماز؛ که در همه حال؛ عابدترین و زاهدترین و برترین مردم بود؛ چون احرام می بست، با پای پیاده، بل با پای برهنه طواف می کرد. چون در خاطرش خاطره مرگ می افتاد، اشک می ریخت و چون به یاد صحرای محشر و پل صراط می افتاد مویه می کرد. وقتی در یادش می آمد که باید روزی در پیشگاه الله بایستد و برای یکایک اعمالش پاسخگو باشد، صدای ناله‌اش به آسمان بلند می شد، و آنچنان استغاثه می کرد که از حال می رفت. سحرگاه، چون از نماز فارغ می شد، دل از سجاده نمی‌کند، مگر آنکه که خورشید رخ می‌نماید. چون قرآن تلاوت می‌کرد، و به آیات الهی «یا ایها الذین آمنوا» می‌رسید؛ زیر لب زمزمه می‌کرد: «لیک اللهم لیبک، لیبک اللهم لیبک»

پس چون در بستر شهادت بود اشک می ریخت؛ اینبار برای جدایی از دوستانش؛ برای جدایی از حسین، برای جدایی از زینب، برای جدایی از اهل ایمان؛ و نیز از ترس آنچه در پیش رو داشت؛ برای هول و هراس از دیدار معبودی که عمری چشم به راه دیدنش بود. مجتبی بندگی را خوب یاد گرفته بود.

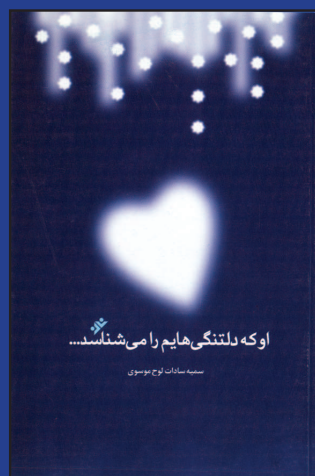
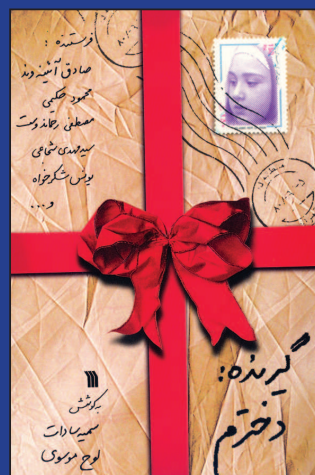
راوی روایت الله

هفت سال بیشتر زندگی نکرده بود؛ اما آنچنان ذکاوتی داشت که هم‌پای رویان و محدثان پای منبر پیامبر می‌نشست و هر چه می‌شنید نه به حافظه، که به دل می‌سپرد تا آنجا که هم‌صورتش و هم سیرتش شبیه‌ترین‌ها به رسول الله بود. فرقی نمی‌کرد آیه ای بشنود یا روایتی، آنچنان در جانش می‌نشست که گویی بر پوست و گوشتش حک شده باشد؛ که گویی در شریان‌هایش جریان یافته باشد؛ چه، او راوی روایت الله بود.

بارها شده بود که پیش از آنکه پای علی به خانه برسد، حسن برگشته بود، بارها شده بود که پیش از آنکه فاطمه آیتی را از زبان مرتضی بشنود، از مجتبی شنیده بود، بارها شده بود که با همان سن و سال کمش راوی روایت الله شده بود؛ و عجب تلاوتی داشت این راوی کوچک.

اما فقط یکبار؛ تنها یکبار که علی زودتر به خانه آمد، تا آیه‌های وحی را از زبان فرزندش بشنود؛ حسن به لکنت افتاد؛ فاطمه شگفت‌زده شد؛ مگر می‌شود قاری همچون حسن در تلاوت آیه‌هایی که فقط لحظاتی از شنیدنشان گذشته است وایماند؟ اما لکنت حسن از فراموشی نبود؛ بلکه گویی می‌دانست شخصی بزرگ در خانه است و حسن شرم داشت از آنکه در مقابل بزرگی لب به سخن بگشاید. و همین شرم بود که حسن را تا آغوش مرتضی کشاند و نوازش پدرا نه را ارزانی‌اش کرد.

آثار منتشر شده از دکتر سمیه سادات لوح موسوی



برای دریافت کتاب‌ها با شماره تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۶۲۷۰۱ تماس حاصل فرمایید

فرهنگ



«بسم الله» حکایت غریبی دارد
پای صحبت‌های استاد جواد
صادقی تهرانی، نقاشی - خط
نویسی که مشق «اسماء الله» را
دوست دارد



اقتصاد قرآنی را دریابید
گفتاری در بیان جامعیت و
فرازمایی بودن قصه‌های قرآنی



این اجناس برای فروش است،
نه خرید!
آرزوهای بر باد رفته یک مادر که
می‌خواست بچه‌اش کتابخوان
شود



هیچ کودکی به پیامبر شک
نمی‌کند
همه چیز درباره کتاب مذهبی
بچه‌ها، در گفت‌وگو با حسین
فتاحی





پای صحبت‌های استاد جواد صادقی تهرانی، نقاشی - خط نویسی که مشق «اسماء الله» را دوست دارد

«بسم الله» حکایت غریبی دارد

محسن قزلی

در کوچه، پس کوچه‌های رسالت، نبش یکی از خیابان‌ها، گالری کوچک و باصفایی هست پر از تابلوهای خوش رنگ و نگار اسماء الهی. هر طرف سر می چرخانیم مجموعه‌ای از تابلوهای نقاشی خطی است، حاصل حدود سی سال تجربه استادی است که این روزها و در مرز شصت سالگی، باز هم تمام فکر و ذکرش کشیدن و نوشتن تابلوهای جدید است. استاد جواد صادقی تحصیل کرده انگلستان است و با پیروزی انقلاب اسلامی به ایران آمده است. او که سال‌هاست در گالری کوچکش و بر کرسی استادی دانشگاه به جوانان خط درس می‌دهد، در این گفت‌وگو از زندگی گفت و نقاشی - خط و خوشنویسی و ...



نقاشی خط این نیست که شما نقاشی بکشید و خط هم بگذارید کنارش، این هنر تعریف خاص خودش را دارد؛ معجونی از خط و نقاشی و گرافیک و مفهوم است



چه شد که سراغ هنر خطاطی و نقاشی خط رفتید؟

خوشنویسی را از سال ۵۷ و هم‌زمان با پیروزی انقلاب شروع کردم. خوشنویسی را دوست داشتم و متناسب با علاقه‌ام بود. رشته تحصیلی‌ام گرافیک بود و انگلستان درس می‌خواندم. از همان موقع علاقه‌مند به هنر بودم البته این هم داستانی دارد که اصلاً چطور وارد هنر شدم.

■ خب داستان چیست؟ برای ما بگویید.

در دوره دبیرستان نقاشی‌ام خیلی خوب بود. معمولاً ۲۰ می‌شدم و بیشتر سال‌ها هم استاد من پدرم بود. یعنی پدرم در مدرسه معلم هنر ما بود. ایشان وقتی می‌خواست به نقاشی من نمره بدهد، دست می‌گذاشت روی اسم بالای برگه امتحانی و به دفتر مدرسه می‌برد و به معلم‌ها نشان می‌داد، می‌گفت شما به این ورقه چند می‌دهید؟ آنها هم مثلاً می‌گفتند ۲۰ و پدرم ۲۰ می‌داد، اما طوری که ندانند من پسرش هستم.

ولی خطم خیلی بد بود، پدر آن زمان بارها می‌گفت: ای کاش خطت یک مقدار خوب بود که آبروی ما پیش معلم‌ها نرود. تا اینکه وارد دانشگاه شدم. رشته گرافیک را انتخاب کردم. اواسط تحصیل بود که به پیروزی انقلاب برخوردیم. بنا به دلایلی - که حالا بماند - به ایران آمدم. کارهایی را هم که آنجا انجام داده بودم، با خودم به ایران آوردم. به دانشگاه مجتمع هنر و هیأت نظارت آنجا بردم و نشان دادم، آنها خیلی از کارهای من خوششان آمد، گفتند شما می‌توانید بدون کنکور وارد دانشگاه بشوید و اینجا تحصیل‌تان را ادامه بدهید.

در این دوره مجبور بودم یک واحد خوشنویسی هم اصطلاحاً «پاس کنم». البته آن واحد را هم باری به هر جهت گذراندم و فارغ‌التحصیل شدم. بعد از آن وقتی می‌خواستم کاری انجام بدهم - چون آن زمان مثل الان کامپیوتر نبود و همه کارها را باید با دست انجام می‌دادیم - برای اینکه کارت و پوستر و ... را طراحی کنم، مجبور بودم از خط استفاده کنم. اگر می‌خواستم خط را بدهم به خطاط بنویسد، در ترکیب‌بندی آثار با مشکل‌های زیادی مواجه می‌شدم، موضوع دیگر هم بحث مالی بود که باید مقدار زیادی از دستمزد را به خطاط می‌دادم.

آن زمان بود که فکر کردم خودم باید خط را یاد بگیرم. همیشه در زندگی فکر و عقیده‌ام

این بوده که سعی کنم حتی الامکان به چیزهایی که می‌خواهم، برسیم. چون به هنر علاقه‌مند بودم، خط هم جزو هنر بود، گفتم بروم خط را هم یاد بگیرم. رفتم خدمت آقای ناصر جواهرپور، ایشان آن زمان در وزارت ارشاد کار می‌کرد. گفتم: استاد آمده‌ام خط یاد بگیرم. ایشان خیلی تحویل گرفت و سرمشق دادن و آموزش را شروع کرد. با تشویق‌های ایشان و تلاش جدی خودم، خیلی سریع توانستم درجه ممتاز انجمن خوشنویسان را بگیرم. آن موقع هم وارد تربیت معلم شده بودم و از آن زمان تدریس خوشنویسی را در آنجا شروع کردم.

حدود ۱۵ سال در دانشگاه آزاد و علمی - کاربردی گرافیک خط درس دادم. این ماجرای علاقه‌مندی من به خط بود، اصلاً گرافیک هم در این میان کنار رفت و من کلاً وارد وادی خوشنویسی شدم.

■ میان صحبت‌ها گفتید پدرم استادام بود. پدر چه قدر شما را برای ورود به این وادی تشویق کرد؟

پدر من در دبیرستان جعفری، در میدان شاپور تدریس می‌کرد. من هم آنجا درس می‌خواندم. در چند درس معلم بود و یکی از آنها هنر بود. ایشان نقاشی هم می‌کشید، البته معلم قرآن و شریعت هم بود.

■ جالب است! یعنی هم معلم قرآن بودند، هم هنر؟

بله. پدر ۵۰ سال تدریس کرد.

در این مدت هم هنر درس داد و هم قرآن. در آن دوره خیلی من را به نقاشی تشویق می‌کرد. البته نقاشی خودم هم خوب بود. حالا اگر بخواهیم به عقب برگردیم در آن زمان که در انبار دانشگاه کار می‌کردم، اجناس گرافیک و نقاشی و ... را خودم می‌بردم و تحویل می‌دادم. آقایی بود به نام مهندس فرجی که کارش طراحی بود. کارهای خوبی انجام می‌داد. من هم بعضاً می‌نشستم کنار او و نگاه می‌کردم. یک بار به ایشان گفتم: استاد کارهای‌تان خیلی قشنگ است. گفت: دوست داری؟ گفتم: بله. گفت چرا نمی‌آیی این کار را انجام بدهی؟ گفتم: من قدیم نقاشی‌ام خوب بود. گفت: بیا من پرسپکتیو یادت می‌دهم و یاد داد.

رفتم منزل و یک هفته بعد یک دسته کار برای او آوردم. آن قدر زیاد کار کرده بودم که وقتی دید، تعجب کرد. آن زمان خیلی من را تشویق کرد که هنر بخوانم. اما چون سنم زیاد بود، در ایران نمی‌توانستم در دانشگاه شرکت کنم. ایشان گفت: برو انگلیس، آنجا دوستان من هستند و کمکت می‌کنند، یک نفر را معرفی کرد. رفتم اما او هم تحویل نگرفت. تک و تنها در آنجا ماندم. دودل بودم که برگردم یا تنها بمانم و درس بخوانم که ترجیح دادم بمانم و بخوانم.

■ پدرتان مخالفت نکرد؟ با توجه به فضای مذهبی که داشت؟

نه. مخالفت نکرد. همیشه به من می‌گفت: هر کاری که صلاح می‌دانی، انجام بده. موافق بود و اتفاقاً خیلی هم حمایت کرد.

■ جناب صادقی، نقاشی خط را از کی شروع کردید؟

چون رشته‌ام گرافیک بود، نقاشی هم کار کرده بودم و از آن طرف کار خوشنویسی هم می‌کردم، طبیعتاً وارد نقاشی شدم. سر کلاس‌هایم به شاگردانم می‌گویم مساله نقاشی خط این نیست که شما نقاشی بکشید و خط هم بگذارید کنارش، این هنر تعریف خاص خودش را دارد. به‌طور خلاصه درباره نقاشی خط می‌توان گفت: معجونی از خط و نقاشی و گرافیک و مفهوم است. اینها همه باید با هم

جمع بشود. اینکه شما یک نقاشی بکشید و یک خط هم کنارش بنویسید، می‌شود نقاشی و خط ولی نقاشی خط باید یک مفهوم را برساند. از نقاشی و گرافیک کمک می‌گیرید که ترکیب زیبایی خط به بیننده بهتر و زیباتر منتقل شود. به هر حال چون نقاشی و گرافیک می‌دانستم، دو-سه تابلوی نقاشی خط کار کردم و دیدم که در این کار موفقم.

■ اولین نقاشی خطی که کار کردید چه کلمه‌ای بود؟

باید فکر کنم. اولین کاری که در نقاشی خط انجام دادم، این بود که فکر کردم تذهیب را وارد تابلو کنم. چون تذهیب را تا الان هم این‌طور

«بسم الله»
حکمت عربی
دارد. فکر می‌کنم
تا آخر عمرم
اگر «بسم الله»
کار کنم، باز هم
جای کار دارد.
این را تجربه
کرده‌ام. تجربه‌ای
که حاصل ۳۰ سال
تدریس است

می‌شناسیم که مکمل خط است. می‌خواستیم طوری باشد که تذهیب را در خطم بیاورم و تابلویی کار کردم که این شعر بود: «قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس». «داند» را با خط شکسته طوری طراحی کردم که شکل کلید سل موسیقی شده بود و با این کار تذهیب را وارد کار نقاشی خط کردم.

■ استادان شما چه کسانی بودند؟

خوشنویسی را با استاد جواهرپور آغاز کردم و تا الان هم از خطهای ایشان تعلیم می‌گیرم و از خط میرزا رضای کلهر. من فقط از همین دو خط آموزش می‌بینم و کار می‌کنم. با استاد دیگری کار نکردم. بین شاگردان ایشان،

من تنها کسی هستم که خطم تا حدودی شبیه ایشان است. هر کس خطهای من را می‌بیند، می‌گوید: شاگرد استاد جواهرپور هستی؟ به دلیل علاقه‌ای که اول به خود ایشان داشتم و بعد به خطشان، از اینها خوب تعلیم گرفتم. در مورد خط ناخنی هم روش را از ایشان پرسیدم و بعد ایشان کارهایم را دید و تأیید کرد. در حوزه تذهیب اوایل یک مقدار خودم کار کردم و در دوره‌ای هم پیش استاد مجرد تاکستانی بودم و بعد ادامه دادم و دیگر استاد خاصی نداشتم.

■ استاد بیشتر کارهای شما یک المان مذهبی و دینی دارد! چرا نقاشی خط این قدر با این المان‌ها مانوس است؟

اعتقاد شخصی‌ام این است که مسائل مذهبی خیلی کمک می‌کند به ترکیب بندی و زیبایی شناسی که می‌خواهیم در نقاشی خط استفاده کنیم. شما اگر در نقاشی خطهای معاصر دقت کنید، اکثراً کارها مذهبی است. مثل آثار آقای جلیل رسولی که سوره حمد و قل‌هو الله و ترکیبات مختلف «بسم‌الله» است.

■ نوشتن آیه‌ها و نام امامان در خوشنویسی مرام خاصی دارد؟ برای نوشتن این کلمه‌ها خطاط باید چه چیزهایی را رعایت کند؟

من یک سری اعتقادات مذهبی دارم که خیلی به آن پایبندم. آدم وقتی کار مذهبی می‌کند، حال خاصی به او دست می‌دهد. آدم فکر می‌کند از کارش راضی است. من حس خودم را می‌گویم. وقتی کار می‌کنم، این حس به من دست می‌دهد. فکر می‌کنم آرامش دارم. یکی از دلایل آن هم شاید این باشد که شما بدون وضو نمی‌توانید این کار را انجام بدهید. چون اسم امام و خدا و آیه قرآن است، حتماً باید وضو داشته باشید. بنابراین برای این کار مجبورید دایم‌الوضو باشید.

■ یعنی این مرام بین همه استادان خط ریشه داشته؟

باید داشته باشد. من استادان خطی را می‌شناسم که دایم‌الوضو هستند. دومین نکته این است که خداوند خودش کمک می‌کند. خدا به قدری در این زمینه به انسان کمک می‌کند که بعضی وقت‌ها آدم تعجب می‌کند. من هر وقت می‌خواهم تابلویی را کار کنم، مثلاً شعری از حافظ،

وقتی کار می‌کنم، آرامش دارم. شاید دلیلش این باشد که کسی بدون وضو نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. چون کارش با اسم امام و خدا و آیه قرآن است، باید دایم‌الوضو باشد.

سعدی و... یکی - دو تا اتود می‌زنم. در این مسیر ناخودآگاه می‌بینم سر از جایی دیگر درآوردم و دارم علی، محمد، فاطمه و بسم‌الله می‌نویسم. نمی‌دانم چرا این طوری می‌شود! آن کار را انجام می‌دهم ولی کنارش این اسامی هم به ذهنم خطور می‌کند و همان‌جا شروع به نوشتن این اسماء می‌کنم.

■ تا حالا کاری بوده که بنویسید و خیلی به دل تان بنشیند و از آن اثر بگیری؟

بله. من یک روز حدیثی می‌خواندم با این مضمون که رمز تمام اسرار در «بسم‌الله» است و همه راز و رمز «بسم‌الله» در «ب» آن است و تمام راز و رمز «ب» در نقطه آن است. این به ذهنم خطور کرد که بیایم و یک تابلوی قرآن درست کنم. بماند که این تابلو را هم برای نمایشگاه قرآن درست کردم و کم‌لطفی در حق من شد که از آن زمان به بعد دیگر در نمایشگاه شرکت نکردم. گفتم همه کل قرآن را نوشتند، من بیایم کاری کنم و کل قرآن را یک تابلو جمع کنم. خیلی درباره این موضوع فکر کردم. اتوذهای زیادی هم زدم. آخرین اتودی که زدم این طور بود که سوره حمد را در اول تابلو آوردم و سوره ناس را آخر تابلو آوردم و وسط یک «بسم‌الله» بزرگ طراحی کردم که یک نقطه بزرگ داشت و اسم ۱۱۲ سوره را در نقطه «بسم‌الله» نوشتم. بنابراین اسمش «۱۱۲ سوره» بود و این هم دو سوره ناس و حمد که می‌شد ۱۱۴ سوره و کل قرآن و اسم تابلو را هم گذاشتم: قرآن کریم. این تابلو ماند برای خود من و بعد فردی از یک کشور عربی آمد و آن را از من خرید. وقتی آن تابلو را کار می‌کردم، تأثیری را که شما گفتید، کاملاً



■ حاشیه ■

باز هم می‌توانم «بسم الله» بنویسم

زمانی که در دانشگاه سوره گرافیک خط تدریس می‌کردم، هر سال وارد هر کلاسی که می‌شدم، به بچه‌ها پروژه می‌دادم. اولین پروژه این بود که یک «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» طراحی کنند تا برای آخر ترم به تابلو برسانیم. یک چیز من را خیلی متعجب می‌کند و هنوز هم در حیرتم. حدود ۱۲ سال در آن دانشگاه تدریس کردم و هر سال به بچه‌ها یک بسم‌الله دادم. هر سال ماه رمضان جشنواره «بسم‌الله» بود که خودم داور آن مسابقه‌ها بودم. در دانشگاه آزاد هم مثل دانشگاه سوره اول ترم یک «بسم‌الله» به عنوان پروژه به دانشجویها می‌دادم. فکر می‌کنم چیزی حدود ۷ یا ۸ هزار «بسم‌الله» در این ۱۲ سال با این بچه‌ها کار کردم. نمی‌دانم این بسم‌الله چقدر جای کار دارد که حدود ۵۰۴ هزار بسم‌الله خودم با بچه‌ها کار کردم و الان در دفترم هم حدود ۶۰۰ بسم‌الله دارم و هنوز هم می‌توانم یک «بسم‌الله» جدید بنویسم. نمی‌دانم در این «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» چه چیزی نهفته است! «بسم‌الله» حکمت غریبی دارد. فکر می‌کنم تا آخر عمرم اگر «بسم‌الله» کار کنم، باز هم جای کار دارد. این را تجربه کردم. تجربه‌ای است حاصل ۳۰ سال تدریس.



خوبی دست بدهد؟

بعضی وقت‌ها اتفاق‌های خوبی می‌افتاد. مثلاً من یک تابلو داشتم که تذهیب را کار کرده بودم به حالت یک نیمه‌جقه و در دل این نیمه‌جقه یک «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» درآورده بودم. در یکی از نمایشگاه‌هایی که برگزار کردم، طلبه جوانی آمد و مدت زیادی به این تابلو خیره شد و بعد گفت: استاد اسم این تابلو را چه گذاشتید؟ گفتم: من اسمش را تولد می‌گذارم. آن طلبه جوان گفت: استاد این «بسم‌الله» شما کاملاً حالت یک جنین دارد. اسم این تابلو را بگذار تولد، پیدایش، چون انسان اصلاً با «بسم‌الله» متولد می‌شود.

■ نسل جدید نقاشی‌خونویس‌ها را چطور می‌بینید؟

خوبند. نسل جدید خلاقیت خوبی دارند. به ویژه خانم‌ها در این حوزه خیلی خوب کار می‌کنند.

■ تا حالا شده بروید خانه کسی و تابلو خودتان را ببینید؟ چه حسی داشتید؟

بله. شعری نوشته بودم که خانه پدرم بود، هر وقت می‌رفتم و آن را نگاه می‌کردم، خیلی از آن خوشم می‌آمد. یک تابلو برای عید غدیر برای مادرم که سیده است، کار کردم که الان منزل‌شان است. وقتی بچه شما ازدواج می‌کند و می‌روید خانه مردد او را می‌بینید، چه حالتی به شما دست می‌دهد؟ دقیقاً برای من هم همین حالت رخ می‌دهد. چون من واقعاً با این تابلوها زندگی می‌کنم.

■ استاد اگر بخواهید برای آخرین کارتان، چیزی بنویسید، آن چه چیزی خواهد بود؟

والله هنوز به آن فکر نکردم. اگر بخواهم برای آخرین کار چیزی بنویسم، به احتمال ۹۰ درصد حتماً یک کار مذهبی خواهد بود. البته بستگی به موقعیت هم دارد. شاید آخرین کار زمانی باشد که من دیگر قسمتم در این دنیا تمام شده و آن زمان برخورد کند با ولادت حضرت زهرا سلام الله علیها، یا برخورد کند به ولادت حضرت صاحب عجل الله تعالی فرجه. ولی فکر می‌کنم برای آخرین بار باز هم یک «بسم‌الله» انجام بدهم.

حس می‌کردم. چون خیلی روی آن فکر کردم و موقع نوشتن هم حال و هوایی وجود داشت و مددی که زبان در بیان آن قاصر است.

■ در کارگاه‌تان دو تابلو دارید: «السلام علیک یا ابا عبدالله» و «السلام علیک یا قمر بنی‌هاشم» این دو تابلو را انگار بعد از سفر کربلا نوشتید، درست است؟

بله. این تابلوها هم از آن جنس کارهایی بود که روی من خیلی اثر گذاشت. اولین بار که آن «السلام علیک یا ابا عبدالله» را نوشتم، تابلو را بردم منزل و مدت‌ها آنجا بود. یکی از دوستان خانمم به منزل ما می‌آمد و با خانواده ما رفت‌وآمد داشت. از این تابلو خیلی خوشش آمده بود. بعد

یک مشتری پیدا شد و این تابلو را خرید. این خانم یک روز آمد منزل ما، دیدم با کسالت و ناراحتی رفت و چیزی هم نگفت. بعدها همسرم برای من تعریف کرد که این بنده خدا به من گفت: خانم صادقی این تابلو را چه کار کردید؟ خانمم گفته بود: شوهرم این تابلو را فروخته است. آن خانم گفته بود: من هر وقت می‌آمدم اینجا، یک سفر می‌رفتم کربلا و می‌آمدم. این حرف را که شنیدم گفتم حتماً یک بار دیگر این تابلو را می‌نویسم. این تابلو را کشیدم و گذاشتم داخل خانه بماند و زیرش نوشتم «تقدیم به همسرم» که دیگر نتوانم بفروشم. اما درباره تابلو دوم، من یک سفر رفتم کربلا و برگشتم. فاصله بین حرم حضرت حسین علیه‌السلام و حرم حضرت عباس علیه‌السلام یعنی بین الحرمین، این مطلب خیلی ذهنم را مشغول کرده بود که وقتی برگشتم، مشابه همین تابلو را برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بنویسم. خیلی روی آن کار کردم چون می‌خواستم عین همین تابلو شود و آن قدر به این شبیه شود که وقتی در یک نظر می‌بینید، انگار این دو تابلو یکی هستند. حضرت عنایت کردند و توانستم عین همان تابلو را بنویسم و این هم از آن تابلوهایی بود که روی من خیلی اثر گذاشت.

■ در نمایشگاه‌هایی که برگزار کردید، برخورد یا اتفاق جالبی بوده که مثلاً به مخاطب‌تان حال

گفتاری در بیان جامعیت و فرازمانی بودن قصه‌های قرآنی

اقتصاد قرآنی را دریابید

دکتر محمد رجبی/نویسنده پژوهش‌گر و مدرس دانشگاه



همه کتاب‌های آسمانی قصه دارند و حکمت‌شان را از این راه بهره‌رسانی می‌کنند. در قرآن مجید تاکید روی قصه زیاد است تا آنجا که گاهی برای اینکه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شود: «بگو یا بیان کن» از ریشه «قصه» استفاده می‌شود. قصه‌ای در کار نیست ولی بیان از ریشه «قصه» مطرح شده است. می‌فرماید: «کذلک نقص علیک» ما این‌طور برای تو قصه گفتیم، در حالی که آنچه خداوند در اینجا بیان می‌کند؛ قصه نیست. می‌گوید: بگو روزه برای شما واجب شد. می‌خواهد بگوید ما این را برای شما بیان کردیم، می‌گوید: «نقص علیک» برای تو قصه‌اش را گفتیم. اینجا هدف، بیان قصه روزه نیست، بلکه یک حقیقت است.

تکرار با زاویه دید متفاوت

قصه‌هایی که در قرآن بیان شده، معمولاً به عنوان داستانی که از آغاز شروع می‌شود تا پایان، نیست - جزم‌وارد خاص مثل قصه حضرت یوسف علیه السلام که «احسن القصص» است و از آغاز تا پایشان ذکر شده - بعضی جاها تکه تکه قصه‌هایی است که گاهی از ابتدای قصه است و گاهی وسط قصه قطع می‌شود و تکرار می‌شود و هر دفعه با زاویه دید دیگری بیان می‌شود که اگر دقت کنید؛ آنچه را می‌گوییم تکرار شده، در حقیقت تکرار نیست و طرح دوباره اتفاق از زاویه‌ای دیگر است؛ یک مدل برخورد هرمنوتیک با موضوع.

مساله هرمنوتیک با تفسیر کتاب آسمانی آغاز شد. قدمای ما از ۱۰۰۰ سال پیش متوجه این مساله بودند. کتاب‌هایی هم در این زمینه در کشورهای مختلف و پیرامون هرمنوتیک در کتاب‌های آسمانی نوشته شده است. یعنی هر آیه یا کلمه‌ای

می‌تواند چند وجه داشته باشد؛ مثلاً «اسم» یک معنی‌اش «نام» است، یک معنی‌اش «حقیقت» است. «و علم آدم الاسماء کلها» یعنی به آدم همه حقیقت را گفتیم. یک معنی «اسم» هم مقام بلند است که در فارسی همین معنی را به کار می‌بریم که می‌گوییم فرد نام‌دار شده است؛ یعنی جایگاه و مقام بالایی پیدا کرد.

قصه قرآن هفت بطن دارد

همه کلمه‌های قرآن همین‌طور است. هرمنوتیک در قرآن یک موضوع جدی است و تازه نیست. سخنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هست که سنی و شیعه آن را نقل کرده‌اند. پیامبر می‌فرماید: «انما القرآن ظهر و بطن» به راستی که برای قرآن ظاهر و باطنی است. «ولکل بطن، بطن» و برای هر باطنش هم، باطنی است «حتی سبع بطنه» تا هفت بطن. این مساله‌ای نیست که مسلمانان آورده باشند، آورنده قرآن بیان کرده و خود قرآن هم بیان می‌کند. وقتی قرآن چنین کتابی است، قصه‌هایش هم این‌طور است.

من چند وجه از قصه‌های قرآن را در نظر گرفته‌ام؛ اول؛ حقیقت. بسیاری از آیه‌های قرآن تعبیر «قصه حق» را دارد. «حق» در اینجا یعنی قصه‌ای که بنیادش بر حقیقت است و در برابر باطل قرار می‌گیرد. قصه هدایت‌گر و رهنمودی که حقیقت را از باطل جدا می‌کند. لذا بسیاری از جاهای قرآن که قصه را بیان می‌کند، می‌گوید: این عبرتی است برای شما. عبرت و پند یعنی نقش هدایت‌گری دارد و حقانیتی در آن است. کلمه عبرت که در قرآن آمده، از عبر گرفته شده است. عابر، عبور یعنی شما با شنیدن و خواندن این کلام باید راه‌تان را مشخص کنید. خط مشی‌تان را مشخص کنید. عبرت بگیرید و رابیموزید که چطور عبور کنید از

این عالم عبرت. حقیقت قصه می‌خواهد ما را از ظلمت به نور راهنمایی کند.

داستان پشه، برای عرب‌های روشنفکر

آیه ۲۶ سوره بقره درباره بعضی از عرب‌های روشنفکر آن زمان نازل شده است که قصه‌های قرآن را مسخره می‌کردند. قرآن در پاسخ می‌فرماید: خداوند شرم ندارد که داستانی از پشه یا کوچک‌تر از آن ذکر کند. «فاما الذین امنوا فیعلمون انه الحق» کسانی که اهل ایماند، می‌دانند این داستان حقیقتی از جانب پروردگار است. «واما الذین کفروا فیقولون ما ذا اراد الله» و آنانی که کافرن، می‌گویند خدا چه می‌خواهد بگوید با این داستان‌هایش؟ «بضل به کثیرا و یهدی به کثیرا» با این بیان خیلی‌ها گمراه می‌شوند و خیلی‌ها هدایت می‌شوند و آنها که گمراه می‌شوند، فاسقند یعنی کسانی که عهد خود را با خالق جهان هستی شکستند. از آیه ۶۲، به بعد در سوره آل عمران، بعد از اینکه قصه‌هایی را بیان می‌کند، می‌فرماید «ان هذا لهو قصص الحق» قصه‌هایی که بیان می‌کنیم، حق است. «و ما من اله الا الله» درحالی که هیچ معبودی جز حق نیست. «و ان الله لهو العزیز الحکیم» و خداوند با شکوه و حکیم است.

حقیقی، جاری و تاثیر گذار

وجه قصه‌های قرآن، وجه هدایتی است. قرآن نمی‌خواهد قصه بگوید، می‌خواهد هدایت کند. یکی از اسم‌های قرآن مجید، کتاب هدایت است. «هدی للمتقین»، «هدی للناس» اما وجه دیگر قصه‌های قرآن، مساله ثبوت است. ثبوت هر چیز، یعنی واقعیت هر چیز. یعنی در خارج واقعیت دارد و مفروض نیست. امری که ثبوت دارد، یعنی ابراهیمی بوده، اسماعیلی بوده. این داستان‌ها خیال نیست. حتی تاکید زیادی شده؛ «می‌پندارید اینها وجود نداشتند؟ حتی می‌توانید بگردید و آثاری از آنها را روی زمین بیابید... بگردید و خانه‌های ویران‌شان را بیابید.» این‌ها حرف و ادعا نیست. قصه‌های قرآن مثل قصه‌های کلیله و دمنه،

ما ابعاد دین را در قرآن ندیده‌ایم. همه ماجرای حضرت یوسف را در زلیخا خلاصه می‌کنیم اما راهبردهای اقتصادی آن سه هفت سال خشکسالی و قحطی و فراوانی را نادیده گرفته‌ایم



قصه‌ای که قرآن بیان می‌کند، امری ثابت و جاودانی و فراتاریخی است. در ظاهر به امر خاصی اشاره می‌کند ولی دلالت آن بر حقایق ثابت و جاودانی است. داستان‌ها طوری بیان شده که می‌توانیم تکرار آن را درباره هر فرد و هر شهر متصور شویم.

نظر جمعی، یک-بیستم آن درباره شراب آیه نداریم.

ما ابعاد دین را در قرآن ندیده‌ایم. همه ماجرای حضرت یوسف را در زلیخا خلاصه می‌کنیم و اینکه می‌خواست به شوهرش خیانت کند و شوهرش فهمید و ... اما راهبردهای اقتصادی حضرت یوسف در آن سه هفت سال خشکسالی و قحطی و فراوانی نعمت نادیده گرفته‌ایم.

در زمان بعد از پیامبر که مسلمانان زیاد شده بودند، خیلی مشتاق بودند بدانند پیامبر چگونه بوده؟ از اقوام و همسران‌شان می‌پرسیدند. از یکی از همسران پیامبر پرسیدند: اخلاق ایشان چگونه بود؟ می‌گوید: قرآن. یعنی هر چه در قرآن هست، همان گونه عمل می‌کرد.

هنگامی که مسلمانان به مدینه آمدند و از مکه آواره شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله در قدم اول به مهاجر و انصار فرمودند: با هم پیمان برادری ببندید. هر کس پیمان برادری می‌بست، اموالش را نصف می‌کرد. اگر پیامبر این کار را نکرده بود و این فاصله طبقاتی را بر نمی‌داشت، مهاجران تا ابد آواره و گدا بودند. پیامبر یک مساله حکومتی را حل کرد در حالی که ما این را فقط از جنبه اخلاقی نگاه می‌کنیم.

گران فروشی حاصل سرمایه‌داری است

ماجرای نابودی قوم حضرت شعیب علیه السلام هم نکته اقتصادی دارد. آن‌ها علاوه بر اینکه کافر بودند، نابود هم شدند. در آن زمان کافر زیاد بود ولی این قوم چون کم فروشی می‌کردند، نابود شدند. در قرآن، کم فروش «مفسد فی الارض» معرفی می‌شود. چون همه قوم که در مسیر جاده تجارت قرار داشتند، کم فروشی می‌کردند، همه نابود شدند. در قرآن درباره کم فروشی آیه داریم اما درباره گران فروشی، نه. چون گران فروشی حاصل اقتصاد سرمایه داری است.

بگیریم از قوم بنی اسرائیل است. بنی اسرائیل قومی هستند که قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، زمان پیامبر بودند و حالا هم هستند. چرا داستان بنی اسرائیل داستان اصلی قرآن شده است؟

چرا این همه قوم بنی اسرائیل؟

به جز موارد خاص، عملکرد و کارکرد این قوم در قرآن، عملکرد و کارکرد منفی است. از آنجا که قرآن جاودانه است تا آنجا که بشر روی کره زمین زندگی می‌کند، باید چیزی بگوید که تا آخر دنیا ثابت داشته باشد. پس قومی را انتخاب کرده که تا آخر دنیا هست. خیلی از اقوام آمده‌اند و رفته‌اند ولی بنی اسرائیل هنوز هستند و روی کره زمین آواره‌اند. هم ثبوت دارد و هم ثابت است.

عجیب این است که قوم بنی اسرائیل تنها قومی هستند که پیشینه خود را با تمام وجود قبول دارند. قوم یهود عمیق به تربیت تاریخی خود متعهد بوده و حاضر نیست گوشه‌ای از تاریخ خود را رد کند. همین حساسیت آنها را نگه داشته است و قرآن این قوم را به عنوان داستانی ثابت و دارای ثبوت که ما را هدایت می‌کند و عبرت است و حقیقتی را به ما می‌رساند، بیان می‌کند. ما به هر داستان قرآن نگاه می‌کنیم، حقیقتی را می‌یابیم ولی متأسفانه نگاه‌مان بیشتر به جنبه اخلاقی است تا جنبه حق و باطل. مثلاً جنبه اقتصادی قضیه را نمی‌بینیم که اگر توجه می‌کردیم، امروز مشکل اقتصادی نداشتیم.

همه داستان یوسف، عشق زلیخا نیست

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند: « وقتی حضرت یوسف علیه‌السلام از زندان آزاد شد، فرعون دید با شخصیت بزرگی روبه‌رو است، گفت: می‌خواهید مشاور شوید؟ گفتند: نه، من را بر امور خزانه و امور اقتصادی متولی کن.» ایشان ریشه را گرفتند. این قدر که درباره مسائل مالی در قرآن مطلب هست، از

قصه‌های پندآمیز صرف نیست. قصه کلیله و دمنه پند و هدایت دارد ولی ثبوت ندارد.

اما چرا قصه قرآن وجهه ثبوتی دارد؟ چون وقتی انسان بداند اتفاقی واقع شده، بیشتر تأثیر می‌پذیرد تا اینکه فکر کنیم یک امر تخیلی است.

از سوی دیگر؛ امر ثابت با امر ساکن متفاوت است. ساکن چیزی است که می‌تواند متحرک باشد ولی فعلاً حرکت نمی‌کند. ولی ثابت چیزی است که اصلاً قابل تغییر نیست؛ مثل کل بزرگ‌تر از جزء. تغییر در شأنش وجود ندارد. قصه‌ای که قرآن بیان می‌کند، امری ثابت و جاودانی و فراتاریخی است. در ظاهر به امر خاصی اشاره می‌کند ولی دلالت آن بر حقایق ثابت و جاودانی است. داستان‌ها طوری بیان شده که می‌توانیم تکرار آن را درباره هر فرد و هر شهر متصور شویم. اگر قابل تکرار نبود، این کتاب جاودانی و فرا زمانی نبود. این قصه‌ها مورد خاص است ولی افاده عموم می‌کند.

مکرر اما جذاب و خواندنی

یک قصه را چه قدر می‌توانیم بخوانیم و هنوز جذابیت داشته باشد؟ مگر اینکه یک حقیقت جاودانه باشد و فرد هر زمان احساس تازگی کند. دین ثابت است و عملی که ثابت است، با عنوان سنت بیان شده است. «ولا تجد لسنة الله تبدیلاً» «ولا تجد لسنة الله تحویلاً» ولی ما سنت را بد تعریف کردیم و عادت‌ها و رسوم را سنت می‌گوییم در حالی که رسوم و عادت‌ها مدام جابه‌جا می‌شوند ولی سنت الهی تغییر ناپذیر است. سنت الهی این است که در نهایت حق بر باطل پیروز می‌شود مثل داستان حضرت یوسف علیه‌السلام. این سنت که به هیچ عنوان تغییر نمی‌کند به صورت‌های مختلف اعمال می‌شود ولی مهم اصل موضوع است. اگر ما بر اساس سنت‌ها، حکمتی بیابیم، آن حکمت جاودانه قرآن کریم است که براساس اصول ثابتی است. بیشترین داستانی که قرآن تعریف کرده، مربوط به بنی اسرائیل است و بیشترین عبرتی که می‌خواهد ما



معجزه‌های محال... که رخ داد

زار و مستاصل بر زمین زانو زدیم. تا چشم کار می کرد، کویر تفته بود و گاه نسیمی از شراره آتش که وقت نفس کشیدن، دندان و زبان و گلویمان را تاسینه می سوزاند. حتی اگر شتران تاب و توان بردن مال التجاره را تا مدینه می داشتند، بی شک ما و اسبان مان در کمتر از ساعتی از پای درمی آمدیم. فرقی میان ماندن و رفتن نبود. بارگشودیم و در سایه شتران نشستیم و در نهایت تسلیم و استیصال، به انتظار معجزه ماندیم. معجزه‌های محال و غیرممکن... که رخ داد.

ابتدا در پس حرارت تند صحرا، تصویر لرزانی از نواری سیاه در افق پدیدار شد که به سراب می مانست ولی پس از دقایقی آن نور لرزان، شکل کاروانی از اسب و شتر به خود گرفت. از شدت شادی و هیجان، همسفران یکدیگر را در آغوش گرفتند و اشک شوق ریختند. حتی اگر آن کاروان از آن سارقان می بود، حاضر بودیم در ازای قدری آب، تمام مال التجاره را به رغبت و رضایت پیشکش کنیم.

تعجب می کنی اگر بگویم بار شتران و اسبان کاروانی که می آمد، چه بود. آب! آری مشک‌های بزرگ آب! سواران همچون ابر رحمت فرود آمدند و بر ما درود فرستادند و بی آنکه منتظر کلامی بمانند، ما را سیراب کردند و اسبان و شتران مان را نیز به دست خود آب دادند...

وقتی سرپرست کاروان پیش آمد و پارچه از صورت برداشت تا با ما سخن بگوید و از پس او، دیگران چهره نشان دادند، شک‌مان به یقین بدل شد. نه رفتار مهرآمیز و احترام برانگیزشان با آدمیان نسبت داشت و نه جمال و زیبایی غیرقابل توصیفشان.

من و همراهانم به قدری مبهوت زیبایی سرپرست فرشتگان بودیم که هیچ یک متوجه کلام او نشدیم. لاجرم با لبخندی به زیبایی بهار، تکرار کرد: «ما غلامان فرزند رسول خدا، حسین بن علی هستیم. سرورم بر شما درود می فرستد و از شما دعوت می کند تا در مدینه، شهر پیامبر، میهمان او باشید.»

ماه به روایت آه

نویسنده: ابوالفضل زرویی

نصرآباد

ناشر: نیستان



چیزی می گوید. صرب‌ها در جامی ایستند. انگار پیشنهاد تسلیم داده. یکی از سربازان صرب دورتر از آنها و به من نزدیک است. روی نوک پنجه راه می‌روم. کمربندم را باز می‌کنم. قلابش را به بازوی قطع شده‌ام قفل می‌کنم و یک سرش را به دست می‌گیرم و خیلی سریع دور گردنش می‌اندازم و آن قدر فشار می‌دهم که بی‌سر و صدا خفه می‌شود. مسلسلش را برمی‌دارم. به عثمان اشاره می‌کنم. او هم بدون اینکه جلب توجه کند، خودش و زن‌ها را از تیررس من خارج می‌کند. صدایم را بلند سر می‌دهم: «الله اکبر»

و همین که سر برمی‌گردانند، هر سه را به رگبار می‌بندم. عثمان هم تیرهای خلاص را می‌زند. زن و بچه‌ها هنوز از ترس گریه می‌کنند. آنها را رها می‌کنم و سراغ خانه مریم می‌روم...

«پرواز بر فراز ویوودینا»

نویسنده: محمود اکبرزاده

انتشارات قدیانی

روایت جنگی از نوع بوسنی و هرزگوین

«در دو جهت مخالف می‌دویم. به خیابان زوران می‌رسم. اطراف خیابان پر از سربازان مسلح بوسنیایی است. جنگ تن به تن شده و نمی‌گذارند غریبه‌ای وارد خیابان بشود. مدارکم را نشان می‌دهم و رد می‌شوم. تقریباً در هر کوچه و پس کوچه‌ای درگیری است. با یک نگاه خانه مریم را از دور می‌بینم. به قدر دو فریاد با آنجا فاصله دارم. می‌دوم. از سر یک کوچه که رد می‌شوم، صدای خنده وحشیانه دو سرباز صرب در جا می‌خکوبم می‌کند. به کنج دیوار تکیه می‌دهم و به داخل کوچه سرک می‌کشم. دو-سه سرباز صرب ضشت به من دارند. انتهای کوچه را نگاه می‌اندازم. چشمانم برق می‌زند. عثمان است. چهار زن را در پناه خودش گرفته و رو به صرب‌ها ایستاده و آنها همه مسلسل به دست می‌خندند و چیزی به عثمان می‌گویند. عثمان با خشونت جوابشان را می‌دهد. کم کم با خنده‌هایی وقیحانه به او و زن‌ها نزدیک می‌شوند. عثمان برای شلیک کردن تردید دارد، من هم جای او بودم همین حال را داشتم. تا بیايد يك نفر را بکشد، بقیه، او و زن‌ها را کشته اند. منتظر یک شانس است که من نصیبش می‌کنم. خودم را آرام آرام به او نشان می‌دهم.

اشک باید رازدار باشد



آهنگ‌هایی که اسمش را پاپ می‌گذارند، من مخالفی با لهجه‌های خودمانی ندارم؛ اما چرا انسان تقلید کند؟ این همه مایه ابتکار در درون انسان وجود دارد؛ برود از فلان گوینده‌ی بی‌سر و پای مثلاً اسپانیایی یا آرژانتینی تقلید کند که مثلاً چه بشود؟! آن هم در مفاهیم به این مهمی... کتاب «اشک باید رازدار باشد» در ۳۰۰۰ نسخه و به قیمت ۱۲۰۰ تومان از سوی انتشارات میراث اهل قلم (کتاب دانشجویی) منتشر شده است. علاقه‌مندان برای خرید این اثر می‌توانند با شماره تلفن ۳۳۳۵۵۷۷ و یا پیامک ۰۹۳۷۰۷۷۰۳۰۳ تماس بگیرند.

کتاب «اشک باید رازدار باشد» مجموعه سخنان رهبر انقلاب درباره بایدها و نبایدهای عزاداری محرم است.

این کتاب از ۴۶ فصل کوتاه تشکیل شده و گزیده‌ای است از سخنان رهبر انقلاب بین سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۸۴ با موضوع عزاداری در ایام محرم. مجموعه این سخنان توسط سید مرتضی مفید نژاد جمع‌آوری شده‌اند. مقام معظم رهبری در یکی از این بخش‌ها با عنوان «مصیبت من در آوردی» می‌گویند:

آن جایی هم که از مصائب صحبت می‌شود، مصیبت صحیح گفته شود؛ نه مصیبت من در آوردی. گاهی انسان می‌بیند که بعضی از گویندگان و سرایندگان و خوانندگان -جسارت نباشد- مایلند بر اساس اقتضای جلسه، شوری پیش بیايد؛ لذا کلمه‌یی که به ذهنشان می‌رسد، همان جا آن را می‌گویند؛ این طوری نباشد... در





اتفاق و مقطع تاریخی مجموعه اطلاعاتی کامل و مستند فراهم کرده و در اختیار خواننده قرار داده است. کسانی که کتاب‌های دکتر شهیدی را خوانده‌اند و با قلمش آشنا هستند، می‌دانند که او توانایی عجیبی در خواندن کردن مطالب خشک و سخت‌خوان، مثل تاریخ را دارد. با زبانی روان و جمله‌هایی ساده از اوضاع شبه جزیره عربستان پیش از ظهور اسلام تا سقوط امویان را، دقیق و مستند، روایت کرده است. «تاریخ تحلیلی اسلام» یک کتاب ۳۹۰ صفحه‌ای است که چاپ ششم از سوی انتشارات علمی و فرهنگی در کتابفروشی‌ها موجود است.



بوده‌ایم و اگر قضا دیگرگون رفته است، به سعادت شهادت فائز می‌شوم، انشاءالله. طرم‌اح بن حکم گوید: آذوقه اهل و عشیرت خویش را به سوی ایشان حمل دادم و شرط وصیت و نصیحت به پای آوردم و مراجعت کردم، باشد که به حضرت حسین پیوسته شوم، در عرض راه سماعه بن یزید را دیدار کردم، مرا خبر داد که حسین علیه السلام شهید شد، پس مراجعت کردم.» (از نسخ التواریخ، نوشته میرزا محمدتقی خان کاشانی) «روایت گل سرخ»

مجموعه‌ای از برگزیده حکایت‌های امام حسین علیه السلام در متون کهن فارسی گردآوری: مهدی الماسی ناشر: سوره مهر

تاریخی اما خواندنی!

«تاریخ تحلیلی اسلام» را استاد جعفر شهیدی نوشته است. برای اینکه ثابت شود یک کتاب ارزش دست گرفتن و خواندن دارد، همین که نویسنده‌اش مرد بزرگی از نوادر روزگار باشد مثل دکتر شهیدی کافی است و بیش از آن هر چه گفته شود، اضافه گویی. پشت جلد کتاب نوشته‌اند:

«آنچه در این مجموعه فراهم آمد، فقط گزارشی از آنچه رخ داده، نیست. در حد توانایی کوشش شده است تا آشکار شود آنچه رخ داد، چرا رخ داد و پی‌آمد آن چه بود.»

نویسنده با تسلط منحصر به فردی که بر متون تاریخ و مبانی دینی داشته، در توضیح هر اتفاق یا تا توصیف هر مکان که به فراخور موضوع در کتاب مطرح شده، هر نکته‌ای را که ضرورت داشته و حتی گاهی، اطلاعات افزوده‌ای که در نظر اول، الطامی برای گفتنش نمی‌بینند، کنار موضوع اصلی قرار داده و به این ترتیب از هر

قضای دیگرگون رفته است...

«در خبر است که طرم‌اح بن حکم طعام اهل و عیال خویش را حمل داده و به سرای خود می‌رسانید و به عادت بودند اهل آجا و فید که خوردنی یک ساله را دخیره می‌نهادند بلکه علف و آذوقه زانران بیت الله را از برای بیع و شری در فید مهیا می نمودند. بالجمله، طرم‌اح، در عرض راه حاضر خدمت امام- علیه السلام- شد.

عرض کرد: تو را می آگاهانم که فریب اهل کوفه در تو نگیرد. سوگند با خدای اگر به کوفه درآیی تو را زنده نگذارند. همانا بیمناکم که به کوفه نتوانی رسید. اگر عزیمت درست کرده‌ای که طریق حربو ضرب سپاری، در جبل آجا فرود آی که معقلی متین است. سوگند با خدای که ما هرگز ذلیل و زبون دشمن نشدیم و چند که در آنجا اقامت فرمای، اهل و عشیرت من تو را نصرت کنند و اعادی تو را دفع دهند.

حسین علیه السلام فرمود: میان من و مردم کوفه تقریر میعاد رفته واجب می‌کند که آن وعده وفا کرده آید، اگر خداوند دشمنان را از ما دفع داد، دیروقتی است که محفوف عنایت و کفایت او

همین مصطفی را می‌خواستم

«دوچرخه‌سواری رو خیلی دوست داشت. از کلاس پنجم دوچرخه داشت. ولی کلا دور و بر موتور نمی‌رفت؛ هیچ وقت. چون حساسیت منو به موتور می‌دونست. تا سال سوم راهنمایی دوچرخه داشت. بعد که باباش مینی‌بوس خرید، رفت کمک باباش. یه وقتایی هم خودش سوار می‌شد. هر چی من اعتراض می‌کردم نمی‌شد. می‌نشست کنار باباش و هر طور که بود ماشین را می‌گرفت، جاهایی که خلوت بود، خیابون‌های فرعی و جاده‌های خاکی رانندگی می‌کرد. آقا رحیم سرویس کارخونه داشت و مصطفی هم کمکش می‌کرد. ماشین رو براش می‌شست، پنچری می‌گرفت، تعمیر می‌کرد. از نظر فنی هم سر رشته داشت. واقعا پایه پای باباش کار می‌کرد. وقتی رفت دانشگاه، می‌گفت: مامان کار خوبی کردی. ما تک پسرهایی توی دانشگاه داریم که خیلی لوس بار اومدند. نمی‌تونن دوام بیاورن. خدا رو شکر که شما با من این جور ی برخورد نکردین.

معمولا وقتی می‌خواست برگرده خونه، به اندازه کرایه اتوبوس توی جیبش نگه می‌داشت. اضافه بر اون پولی نداشت. الان هم همین جور ی بود. این همه حقوق گرفته، اما دارایی‌اش یه ماشین و گروبی یه خونه رهنی است. پول نگه‌دار نبود. می‌گفت: اگر کسی بهم بگه پول بده، اگه همون لحظه به اون ضول نیاز داشته باشم، نمی‌دم. ولی اگه دو ساعت دیگه یا فردا نیاز داشته باشم، قطعا بهش می‌دم. تا حالا هم لنگ نموندم، کسی هم پولم رو نخورده.»

«من، مادر مصطفی» خاطره‌های شهید مصطفی احمدی روشن است از زبان مادر و همسرش که رحیم مخدومی آنها را جمع و جور کرده و در صفحه «بسم الله» آن نوشته است: «تقدیم به مادر مصطفی؛ که ام وهب قرن بیست و یکم شد و در برابر نعش جوان شهید خویش، دشمن را این گونه تحقیر کرد: «من، همین مصطفی را می‌خواستم، نه مصطفای ترسو را! من علیرضای مصطفی را هم مثل مصطفی بزرگ می‌کنم!»

این کتاب را انتشارات رسول آفتاب با بهای ۳۰۰۰ تومان روانه بازار کتاب کرده است.



آرزوهای بر باد رفته یک مادر که می خواست بچه اش کتابخوان شود این اجناس برای فروش است. نه خرید!

سمیه وظیفه خواه

ای دل غافل! عمری در توهم زیسته ایم و بی سبب دل خوش داشته ایم.

در اولین مارا تن کتاب یابی کاشف به عمل آمد که غالب کتاب های روزنامه فروشی ها و اسباب بازی فروشی ها همچون فیلم های گیشه ای، فقط برای فروش است، نه خرید!

از حرف های زشت و دور از ساحت ادب و تصویرهای پردافعه هم اگر با اغماض و تسامح می گذشتیم، متن داستان را نمی دانستیم چه باید بکنیم که نابود بود و اصلا تناسبی نداشت با روحیه ظریف و نحیف و طبع - با عرض شرمندگی - کودکانه طفلک خانه ما!

لاجرم راهی کتاب فروشی های معتبر شدیم که بالاخره هر چه نباشد، شهرت که - خدای نا کرده - الکی سراغ کسی و دم و دستگاهی نمی رود و ... از قضا پندارمان چندان به خطا هم نبود!

در روزگار بی فرزندی، چون خیل عظیمی از کنار گود نشستگان بچه داری، بعد از مرور تئوری های تربیت فرزند کتابخوان، این امر را بسی آسان می پنداشتیم که؛ ملالی نیست، بازار تبع و نشر کتاب کودک که از کتاب فروشی و دکه روزنامه گذشته و به فروشگاه اسباب بازی و حتی سوپر محل ما هم رسیده و میان این همه، لایذ متاع ما هم یافت می شود و ... خلاصه، چون شنوندگان آواز دهل، از خوشبختی فرهنگی کودکان این مرز و بوم بسی مشعوف و مسرور بودیم.

و این زندگی پر از سرور ادامه داشت تا چند ماهی بعد از میلاد دخترک، درست از آن روز که برای ایتیاغ اولین کتاب جدی - بعد از کتاب های پارچه ای و پلاستیکی که بیشتر کاربرد خوردن داشت تا خواندن - راهی کتاب فروشی ها شدیم و دریافتیم که



بدین ترتیب تعداد زیادی از کتب خریداری شده هم، فیلتر شدند.

و دردناک‌ترین جای قصه زمانی بود که نیت کردیم چند جلدی کتاب مذهبی هم برای تربیت دینی طفل‌مان بیابیم که؛ چشم‌تان نبیند آن روز را، آه از نهادمان برخاست و طیبات‌مان به طور کلی نثار آن گروه از نویسندگان و تصویرگر و ناشر و متولی شد که از مذهب‌شان جز پوسته‌ای نمانده بود و جهت تحقق ریا هم حتی، حدیثی در باب تربیت کودک نخوانده بودند و اگر خوانده بودند، فراموشی کار خودش را کرده بود...

تصویرسازی لایت‌چسبک و کلمات ثقیل به کنار، داستان امامان به جای آنکه پر از لطافت و رحمت و کرم باشد، پر بود از خشونت و رنج و درد. آدم‌ها مثل پرده‌های تعزیه، یا چهره‌ای هیولایی داشتند، یا پشت نقابی از پارچه‌ای سفید بودند یا به قول دخترک؛ در سرشان چراغی روشن بود و ما می‌ماندیم و توضیح این چراغ مقدس!

جایی برای تنبیه کودک که مثلاً سلام نکرده یا به حرف پدر گوش نداده بود، تصویر شیطان رجیم در جهنم چنان تصویر شده بود که حتی مثل خون آشام‌های تونل وحشت، بار دوم و سوم هم مضحک و خنده‌دار نمی‌شد و کودک بی‌چاره ایام مستمری را کلاً در ژانر وحشت سپری می‌کرد!

و جایی دیگر؛ توصیه‌های گل درشت دینی و عین و صادهای در پراتر و یک آبادی تکلف و تبحر که حوصله خاله قصه‌گویی را هم که شغلش کتاب خوانی باشد و بابتش مواجب بگیرد، سر می‌برد چه رسد به بچه گروه سنی الف، نه اصلاً و حتی جیم!

دریغ از یافتن چند کتاب مذهبی که تاکیدشان بر درستی، راستی، پاکی و صداقت باشد و صاف و پوست کنده مهربانی و صداقت و بخشندگی را آموزش دهند و باری از دوش نحیف ما بردارند، دریغ....

قصه بخوابد و شخصیتش تعالی یابد؛ «وقتی چی چیل بد می‌شه، دست می‌کنه تو بینی، چشم‌ها تو زود ببند تا، این کارشو نبینی...»

دخترک با چشمانی گرد گوش می‌داد و سعی می‌کرد کار زشت را تکرار نکند! اعصاب‌مان خرد شد، چند صفحه‌ای جلو رفتیم؛

«تو دهنش با انگشت، دنبال چی می‌گرده؟ یه دستش تو گوشه، چه کار زشتی کرده»

و باز دخترک همان عکس‌العمل را انجام می‌داد و روان‌مان را می‌فشرد. موضوع کتاب بعدی در مذمت لجبازی بود که طی آموزش مفصل لجبازی در ۴ صفحه، در صفحه پایانی دختر را نصیحت کرده بود که این کار بد است و کودک لجباز کتاب هم متنبه شده بود... و البته اثر این کتاب فردا مشاهده شد که جواب هر چه می‌گفتیم، «نه نمی‌خوام» بود.

چند جلدی کتاب یافتیم، حال بماند که آنها هم یا وارداتی بود و محصول صنعت ترجمه، یا ناشر آن در تمام قوم و خویش خود کودک ندیده بود و اگر دیده بود مثل طفلک ما از جماعت کودکان فرهیخته نبود(!) که کتاب دست بگیرد و جناب ناشر کمی آشنا شود با نحوه تورق کودکان! کتابی که با آن همه مصیبت یافته بودیم، در همان دور اول پاره شد و با چسب تمام صفحه‌ها را پوشانیدیم تا فرهنگ کتاب پاره کردن و لذتش، بر فرهنگ کتاب خوانی چیره نشود. و البته بعضی دیگر هم بود که از حیث تصویرگری و رنگ و شکل و شمایل با کیفیت بود، اما در کل، ۵ خط داستان هم نداشت و مجبورمان به داستان سرایی می‌کرد و امان از روزی که نسخه‌ها متفاوت می‌شد و دخترک امان‌مان را می‌پرید...

شب هنگام فهمیده کتاب را باز کردیم تا کودک با



همه چیز در باره کتاب مذهبی بچه‌ها، در گفت و گو با حسین فتاحی

هیچ کودک‌کی به پیامبر شك نمی‌کند

ریحانه فدایی - سمانه توحیدی

نمی‌شود گفت هیچ کتاب مذهبی خوبی برای کودکان نوشته نشده، اتفاقاً نمونه‌های خوب هست که می‌شود به بچه‌دارها توصیه کرد. پس مشکل چیست؟ مشکل ظاهراً پراکندگی و بی‌سروسامانی اوضاع در این حوزه است. تعداد و تنوع این جنس کتاب‌ها زیاد شده و خانواده‌ها سرگردان، حالا دیگر دست‌چین کردن آن چند نمونه خوب، کار آسانی نیست. حسین فتاحی در دنیای کتاب کودک همه کار کرده است؛ از نگارش و تالیف تا ویراستاری و ترجمه. از کسانی است که دستی از نزدیک بر این آتش دارد و بی‌کار، کنار گود ننشسته است. او می‌گوید: ادبیات مذهبی کودکان، نه متولی دارد و نه برنامه. تا حالا هر چه در این ماجرا هزینه داده‌ایم و از این پس هر قدر ضرر کنیم، بابت همین مساله است؛ بی‌صاحبی و بی‌برنامگی!



■ اصلاً لازم است کتاب‌های مذهبی مارک‌دار باشند؟ با توجه به وضع امروز که یک روحیه تقابل مذهبی برای برخی پیدا شده، هر چه نامشخص‌تر باشد، بهتر است. الان طوری شده که مثلاً اگر بگوییم

آموزش می‌دهد. یا وقتی زندگی حضرت ابراهیم را بررسی می‌کنیم، او بنیان‌گذار توحید و یگانه‌پرستی است که بزرگ‌ترین بخشش‌ها را در راه خدا کرده است. می‌گویند برای شنیدن ذکر «سبوح قدوس» یک بار نصف گله و بار دیگر تمام گله‌اش را بخشید. برای اینکه به امر خدا گوش بدهد، پسرش را به قربان‌گاه می‌برد یا... این‌ها مضمون‌های مذهبی است که توسط یک شخص بزرگ انجام شده است. در حکایت‌های تاریخی داریم که اویس قرنی، یک شترچران ساده بوده اما به قدری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله عزیز بود که ایشان رو به قرن می‌کردند و می‌فرمودند: بوی اویس را می‌شنوم. آدم‌های این طوری کم نیستند. اویس چه می‌کرد؟ به مادرش می‌رسید، شتر می‌چراند و با مزد آن زندگی مادر پیرش را تامین می‌کرد، عبادت هم می‌کرد اما حکیم یا دانشمند نبود که کتاب‌های بزرگی نوشته باشد. در تذکره الاولیا آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله عایش را برای او می‌فرستد و می‌فرماید: اگر اویس دعا کند، تمام امت من بخشیده می‌شود. به نظر من هردو این شیوه‌ها داستان مذهبی است ولی باید در جامعه معرفی شود. یعنی گفته شود یک دسته از این‌ها از تاریخ مذهب استخراج می‌شود و دسته دیگر، از زندگی روزمره.

جناب فتاحی، قرار است با یک کتاب مذهبی چه چیزی به کودک بدهیم؟



از دو دید می‌شود کتاب‌های مذهبی کودکان را دسته‌بندی کرد. یکی کتاب‌هایی که در بر دارنده تمام مضمون‌هایی است که مذهب به آن‌ها سفارش کرده، مثلاً مذهب می‌گوید راستگو باشید، مهربان باشید، بخشنده باشید و... هر کتابی که به این مضمون‌ها بپردازد، با این نگاه کتاب دینی است. اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند انسان باید خوش اخلاق باشد، وقتی قهرمان داستان ما خوش اخلاق باشد و این آموزه را به کودک یاد بدهد، این داستان، مذهبی است. نگاه دیگر این است که به واژه‌ها و شخصیت‌ها و اتفاق‌های مذهبی بپردازیم؛ مثلاً به عاشورا یا غزوه‌های پیامبر پرداخته شود. این هم نگاه دیگری است؛ یعنی داستان مذهبی در این نگاه، داستانی است که کاراکترهای شاخص مذهبی مثل یک امام یا یک صحابی داشته باشد.

■ تعریف شما چیست؟

به نظر من هر دو این‌ها داستان‌های مذهبی است. در داستان‌هایی که پیرامون شخصیت‌های مذهبی و به صورت داستان‌های تاریخی هستند، با توضیح واقعه، خود به خود مضمون‌های دینی مطرح می‌شود. یعنی وقتی زندگی حضرت موسی را بیان می‌کنیم، ایستادن او در برابر فرعون، شجاعت و ظلم‌ستیزی را



روی تصویر امامان پرده کشیده می‌شود. خب بچه سه ساله نمی‌فهمد این آدم چرا پشت پرده است. اگر می‌گویند امام هم حرف می‌زد و غذا می‌خورد، پس دهانش کجاست؟

حاشیه

حلقه کتاب خوانی دور چراغ نفتی!

پدر من روحانی بود، البته بیشتر منبری بود. کتاب‌های زیادی داشت و چون آدم روستایی و کم سواد بود، آن‌ها را بلند بلند می‌خواند. ما هم می‌شنیدیم. در روستای آن زمان، نه تلویزیون بود، نه رادیو، نه برق. یک لامپ نفتی کوچک بود که باید همه کنار هم می‌نشستیم تا از نورش استفاده کنیم. پدرم می‌خواند و ما خواه ناخواه می‌شنیدیم. این جوری بود که تا قبل از ۱۰ سالگی، تمام داستان‌های پیامبران، زندگی امامان و... را شنیده بودم. خیلی از حکایت‌های جامع التمثیل را هم از ایشان شنیدم.

یک معلم سپاه دانش داشتیم، او را به روستا فرستاده بودند که مدرسه را دایر کند و آموزش بدهد ولی چند ماه اول به او کتاب نداده بودند. برای اینکه بچه‌ها را سرگرم کند، برای ما قصه می‌گفت. شاید ۵۰۰ افسانه ایرانی برای من تعریف کرد. یک سرباز دیپلمه بود ولی خیلی قصه بلد بود. روزی ۴-۵ ساعت برای ما قصه تعریف می‌کرد. بعد از آن در زمان دانشجویی که دوره شلوغی‌های قبل از انقلاب بود و درس نمی‌خواندیم، رمان می‌خواندم. آن زمان کتاب کودک نبود. شاید از دوره دبیرستان کتاب خواندن من شروع شد. چند کتاب ترجمه خوب از انتشارات کانون بود که آن‌ها را خواندم، مثلا کودک، سرباز، دریا یا ماجراجوی جوان، لک لک‌ها بر بام، تلخون، کتاب‌های انجوی شیرازی و...

آن زمان همسایه ما رادیو داشت، من قصه‌های انجوی شیرازی را گوش می‌کردم، بعد هم کتاب‌هایش را خواندم. کم کم کتاب‌خوان حرفه‌ای شدم. فکر می‌کنم زیاد کتاب خواندن خیلی مهم نیست. گاهی خواندن ۵ کتاب خوب بهتر از خواندن ۱۰۰ کتاب معمولی است. البته شاید چون آن موقع کتاب کم بود، همان‌ها را که بود، خیلی خوب می‌خواندیم. بالاخره کسی که تا حالا دارو نخورده، دوز پایین دارو هم بر او اثر می‌گذارد.

گاهی سفارش ناشر است، گاهی هم علاقه خود نویسنده. خیلی از مردم ما مذهبی هستند و دوست دارند بچه‌هایشان مذهبی تربیت شوند اما متأسفانه گاهی از این گرایش مردم سوءاستفاده می‌شود. به دلیل علاقه مردم به این موضوع‌ها، روی کیفیت کتاب‌ها کار نمی‌شود. الان اگر بگردید شاید ۱۰ نوع زندگی‌نامه پیامبران هست، ۲۰ مدل داستان‌های قرآنی هست. اما کیفیت این کارها خیلی متفاوت است.

کیفیت یعنی چه؟ دقیقا روی چه چیزهایی باید توجه شود؟

اول باید روی سندیت داستان‌ها دقت شود. دوم اینکه این موضوع تاریخی در یک قالب ادبی و داستانی جذاب ریخته شود. چون مثلا آنچه که در قرآن آمده، آیه‌های پراکنده است که به تناسب اتفاق‌های آن زمان کنار هم قرار گرفته. مثلا در هنگام سختی‌ها لازم بود مفهوم تحمل در برابر سختی‌ها برای مردم بازگو شود، خب به داستان زندگی حضرت نوح علیه السلام اشاره می‌شد. حضرت نوح ۹۵۰ سال پیامبر بود، ۸۰ نفر به او ایمان آوردند. زندگی سختی بود و او را خیلی مسخره کردند. تحمل او بی‌نظیر است. دوره اسلام در مکه، که سختی زیادی برای مسلمان‌ها داشت، زمان گفتن این آیه‌ها بود. پیام این بود که شما الان ۱۰ سال تحمل کردید، نوح نبی ۹۰۰ سال تحمل کرده بود.

جای دیگر به مناسبت دیگری، به زندگی حضرت نوح اشاره شده اما اینکه قصه نیست. کسی باید بیاید و این‌ها را کنار هم بچیند و در یک قالب داستانی جذاب در بیاورد و زبانش را ساده کند. چون ترجمه آیه به زبان کودک نزدیک نیست. داستان باید ابتدا و انتها و نتیجه ظاهری داشته باشد. خیلی‌ها این کارها را نمی‌کنند. فقط همان منابع تاریخی را استفاده می‌کنند. مثلا بعضی کتاب‌ها متن منتهی‌الآمال را نوشته و فقط چند کلمه را معنی کرده است. اما نویسنده دیگری، هم داستان تعریف کرده، هم فضا سازی کرده، خب این کار خیلی فرق دارد.

پدر و مادرها باید به چه نکته‌هایی از کتاب توجه کنند تا بتوانند یک کتاب مذهبی خوب انتخاب کنند؟

پدر و مادرها چند دسته هستند؛ بعضی خودشان کتاب‌خوان بوده‌اند پس ناشرها و نویسندگانشان را می‌شناسند و در نتیجه انتخاب‌های درستی دارند و سراغ کتاب‌های خوب می‌روند. برای این‌ها مشکل نیست. اما گروه دیگر نه ناشرها را

این کتاب قصه جنگ است، بعضی‌ها سراغش نمی‌روند. اصلا نمی‌گویند چه هست اما سراغش نمی‌روند. وقتی زمانه این طور شده، هر چه دسته بندی نداشته باشد، بهتر است.

بین بچه‌ها چطور؟ مثلا برای یک بچه ۵ ساله باید توضیح داد که «راستگویی» یک گزاره دینی است؟ او متوجه می‌شود؟

بچه‌ها چون فطری عمل می‌کنند، یعنی تقابل یا گرایش ویژه‌ای به مذهب ندارند و از هر چیز خوب خوش‌شان می‌آید، برایشان فرقی نمی‌کند. بچه از هر چیزی که زیباست و به فطرتش نزدیک است، خوشش می‌آید.

از چه زمانی باید این اسم‌ها تکرار شود و توضیح داد که این دین است، این امام است و...؟

از همان کودکی می‌شود این حرف‌ها را زد. یعنی هم‌زمان باید به او مضمون و تعریف را گفت. مثلا به او یاد می‌دهیم که اسباب بازی‌اش را به دوستش هم بدهد، وقتی از این کار راضی شد، به او می‌گوییم انسانی هم بود به اسم پیامبر صلی الله علیه و آله که بخشنده بود و به این کارها سفارش می‌کرد، اگر سفره پهن می‌کرد، دوست داشت فقیرها هم کنارش غذا بخورند، اگر دو لباس داشت یکی را به همسایه‌اش می‌داد و... یعنی اول بچه در بازی و دنیای خودش با این مفهوم آشنا بشود، بعد به او تعریف بدهیم. به نظرم اگر پدر و مادر و مربی‌ها برنامه داشته باشند، می‌توانند با قصه خیلی از این مضمون‌ها را به کودک آموزش بدهند.

این برنامه در فضای ادبیات کودک هست؟

نه. نه در فضای ادبیات کودک هست، نه در خانواده‌ها. بزرگ‌ترین مشکل ما نداشتن برنامه است. یعنی نه نویسنده برنامه دارد، نه ناشر، نه وزارت ارشاد. حتی آموزش و پرورش هم برنامه ندارد. یک سری کتاب قبلا در می‌آمد، الان هم همان است. بچه‌های قدیم با بچه‌های الان فرقی نداشتند؟ ما برنامه نداریم. فکر نمی‌شود که از امکانات امروز برای آموزش این مفاهیم استفاده شود. نویسنده به تنهایی شاید نتواند کاری بکند، باید کسانی باشند که به پدر و مادر و خانواده‌ها خط بدهند. نمی‌گویم نیست، ولی خیلی کم است.

مثلا داستان‌هایی که درباره امامان معصوم علیهم السلام نوشته می‌شود با سفارش ناشر و... است یا دغدغه خود نویسنده؟

می‌شناسند، نه نویسنده‌ها را. به نظر من دولت باید به این گروه خدمات ارایه دهد. یعنی مجله‌ها، خبرگزاری‌ها، روزنامه‌ها و... باید کتاب‌های خوب را به این‌ها معرفی کنند. مثلاً مجله کودکان یا مجله زنان کتاب‌های خوب را معرفی کنند یا نویسنده‌ها و کارشناس‌های ادبیات کودک یک فهرست ارایه کنند که به نظر ما این کتاب‌ها کتاب‌های خوبی هستند. پدر و مادرهایی که نمی‌شناسند، یا وقت ندارند، می‌توانند این فهرست را تهیه کنند. این کار دشوار نیست، به شرطی که جایی این کارها را مدیریت کند.

■ ظاهراً آموزش و پرورش بعضی از کتاب‌ها را انتخاب و معرفی می‌کند. نه؟

بله، دیدم، خوب هم هست ولی باید به روز باشد. وقتی یک کتاب چاپ می‌شود، تا چند سال تغییر نمی‌کند ولی به نظر من باید جایی باشد که هر فصل این کار را بکند و فهرستش را عوض کند؛ به ویژه کتاب‌های علمی که باید مرتب تغییر کند. بگویند تا پارسال کتاب الف بهترین بود الان کتاب بهتر است. زمانی پیکان بهترین ماشین بود الان دیگر نیست. درباره کتاب هم همین‌طور است. کتابی که سال

۶۲ بهترین بود است الان ممکن است بهترین نباشد.

همان‌طور که پارک می‌سازند و مردم خودشان در آن بازی می‌کنند و کسی هم نمی‌گوید چه بازی بکنید، برای این مورد هم می‌توانند بستر فراهم کنند تا کارشناس‌ها، خودشان کار را انجام دهند.

این‌طوری شائبه دولتی بودن و سلیقه‌ای بودن و حزبی بودن هم مطرح نمی‌شود. مدیریت یعنی این. فرهنگسراها خیلی وسیع‌تر از این می‌توانند کار کنند. چون مردم با شهرداری‌ها و فرهنگسراها خیلی ارتباط دارند. مثلاً جایی در فرهنگسرا باشد که فهرست کتاب‌های برگزیده را آنجا بزنند. طوری که سلیقه‌ها و باندبازی‌ها هم مطرح نباشد. کتاب‌هایی را که به جامعه صدمه نمی‌زند معرفی کنند. می‌شود جلو کتاب‌ها اسم چهار نویسنده یا کارشناس را هم که آن را انتخاب کرده‌اند، بنویسند و این طوری به آن ستاره بدهند. کارهای زیادی می‌شود کرد.

■ در داستان تاریخی کودک به ویژه در حوزه دین، چه قدر اجازه تخیل داریم و چه قدر باید منطبق بر سند باشد؟

داستان‌هایی که تاریخی است، باید کاملاً مستند باشد. مثلاً می‌خواهیم جنگ بدر را توضیح بدهیم، باید کاملاً مستند باشد؛ روزی که اتفاق افتاده، کسانی که بودند، شهادت جنگ و... البته می‌توانیم فضا را توصیف کنیم یا زبان را ساده کنیم. اما باید توجه کنیم که به جز آموزش استقامت و دین‌داری و... آموزش تاریخ هم مطرح است. بچه در اینجا باید درباره جنگ بدر اطلاعات پیدا کند.

■ اگر فقط بر اساس مستندات بگوییم آن شخصیت خیلی قالبی و رسمی نمی‌شود؟ بعضی از نویسنده‌ها حادته‌های فرعی ایجاد

بچه با خواندن کتابی درباره یک امام باید احساس کند، می‌تواند شبیه او زندگی کند و مثل او رفتار کند و آن نوع زندگی دست نیافتنی نیست

می‌کنند. یعنی موضوع خیالی را اصل می‌گیرند. مثلاً در سریال امام علی علیه السلام عشق قطام موضوع اصلی شده بود و کنار آن، حادثه‌های تاریخی هم مطرح می‌شد. این کار را هم می‌شود کرد. اما متأسفانه چون در جامعه ما در پرداختن به شخصیت‌های مذهبی سخت‌گیری می‌شود، نویسنده‌ها کمتر رغبت می‌کنند سراغ این نوع داستان‌ها بروند. چون با سخت‌گیری ارشاد و آدم‌های مذهبی مواجه می‌شوند. کلی متولی پیدا می‌شود که این حادثه این‌جوری نبود، آن‌جوری بود. نویسنده برای یک حکایت چند صفحه‌ای، باید به چند کتاب تاریخی مراجعه کند. کار سختی است. برای من نویسنده که تاریخ‌خوانده‌ام، دشوار است که سندیت تاریخی کتاب‌ها را تشخیص دهم. بعد هم این احساس هست که بعد از انتشار افرادی که دغدغه دین دارند، با سخت‌گیری کار من را خراب کنند.

در تصویرگری این مشکل بیشتر هست. اصلاً تصویرگری کتاب کودک مساله حل نشده‌ای است. دیده‌اید که روی تصویر امامان معصوم علیهم السلام پرده کشیده می‌شود. خب بچه سه ساله نمی‌فهمد که این آدم چرا پشت پرده است. اگر می‌گوییم پیامبر حرف می‌زد، غذا می‌خورد، پس دهانش کجاست؟ اگر از پشت پرده در بیاوریم، می‌گویند نه این‌طور نبوده، قشنگ‌تر بوده و... بعضی‌ها نور می‌گذارند. حتی در فیلم‌ها هم یک لامپ روی صورت فرد می‌اندازند. این‌ها دغدغه آن آدم مذهبی را برطرف می‌کند ولی دغدغه خواننده باقی است. خواننده دوست دارد آن فرد را ببیند. این مساله هم در نوشتن هست، هم در تصویرگری.

در نوشتن نمی‌توانیم ظاهر امام را توصیف کنیم. اگر بخواهیم توصیف کنیم، باید همانی را بنویسیم که در کتاب‌های تاریخی آمده. نمی‌گوییم

«شعر دعا» و «از اینجا تا آسمون» مجموعه ای از شعرهای بهترین شاعران کودک با مضمون‌های ساده دینی است؛ از مصطفی رحماندوست تا افسانه شعبان‌نژاد و ناصر کشاورز و جعفر ابراهیمی و... کتاب‌ها سر و شکل زیبایی دارد و صفحه‌های خوش رنگ و لعابش، چشم بزرگ‌ترها را هم خیره می‌کند، چه رسد به کوچولوها! این دو کتاب را کانون پرورش فکری کودکان برای گروه سنی الف منتشر کرده است.



۱۴ قصه ۱۴ معصوم، روایت‌هایی ساده و شیرین از زندگی ۱۴ معصوم علیهم السلام است که ۱۰-۱۱ سال پیش حسین فتاحی آنها را برای بچه‌های دبستانی‌ها نوشته و انتشارات قدیانی در بخش کودک و نوجوانش - کتاب‌های بنفشه - چاپ کرده است. قصه‌های پیامبران هم در همین گروه سنی، با قلم فتاحی و از همین ناشر، منتشر شده و در دسترس است.



نشود باز هم همین شرایط ادامه خواهد داشت. ■ بعضی مفهوم‌ها در ادبیات دینی انتزاعی هستند مثل معجزه یا غیبت امام زمان و ... این‌ها را چطور می‌شود برای بچه توضیح داد؟ بسیاری از قصه‌های کودک در فضای تخیلی گفته می‌شود. فضایی را ایجاد می‌کنیم که بچه باور می‌کند عروسکش با یک پرنده حرف می‌زند. همین کار را می‌توانیم درباره داستان معراج بکنیم. اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و جبریل او را سوار اسب خیالی می‌کند و به آسمان می‌برد. بچه پذیرش این را دارد. اتفاقاً بچه‌ها داستان‌های خیالی را بیشتر دوست دارند. بچه خیلی راحت باور می‌کند که ماه دو نیمه شده، ما بزرگ‌ترها مشکل داریم، بچه که مشکلی ندارد! فکر نمی‌کنم زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ بچه‌ای به او شک کرده باشد. بزرگ‌ترها و ریش سفیدها به او شک داشتند. بیشتر افراد سپاه عمر سعد، مجتهد بودند و از شریح قاضی فتوا داشتند. یعنی معتقد بودند. مشکل با همین بزرگ‌ترها بود. بچه‌ها مشکل نداشتند. الان هم همین طور است.

اگر کار متولی داشته باشد، این مشکل هم رفع می‌شود... بله اگر متولی داشته باشد، مساله حل می‌شود. اما با این شرایط تصویرگر چه بکشد؟ بعضی‌ها برای حل این مشکل شخصیت را از پشت می‌کشند یا پشت درخت نقاشی می‌کنند! این جوری که نمی‌شود. وقتی این همه محدودیت هست، نمی‌شود کار کرد. الان تصویرگران خوب به دلیل همین محدودیت‌ها، کار مذهبی را تصویرگری نمی‌کنند. نتیجه این می‌شود که داستان‌های معمولی و ضعیف بهترین تصویرگری را دارند ولی داستان‌های مذهبی بدترین تصویرها را. کتاب‌های مذهبی بالاخره تولید می‌شود ولی به ناچار با تصویرهای ضعیف. خب آن آقای روحانی یا دغدغه‌مند دین، باید این فکر را بکند که سخت‌گیری او چنین نتیجه‌ای دارد. در نتیجه در فهرست‌های منتخب هم این نوع کتاب‌ها دیده نمی‌شود چون تصویرگری خوب و ظاهر جذاب برای کودک نداشتند. در کتاب‌های کودک ۵۰ درصد کار مربوط به تصویرگری است. اگر فکری

قداست باید از بین برود اما به نظرم می‌شود در عین حفظ قداست، تصویرهای درست‌تری ارائه داد. جامعه مذهبی ما به ویژه علمای دینی باید در این موضوع همکاری کنند. به نظرم این مساله‌ها را می‌شود با یک فتوا حل کرد. زمانی بود که همین موسیقی‌های عادی هم حرام بود اما بعد از انقلاب این مساله حل شد و حد و مرز موسیقی را مشخص کردند. درباره تصویرگری و توصیف کردن هم می‌شود این مشکل را حل کرد. یعنی طوری تصویر کرد که خواننده بفهمد این شخصیت هم زندگی معمولی داشته.

زمانی مردم فکر می‌کردند امام رحمه الله علیه فقط با عبا و عمامه روی صندلی نشسته و همه برایش چیزی می‌پرند و چیزی می‌آورند، بعد عکس امام با سینی چای منتشر شد و مردم دیدند آن بنده خدا هم زندگی عادی داشته. تازه امام کسی است که می‌گوییم او می‌خواست مثل پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کند. الان در داستان باید بگوییم امام حسین علیه السلام فرمود، امام حسین علیه السلام رفتند... خب همین کلمه امام یعنی پیشوا، سخت‌گیری نکنیم که علیه السلام بگذاریم. از این نکته جزئی بگیرد تا مساله‌های بزرگ‌تر. باید بچه احساس کند که می‌تواند شبیه امام حسین علیه السلام زندگی کند و مثل او رفتار کند و آن نوع زندگی دست نیافتنی نیست. الان خیلی‌ها راحت توجیه می‌کنند، ما که مثل آن‌ها نمی‌شویم، پس به این سمت هم نمی‌روند. اگر معتقدیم که آن‌ها الگو هستند، باید ضمن حفظ قداست‌شان، زندگی آن‌ها را هم توضیح دهیم. آن‌ها هم مثل ما می‌خوردند، کار می‌کردند، بیل می‌زدند. گرسنگی می‌کشیدند، کفش‌شان پاره می‌شد، آن را وصله می‌زدند...

■ شاید این نگرانی هست که اگر دست افراد را باز بگذارند، برخی از آن طرف بام بیفتند. البته



رحیم مخدومی که خاطره‌های جنگی‌اش در «جنگ پابرهنه» حساسی خواندنی است و سال‌هاست خواننده می‌شود، به دنیای کودکان هم با خاطره وارد شده و این بار با بازنویسی خاطره‌های بچه‌ها از نماز، بچه‌های مختلفی در یک فراخوان قصه‌هایشان را درباره نماز برای موسسه قدر ولایت فرستاده‌اند و آنها هم به رحیم مخدومی سپرده‌اند، برای بازنویسی. حاصل کار چند جلد کتاب کودک برای گروه سنی ۵ تا ۱۰ ساله است که از زبان بچه‌ها و با اسم و رسم آنها، برای هم سن و سال‌هایشان نوشته شده است.





زیارتنامه برای زائر کوچولو، طراح گرافیک: کاملاً طلالی

چرا بیشتر کتاب‌های مذهبی کودکان، تصویرهای خوبی ندارند؟

تصویرگر مذهبی باید جسور باشد

کاملاً طلالی / تصویرگر کتاب کودک و مدیر هنری مجله‌های رشد آموزش و پرورش

در استفاده از ابزار تصویرسازی برای چشاندن طعم آموزه‌های انجیل به خردسالان، موفق بوده‌اند و ما به شدت در این زمینه عقب مانده‌ایم. بنابراین باید این اختیار را به تصویرگر بدهیم که برای هر گروه سنی در همان حیطه کار کند. اما اختیار تا کجا؟ برای پاسخ به این پرسش باید بحث کرد و قانون گذاشت و ضابطه تعریف کرد. به شکل کاملاً قانونمند می‌شود این مشکل را حل کرد. تصویرگران ما ثابت کرده‌اند که می‌توانند با توان و تنوع تکنیکی و شناختی که از مخاطب دارند، دقیق و درست کار کنند.

چرا تا قرار می‌شود تصویرسازی دینی کنیم، تصویرگر سراغ فرش و مناره و نقش و نگار تذهیب می‌رود؟ واقعا من اگر بخوام بگویم پیامبرم رؤوف بوده، چطور باید خوشرویی و خوش خلقی او را

ویژه ایتالیایی‌ها که مردم مذهبی هستند - را بارها ورق زده‌ام. آنها از تصویر خیلی خوب استفاده کرده‌اند. برای گروه‌های سنی مختلف، تکنیک‌های مختلفی اختیار کرده‌اند چون محدودیتی نداشته‌اند. البته در جاهایی پا را فراتر گذاشته‌اند و به توهین و بی‌احترامی رسیده‌اند و گاهی کاریکاتوری هم کار کرده‌اند. اما نکته مهم این است که بدانیم مخاطبان ما از گروه‌های سنی مختلف هستند و دریافت‌های متفاوتی از کارها دارند.

تصویر دینی فقط مناره و تذهیب نیست
اینکه از یک کتاب ایتالیایی مصداق می‌آورم، به این معنا نیست که می‌خواهم تفکر آنها در فضای کتاب دینی ما وارد شود. منظور این است که آن‌ها

آیا تصویرسازی دینی برای یک گروه سنی خاص است؟
آیا برای بزرگسالان هم باید تصویرسازی دینی داشته باشیم؟
در تصویرسازی دینی فقط باید به کارهای خوب کسانی که قبلاً کارهایی کرده‌اند، مثل چاپ سنگی و نقاشی قهوه‌خانه‌ای رجوع کنیم و چون آن‌ها به قداستی رسیده‌اند، مکرر از کارهایشان کپی برداری کنیم؟
آیا متونی که به دست تصویرگرها می‌رسد، همه یک دست و از یک سبک هستند؟

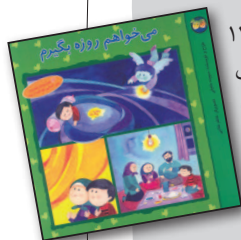


کمی تأمل در این پرسش‌ها، نشان می‌دهد تصویرسازی باید تنوع داشته باشد. نمی‌توانیم تصویرسازی دینی را در یک قالب خاص محدود کنیم. من کتاب‌های دینی کشورهای دیگر - به



تحقیق‌های مفصلی انجام شده که می‌گوید در منابع دینی هیچ مستندی مبنی بر قبح به تصویر کشیدن صورت معصومان علیهم السلام نیامده است. اگر این حرف غلط است، کسانی که مسلط بر منابع دینی هستند، وارد میدان شوند و پاسخ بدهند و اگر حرف صحیحی است، پس اصول اولیه کار تعریف شود

حاشیه



«می‌خواهم روزه بگیرم» ۱۴ قصه‌واره تصویری است برای آشنایی بچه‌ها با روزه. دختری که در آستانه سن تکلیف است، محور داستان است و برادر کوچولوی بازیگوش، با شیطنتهای کودکانه شخصیت مکمل قصه. کارهای باطل کننده روزه، در تعامل این خواهر و برادر با زبانی روان و شیرین مرور شده است. تصویرهای این کتاب عکس محور را کاظم طلایی طراحی کرده، نویسنده داستان، سپیده خلیلی است و واحد کودک نشر افق آن را چاپ و منتشر کرده است.

xxx



سپرک سه - چهار ساله‌ای با خانواده‌اش به زیارت امام رضا علیه السلام می‌رود. کتاب با ورود خانواده به صحن امام رثوف شروع می‌شود و با سوار شدن به قطار برای برگشت به خانه تمام می‌شود. مهم‌ترین مزیت کتاب، تصویرهای ناب کودکانه از حرم امام رضا علیه السلام است که شک نکنید با هر سن و سالی اگر آن را تورق کنید، سرشار از لذت می‌شوید. «زیارتنامه برای زایر کوچولو» به قول ناشرش می‌خواهد آداب زیارت را به بچه‌ها یاد بدهد، یک زیارت کودکانه اما درست، چیزهای شبیه روزه کله گنجشکی!

xxx



یکی از شیرین‌ترین و البته متفاوت‌ترین قصه‌هایی را که می‌شود درباره کوچک‌ترین بانوی کر بلا نوشت، سید مهدی شجاعی در «بزرگ‌ترین دختر عالم» روایت کرده است. رقیه سلام الله علیها در بیان او، فرشته‌ای است که هرگاه دختری از دنیا می‌رود، به استقبالش می‌آید و ... مرگ دختر که با استقبال او به قدری شیرین می‌شود که آدم آرزو می‌کند کاش می‌توانست طعم شیرین این استقبال را بچشد. «بزرگ‌ترین دختر عالم» را کانون پرورش فکری کودکان منتشر کرده است.

بچه‌های شش- هفت ساله بودند و کتاب برای کلاس اول بود. گفتیم اجازه بدهید در کتاب برای بچه‌هایی که در خانه هستند، روسری نکشیم که تصویرها تنوع و زیبایی داشته باشد. شرع هم حجاب را برای بچه پنج- شش ساله واجب نکرده است. ابتدا کسی در پاسخ به این طرح، نظر و جوابی نداد. گروه بزرگ‌تری تشکیل و اتود مدادی کار هم کشیده شد. بچه‌ای که قرار بود در حال مسواک زدن و خوابیدن تصویر شود، روسری نداشت. آنجا که لباس مدرسه می‌پوشید و با مادر به مدرسه می‌رفت، مقنعه سر می‌کرد به طوری که موهایش هم دیده نشود. یعنی پا را که از خانه بیرون گذاشت، همه چیز رعایت شد.

این کار را کردیم و به آن گروه هم نشان دادیم. در آن زمان کسی از طرح حمایت لفظی نکرد. اما ما کار را انجام دادیم و چاپ هم شد. منتهی چون طرح آزمایشی بود، جای دیگری چاپ و منتشر نشد. وقتی این کار در مدرسه‌های مختلف پخش شد، بازخوردهای بسیار خوبی از معلم‌ها گرفتیم. بچه‌ها خیلی خوب ارتباط گرفته و استقبال کرده بودند. مربی‌ها می‌گفتند کار درست همین است که بچه بفهمد کجا باید حجاب داشته باشد و کجا نباید داشته باشد. وقتی این بازخوردها آمد، آقایان کم کم به حرف آمدند که «چه کار خوبی کردیم!»

برای تولد یک تصویر

غرض اینکه کار تصویرگری مذهبی شجاعت می‌خواهد. باید نمونه سازی شود و قانون تنظیم کنیم. تصویرسازی دینی کار پرزحمتی است چون بر خلاف تصویرسازی کتاب شعر و رمان، تخیلی نیست، باید کار پژوهشی انجام شود. باید بنشینیم پیش نویسنده و کارشناس دینی و با آن‌ها گفت‌وگو کنیم تا از دل این شرایط، تصویر مناسب متولد شود. یک کار تیمی است و با نویسنده و تصویرگر به تنهایی به نتیجه نمی‌رسد. کارشناسان متعددی باید بر کار نظارت داشته باشند. حتما باید تصویرسازی که تاریخ اسلام را می‌داند، حضور داشته باشد و در این زمینه کار کرده باشد. باید روی معماری، لباس، فضا، عادت‌ها و ابزار و آلات آن دوره کار کرده باشد. چون اگر این‌ها نباشد، تصویرگر چیزی برای تصویرسازی ندارد و ناچار به تخیل خود رجوع می‌کند. به همین دلیل کار تصویرسازی مذهبی سخت است و عزم و همت بلندی می‌خواهد.

ضابطه حکم کند، نه سلیقه!

اگر ضابطه و قانون بر این فضا حکم کند، تایید

م به دوست‌های بادب و میهمان‌نواز شما.
خانه‌ای این قدر خدمت‌کارِ باصفا ندارد.



نشان بدهم؟ از پشت نقاب و پرده؟ می‌شود روی این مساله‌ها تحقیق کرد و راه حلی برای آن‌ها نشان داد. همین حالا تحقیق‌های مفصلی انجام شده که می‌گوید در منابع دینی هیچ مستندی مبنی بر قبح به تصویر کشیدن صورت معصومان علیهم السلام نیامده است. اگر این حرف غلط است، کسانی که مسلط بر منابع دینی هستند، وارد میدان شوند و پاسخ بدهند و اگر حرف صحیحی است، پس اصول اولیه کار تعریف شود و در یک پرداخت ضابطه‌مند، دست تصویرگران باز گذاشته شود، به طوری که قداست پیامبران و معصومان علیهم السلام زیر سوال نرود.

چه کار خوبی کردیم!

ما باید برای یک کودک خردسال به اندازه فهم و ظرفیت او تصویرسازی کنیم. برای یک نوجوان که واقع‌گراتر از خردسال است، به تناسب ظرفیت و کشش خودش تصویرسازی کنیم. اما به قدری محدودیت ایجاد شده که دست همه بسته است و کار روی زمین مانده، نه تصویرگر می‌داند تکلیفش چیست، نه ارشاد راه حلی دارد. زمانی که مرحوم علاقمندان رییس سازمان پژوهش بود، کار تولید یک کتاب نمونه برای کلاس اول دبستان به ما سپرده شد. مخاطب



خواب من

افسانه شعبان‌نژاد
تصویرگر: صدیقه شاهوردی

دیشب خدا اومده بود
بگو کجا؟ تو خواب من
خدا چونم نشسته بود
کنار رختخواب من

تو دست او به عالمه
ستاره چشمک می‌زدن
تا چشمم افتاد به اونا
یکی گذاشت تو دست من

گفت: «مال تو که صبح زود
ظرفی پر از دونه می‌کنی
کفترامو تو خونه‌تون
همیشه مهمون می‌کنی»

بخش خصوصی توان این کارها را ندارد. معمول ناشران بخش خصوصی الان تا می‌بینند یک کتاب موفق شد، آن را کپی می‌کنند و ۱۰ نمونه مشابه آن چاپ می‌کنند. نتیجه این می‌شود که حالا بعد از سال‌ها، نمی‌توانیم ۱۰ تا کتاب خوب را بالا بگیریم و بگوییم این حاصل کار مداوم روی این موضوع است.

علی اکبر صادقی ۲۷ سال پیش داستان پیروزی امام حسین علیه السلام را کار کرد، بعد از آن دیگر نمونه خوب نداریم. کارهای خودجوش انجام می‌شود اما غالب آن‌ها خوب نیست. اگر به نمایشگاه قرآن سری بزنید، بیشتر تصویرسازی‌های کتاب‌های مذهبی کودکان، کار تونی است. نازل‌ترین تصویرها که اصلاً شانی برای آن قابل نیستند، تصویرگری کار تونی است. امامان ما را با نور و هاله و نقاب و تصویرهای کار تونی می‌کشند و فراوان مجوز هم می‌گیرند و کتاب چاپ می‌کنند.

در کار هنری نمی‌شود تجویز کرد که مثلاً آبرنگ چون حسی و سیال است، برای تصویرسازی مذهبی مناسب است. الان تصویرسازی‌هایی با تکنیک کاتد، گواش یا جرمی در فضای دینی انجام می‌شود که بسیار خوب است. اگر فضا ایجاد و اصلاح شود، با هر ابزاری می‌شود کار کرد و محدودیتی در تکنیک نداریم. اما اگر آنچه ماحصل روح و یافته‌های شخصی تصویرگر است و آموزه‌ها و اشارات مجموعه کارشناسان، کنار هم قرار بگیرد و از فیلتر روح تصویرگر بگذرد، یک تصویر زلال ایجاد می‌شود که همه از دیدن آن لذت می‌برند.

به ویژه نهادهایی مثل وزارت ارشاد باید به این وضعیت سر و سامان بدهند و از تصویرگران بخواهند با جسارت وارد میدان شوند و با اتکا به ویژگی‌های گروه مخاطب، کار کنند.

چند سال پیش یک نمونه تصویرسازی از آکسفورد دیدم که با آموزه‌های انجیل برای گروه سنی پنج-شش سال آماده شده بود. این کتاب را به گروه دینی و قرآن سازمان پژوهش که کتاب‌های درسی دینی را تالیف می‌کردند، نشان دادم و گفتم: به نظر تان این تصویرسازی چگونه است؟ گفتند: خیلی خوب است. گفتم: اگر تصویرگرها این طور برای کتاب‌های دینی و قرآن کار کنند، مشکلی ندارد؟ گفتند: نه، ما این‌ها را چاپ نمی‌کنیم. اما اگر کتاب قصه‌ای چاپ کردید که تکنیکش مثل این کتاب‌ها بود، کار خوبی است و ما هم به بچه‌ها توصیه می‌کنیم آن را ببینند و ورق بزنند.

عقلای قوم دور هم جمع شوند

مشکل این است که واقعا تصویرسازی دینی جسارت می‌خواهد و راه حل این است که همان جمع عقلایی که ذکرشان رفت، بنشینند و روی نمونه‌های مختلف با هم بحث کنند که مثلاً این تصویر موهن هست یا نه، جسارت آميز است یا نه... تا به یک نتیجه درست و ضابطه‌های مشخص برسند. موزه امام علی علیه السلام، کانون پرورش فکری کودکان، وزارت ارشاد و ناشران دولتی باید روی این مساله کار کنند و برای تصویرگری دینی هزینه کنند باید برنامه‌های درازمدت داشته باشند تا کار به نتیجه برسد. چون

یا رد کار وابسته به سلیقه آدم‌ها نمی‌شود. من بارها با این مساله مواجه شده‌ام که کار را به یک کارشناس داده‌ایم و رد کرده، اما کارشناس بعدی آن را تایید کرده است. در شرع مقدس گزاره‌ای به نام «اجماع» داریم. می‌گویند عقلاً و متخصصان یک امر آن را بررسی کنند و نتیجه مورد اجماع را تصویب کنند. در تصویرسازی هم نیاز به چنین شیوه‌ای داریم. باید معلم، تصویرگر، کارشناس تاریخ، نویسنده، روان‌شناس و... حضور داشته باشند و در این زمینه به نتیجه برسند. کودک اگر یک تصویر خوب از یک معصوم ببیند، مقدسات در ذهنش سخیف و شکسته نمی‌شود، برعکس، یک حس زیبای دینی پیدا می‌کند و موضوع دینی که کنار این تصویر خوب بیان شده، به شیرینی در جان او می‌نشیند.

موزه‌ای برای کودکان‌های تصویری

باید نمونه‌های قبلی تصویرسازی جمع آوری و در یک جا نگهداری شود. وقتی یک موزه اختصاصی تصویرسازی آماده شود و من تصویرگر، بروم و ۱۰ نمونه از تصویرسازی‌های برتر گروه سنی خردسال را ببینم، در کارم یازدهمین طرح را رایحه می‌دهم، نه تکرار همان کارهای قبلی. با دیدن این نمونه‌ها متوجه می‌شوم که در این ۱۰ مورد، چه مولفه‌هایی رعایت شده که اجازه چاپ گرفته و برگزیده شده است. متأسفانه الان به تکرار افتاده‌ایم؛ ناشران معتبر کارهای قدیمی را با سر و شکل جدید بازسازی می‌کنند که راحت مجوز بگیرند. فرصت خلاقیت و عرضه فکرهای نو از تصویرگران گرفته شده است. در این بلبشو،

زیبیه.....



اینجا به کسی

مادر کنمی دهند

گزارشی از یک حوزه علمیه که
میان دانشجوها، هواخواهان
زیادی دارد



بزرگترین مانع ازدواج!

دکتر بانکی پور می گوید ارتباط
دختر و پسر به ازدواج آسیب
می زند، چه ارتباط سالم باشد،
چه ناسالم!



مسئله زن برای جمهوری
اسلامی فرصت است، نه

تهدید

گفت و گو با دکتر حسن خجسته
درباره جایگاه زن در دین و ساختار
اجتماعی



گفت و گو با دکتر حسن خجسته درباره جایگاه زن در دین و ساختار اجتماعی

مسئله زن برای جمهوری اسلامی فرصت است، نه تهدید

محسن قزلی - زینب السادات شاه صاحبی

دکتر حسن خجسته را بیشتر اهالی رسانه می‌شناسند، به‌ویژه رادیویی‌ها. مدتی معاون صدای جمهوری اسلامی بود و حالا معاون برنامه ریزی و ارزیابی صدا و سیما است. اما جدای از این عنوان‌ها، دکتر خجسته را می‌توان در کلاس‌های درس و در کسوت جامعه‌شناسی دید که دغدغه‌های جالبی دارد. یکی از این دغدغه‌ها که بهانه گفت و گو ما هم شد، مسأله زنان است. دکتر خجسته سال‌ها در این حوزه کار کرده و در آینده نزدیک کتابی هم منتشر می‌کند. او می‌گوید: اگر جایگاه و شان حقیقی زن‌ها را به خودشان بشناسیم، دیگر هیچ مشکلی در حوزه زنان نخواهیم داشت.

کنند، آن تحول اجتماعی پایدار می‌شود و اگر زنان قبول نکنند، نه! این اتفاق نخواهد افتاد. فرهنگ غربی اگر در حوزه زنان تأثیری نگذارد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. به اندازه‌ای که زنان یک فرهنگ را قبول کنند و وارد شوند، جامعه از آن متأثر خواهد شد. در منابع دینی هم روایت داریم که؛ چه بسا زن‌هایی که همسران خود را از بهشت به جهنم می‌کشند و چه بسا زنانی که همسران خود را از جهنم به بهشت می‌برند. نگفتند؛ بسا مردانی که زنان‌شان را به بهشت و جهنم می‌کشاند. چون اساساً مردان قدرت تأثیرشان به نسبت زنان، بسیار پایین‌تر است. خیلی از عرفا معتقدند زن هم مظهر فعل است و هم مظهر انفعال. یعنی تجلی اسماء الهی در زن هم فعل است و هم انفعال اما مرد فقط مظهر انفعال است.

فرهنگ غربی چون مبتنی بر امور مادی و ظاهر است، جاذبه‌های خودش را دارد. اصلاً نباید بگوییم این فرهنگ، فرهنگ جذابی نیست. البته در درازمدت برای فرد و جامعه عوارض زیادی دارد

او یادآوری کردم که نشانه‌های بدی در حوزه‌های فرهنگی و هویتی هند در حال ظهور است. برایش مثال زدم که بالیوود بیشتر در چهارچوب جامعه هندی فیلم تولید می‌کند اما الان تولیداتش در چهارچوب ایدئولوژی هالیوود قرار گرفته است. مثلاً رقص در مذهب بودا، یک آیین مقدس است. اما این رقص در فیلم‌های هندی به رقص اروتیک تبدیل شده است. به آن استاد ارتباطات گفتم «ساری» (لباس سنتی زنان هندی) سکس نیست ولی وقتی همین لباس به تی‌شرت کوتاه و شلوار کوتاه زنانه تبدیل می‌شود، سکس است. در واقع با شناخت موضوع زن و محیط زنانه، خیلی از گزاره‌های یک اجتماع روشن می‌شود. الان غربی‌ها خیلی روی حوزه زنان ماسا کار می‌کنند. نه فقط جامعه ما، بلکه کل جامعه اسلامی، چون از این طریقی می‌توانند اثر عمیقی روی جوامع بگذارند.

■ زنان پایه اصلی قبول تحولات اجتماعی
اگر زنان تحولات اجتماعی را در جامعه‌ها قبول

من سفرهای زیادی به خارج از کشور رفته‌ام و همیشه روی موضوع زنان که از دغدغه‌هایم هست، کار کردم. معمولاً وقتی کارهای رسمی‌ام تمام

می‌شود، می‌روم و در آن شهر پیاده‌روی می‌کنم. با پیاده‌روی می‌شود به نحوی با محیط آشنا شد. در همین پیاده‌روی‌ها روزنامه‌ها و مجله‌های خارجی را تورق می‌کنم تا ببینم زنان در این نشریه‌ها چگونه تصویر شده‌اند و به چه شکلی حضور دارند؟ حضور جنسی است یا در ساختار اجتماعی‌شان برای زن تعریف دارند؟ چیزی که مشاهده کردم، واقعاً نگران‌کننده بود. در بیشتر این نشریه‌ها غلبه با نقش جنسی زنان بود. اگر ده عکس وجود داشت، ۸ فریم عکس جنسی بود و ۲ عکس زنان را در نقش‌های اجتماعی نشان می‌داد. علاوه بر این حتی در هندوستان که کشوری است با ساختار هویتی منسجم، موردی را به یکی از استادان ارتباطات این کشور گفتم و به





اما در کوتاه‌مدت کسی متوجه این عوارض نیست و به نوعی شیفته این جذابیت است. برژینسکی می‌گوید: «ما نمی‌توانیم با فرهنگ آمریکایی که مبتنی بر لذت است، دنیا را اداره کنیم. ما باید از سایر فرهنگ‌ها منابع اصیل را اخذ کنیم تا بتوانیم با آن دنیا را اداره کنیم.» پس تاثیر فرهنگ غربی به ویژه در جامعه شرقی به این وابسته است که زنان آن را قبول کنند یا نه!

اصلا کار نکردیم!

در مساله زنان، ما در فضاي فرهنگي چند کار اساسی، اصلا نکرده ایم. علتش هم این است که چهارچوب های نظری اسلامی تبدیل به یک تئوری اصلی نشده‌اند. برای یک نظام اجتماعی نیازمند یک چهارچوب هستیم که بتوانیم در آن چهارچوب، راهبردهای عملیاتی را طرح ریزی کنیم. اما چون تحت تأثیر چهارچوب‌های مسلط غربی بوده‌ایم، این اتفاق نیفتاده است. تمام مدل‌هایی که چه قبل و چه بعد از انقلاب، به ویژه

در موضوع زنان از آن تبعیت کرده‌ایم، مدل‌هایی است که خاستگاهش غرب بوده است. مثلاً زن‌ها رفتند دانشگاه! من در کلاس‌هایی که دارم -به‌ویژه در کلاس‌های خانم‌ها- می‌گویم با خوابگاه مخالفم. همه اعتراض می‌کنند. علت مخالفت من این است که در ایران ۹۰ درصد ازدواج‌ها در چهارچوب فامیلی شکل می‌گیرد. یعنی خانواده‌ها باید یکدیگر را بشناسند، یا به‌واسطه یا مستقیم. الان دخترها می‌گویند: پسر خوب نیست و پسرها می‌گویند: دختر خوب نیست. هم پسر خوب هست و هم دختر خوب اما شمانمی‌شناسید.

در گذشته یکی از کارکردهای مهم مجلس‌های زنانه پیدا کردن عروس بود. وقتی دانشجوی تبریز می‌رود اصفهان، از تهران می‌رود مشهد و... از این گردونه خارج می‌شود. وقتی فرد از گردونه خارج می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ پسری که شانس پیدا می‌کرد با آن دختر ازدواج کند، آن شانس را از دست می‌دهد و دختر هم شانس ازدواج در

وقت مناسب را از دست می‌دهد. متأسفانه نظام توسعه‌ای ما مبتنی بر توسعه فرد است. در صورتی که نظم اجتماعی در حوزه جمع‌گرایی‌اش خیلی قدرتمند است. بحث این نیست که بگویم فرد حق دارد یا نه؟ مثلاً ما می‌توانستیم درباره دانشگاه رفتن دختران فکری کنیم. اما توسعه را فردی و غربی نگاه کردیم. در صورتی که اگر توسعه را در چهارچوب جمعی نگاه می‌کردیم، دانشگاه‌هایمان را جور دیگری توسعه می‌دادیم. خانم‌ها باید حتماً به دانشگاه بروند. جامعه به زنان باسواد نیاز دارد. در اینها اصلا بحثی نیست.

زمانی با یک استاد فلسفه آمریکایی درباره زنان صحبت می‌کردم، گفت اگر این چیزهایی که شما درباره زنان می‌گویید، ما بتوانیم نصفش را در آمریکا عملی کنیم، دیگر هیچ مشکل اجتماعی نخواهیم داشت. مساله این است که اصلاً معرفتی درباره زنان، در قالب یک چهارچوب دینی وجود ندارد.



ایدئولوژی غرب مرد سالار است!

ما باید در چهارچوب اجتماعی، برای زنان فکر دیگری کنیم. شأن زن در چهارچوب دینی ما بسیار رفیع است. زن‌ها بیایند و کار کنند اما کارهای زنانه. ما هنوز درباره بیماری‌های زنان و متخصص‌های آن به ذائقه غربی‌ها برنامه‌ریزی می‌کنیم در صورتی که این اصلاً درست نیست. ما برای همسرگزینی باید فکر کنیم که نکردیم. چرا؟ چون در غرب رابطه زن و مرد طور دیگری است. اگر می‌خواهیم جوان و زن و مرد پاک باشند، باید در سیستم اجتماعی به آن فکر کنیم که ما این کار را انجام ندادیم. باید یک «گراندتئوری» آماده کنیم و بعد در زیرشاخه این تئوری بزرگ، تئوری‌های کاربردی و راهبردهای عملیاتی بنویسیم.

قرار نیست ما برویم و گراندتئوری بسازیم. این گراندتئوری‌ها خودشان خلق و کشف می‌شوند. اینکه می‌گوییم زن محور خانواده است، ممکن است تئوری اصلی باشد. اگر ما برای این محور برنامه‌ریزی می‌کردیم، آن وقت می‌دیدیم که حضور زنان در جامعه و در محل‌های کار چه قدر متفاوت می‌شد. ما برای شیوه‌های جدید همسرگزینی در نظام جدید اجتماعی باید فکر کنیم. باید متناسب با نیازهای نسل جدید، برنامه‌ریزی می‌کردیم. الان سبک زندگی و شیوه آن تغییر کرده. رفتن به رستوران و فست فود، یکی از ضرورت‌های زندگی است، چون زن هم بیرون کار می‌کند و نمی‌تواند فشار آشپزخانه را تحمل کند.

باتوجه به سطح توقع‌ها که نسبت به گذشته تغییر فراوانی کرده، احتمال تعارض بین زن و مردهای جدید، زیاد عجیب نیست. در نظام جدید همسرگزینی، می‌توانیم این خواسته‌ها را مدیریت و جهت‌دهی کنیم و به حداقل برسانیم.

به تحقیق می‌گوییم مساله زن، یکی از مزیت‌های ما در نظام اجتماعی جهانی است، نه نقطه ضعف. مساله زنان جزو مزیت‌های ما است، اگر درست کار کنیم. زن‌ها به‌طور طبیعی و فطری متوجه می‌شوند که چه زمانی مورد بهره‌برداری هستند. اما چون نظام اجتماعی در غرب به این صورت است که زن به عنوان کالا است، زنان این مساله را به‌عنوان یک امر ناعلاج پذیرفته‌اند.

ایدئولوژی نظام اجتماعی در غرب، ایدئولوژی مردسالار است. نظام غرب وقتی با اندیشه‌های اسلامی مواجه می‌شود، به تزلزل می‌افتد. همین خانم بوث خبرنگار پرستی‌وی و خواهرزن تونی بلر، یک زن امروزی است. به ایران آمد و برخلاف همه؛ مسلمان شد چون با ماهیت الهی که اسلام برای زنان قابل است، آشنا شد. وقتی زنان با

حقیقت امر درباره خودشان مواجه می‌شوند، دچار تغییرات ماهوی می‌شوند.

معرفت نداریم! چه مردان و چه زنان

در فضای عمومی جامعه ما مشکل اول درباره زنان، نداشتن معرفت نسبت به جایگاه زن است. ممکن است کسی بپرسد مگر دین به مخاطبش این معرفت را نمی‌دهد؟ پاسخ این است که یا خود فرد باید مطالعه و قبول کند یا باید تعبداً بپذیرد. الان خود ما درباره زنان چه قدر می‌دانیم؟ دانستن این مسایل نیازمند کار آموزشی است. مثل عرفان نظری می‌ماند. عرفان نظری در واقع راه‌های رسیدن به حقیقت را نشان می‌دهد. پس حقیقت وجود دارد. درباره زنان هم همین‌طور است اما خیلی کم کار شده است. چون در حوزه معرفتی کم کاری شده، نتوانسته‌ایم به آن ایده‌آل برسیم.

البته موضوع زن تحت تأثیر مسایل تاریخی و اجتماعی هم هست. این‌طور نیست که در طول تاریخ راجع به زنان چیزی نبوده باشد. ما یک استاد مردم‌شناسی داشتیم که می‌گفت بعد از اینکه گروه تشکیل شد، اولین کارهایی که کرده‌اند، تقسیم شکار و نوع رابطه با زن‌ها بود.

خود زن‌ها قوانین را ایجاد کردند. پس فطرت زن‌ها دارای یک آمادگی الهی هست.

خانواده محور است!

همسر امام خمینی می‌گفت: یک بار هم نشد که امام از غذای من ایراد بگیرد. به عنوان زن دوست داشته که امام یک بار بگوید شور بوده. اما امام اصلاً به خودش این اجازه را نمی‌داد. در طول تاریخ در چهارچوب دین، این نوع نگاه به زن بوده ولی فردی است. باید دنبال این باشیم که در سیستم اجتماعی ما چنین اتفاقی بیفتد.

حالا با توجه به این گفتمان، فرض کنیم به یک چهارچوب رسیدیم. البته باید بینش این نگاه ایجاد شود. برای مثال در رادیو من درباره طنز که همیشه مبتنی بر ذلت زنان است، خیلی با نویسندگانه‌ها صحبت و گفت‌وگو می‌کردم تا این بینش و نگرش عوض شود. می‌گفتم تمام مسائل را از دید خانواده نگاه کنید. ممکن است مجلس قانونی را تصویب کند که وزیر اقتصاد بگوید: خیلی خوب است. رییس‌جمهور بگوید: خیلی خوب است ولی از منظر خانواده بسیار بد باشد. شما روی این وجه کار کنید.



زن و نگاه اسلام به زن برای جمهوری اسلامی فرصت است نه تهدید. اما چون ما هنوز به زن در چهارچوب غربی نگاه می‌کنیم، می‌شود تهدید. چون داریم در چهارچوبی کار می‌کنیم که اصلاً برای ما نیست

حاشیه

سه نگاه متفاوت به زن از فمینیسم تا اسلام!

در ایران چند گرایش دفاع از زن وجود دارد؛ یک نگاه، نگاه فمینیست غربی است که چند نوع است. قدرت زیادی ندارد ولی سابقه‌اش زیاد است. البته در این بین ما فمینیست‌های مسلمان هم داریم، همه چیز غرب بد نیست. چیزهای خوب هم وجود دارد ولی اینها این چیزهای خوب را در همه مبانی و موارد مربوط به زنان دخالت می‌دهند و می‌خواهند مسائل زنان را با همان چهارچوب تفسیر کنند.

دیدگاه دیگر، گروهی هستند که از زن در یک چهارچوب سنتی دفاع می‌کنند. به این معنا که تحت تأثیر پدیده‌های تاریخی هستند. بعضی از عقایدشان با اسلام سازگار است اما می‌خواهند همه آن را به نام اسلام جا بزنند. مرحوم شهید مطهری نقد جدی به این گروه داشت.

گروه سوم که هنوز بنیه‌اش قوی نیست، همان نگاه اسلام است. آقای جوادی آملی تعبیر خوبی دارند. ایشان می‌گویند: ما باید یک بار دیگر تمام روایات و احادیث مربوط به زنان را بازنگری کنیم، اما این بار از منظر نظام اجتماعی نگاه کنیم. این گروهی که نگاهش فمینیستی است، رابطه‌اش با مرد، رابطه قدرت است. من معتقدم فمینیسم در غرب پیدا شد برای اینکه بتواند این رابطه قدرت را کنترل کند. اصلاً به بیان علمی‌تر؛ لیبرالیسم آمد تا در غرب رابطه بین انسان با انسان و انسان با محیط را که مبتنی بر قدرت بود، مدیریت کند تا تعادل ایجاد شود. در بعضی جاها موفق بود و بعضی جاها هم ناموفق.

اولین نگاه مردسالار است. زن متعلق به جامعه مردان است. دومین نگاه پدرسالار است که زن برای مرد است و بنابراین باید دور از همه محیط‌ها باشد. اما در سومین نگاه رابطه مرد و زن از جنس دیگری است. در قرآن بین زن و شوهر کلمه مودت آمده است. به همین دلیل زن که به مرد یا بالعکس خدمت می‌کند، به قصد قربت است و لذت می‌برند. این دیدگاه، دیدگاه غربی است و تعریف نشده است.

کی ایجاد خواهد شد؟ در واقع این قابلیت‌ها در خود ماست. یکی شمایلید. یکی منم. یکی ایشان و... بنابراین همین‌طور قابلیت ایجاد می‌شود و بعد می‌بینید که لطف خداوند شامل حال می‌شود.

رسانه‌ها باید دست به کار شوند

زن و نگاه اسلام به زن برای جمهوری اسلامی فرصت است نه تهدید. اما چون ما هنوز به زن در چهارچوب غربی نگاه می‌کنیم، این می‌شود تهدید. چون داریم در چهارچوبی کار می‌کنیم که اصلاً برای ما نیست. من وقتی برای خارجی‌ها نگاه اسلام به زن را توضیح می‌دهم، تعجب می‌کنند. بعضی‌ها اقرار به چیزهای مهمی می‌کنند. یعنی آن قدر این موضوع بکر است که بیانش جذابیت‌زاست. برای زن‌ها این مسائل و دیدگاه عجیب‌تر است.

در این بین رسانه‌ها در به قابلیت رساندن این موارد اهمیت بسیاری دارد. وقتی می‌گوییم رسانه منظور این است که همه عالم ابزار ارتباطی است و هر چیزی که بتوانی با آن پیامت را برسانی، رسانه است. مثلاً در رادیو و تلویزیون در حوزه عمومی باید یک نوع صحبت کنید. در هر قالبی نمی‌توانید صحبت کنید. اما مهم‌ترین کار این است که از گروه‌های مرجع رسانه‌ای مثل نویسندگان، خبرنگاران استفاده کنیم.

چامسکی می‌گوید: نظام رسانه‌ای غرب چند فیلتر دارد. یکی از این فیلترها نظام آموزشی غرب است که طوری است که همه خبرنگاران تربیت‌شان در جنگ سرد، ضدکمونیستی بوده و حالا هم شده است ضداسلامی. بنابراین اگر نویسند یا گزارش‌گری نگاهش فرق کند، یک قدم بزرگ صد ساله برداشته‌ایم. باید ببینیم رسانه مرجع هر طیف و گروه و مخاطب چیست؟ ممکن است رسانه مرجع یک مخاطب، رادیو و تلویزیون نباشد، بلکه گفت‌وگو باشد. وقتی من یک فعال رسانه‌ای هستم و نگرش من به زن این‌گونه است، باید چه کار کنم؟ به نظرم ایده‌آل این بحث این است که ما گروه‌های مرجع رسانه‌ای را پیدا کنیم. حتی گاهی یک روحانی یا یک استاد دانشگاه یک رسانه قوی هستند. البته محدود هستند ولی تأثیرگذار.

خانواده خیلی ظرفیت دارد. ما نمی‌توانیم ناهنجاری‌های اجتماعی را از طریق فردی حل کنیم. مثلاً سیگار کشیدن بد است اما همان فرد سیگاری که اصلاً به ترک کردن، فکر نمی‌کند، از طریق خانواده می‌تواند سیگارش را کنار بگذارد. چه قدر پدرهای سیگاری هستند که از خجالت بچه‌ها در محیط خانه سیگار نمی‌کشند و در حیاط سیگار می‌کشند. همه جای دنیا خانواده اهمیت دارد. این همه مشکلی که در غرب ایجاد شده، به این دلیل است که زن را بیرون از خانواده تعریف کرده‌اند. در واقع نظام سرمایه، زن را به عنوان یک موجود تجدیدشونده، کشف کرد. الان سه درآمد جدی و پرسود در دنیا وجود دارد. قاچاق اسلحه، مواد مخدر و زن. این سه جزو پرسودترین تجارت‌های جهانی است. این مساله در غرب پروژه‌ای بوده که زن‌ها را به میدان جامعه کشاندند و این کشف هیچ‌وقت نه کهنه می‌شود و نه تمام.

اما شکر خدا ما با این حرف‌ها خیلی فاصله داریم. اگر بتوانیم الگوی خودمان را ارایه بدهیم، مشکل خیلی زود حل می‌شود چون زن‌ها به صورت ذاتی از اینکه وسیله عیش دیگران باشند، ابا دارند. ما باید هم نگرش به زن و هم معرفت به زن را درست تفسیر کنیم، حتی در بین خود زن‌ها.

خدا روزی‌مان کند

معتقدم این نگاه را که به یک جریان اجتماعی مناسب در حوزه زنان برسیم، باید خدا

روزی‌مان کند. من بعضی از این حرف‌های عوامانه را قبول دارم. از مرحوم علامه طباطبایی پرسیدند نظر شما درباره معاد، برخلاف نظر ملاصدراست؟ ایشان فرمود: نه من همان نظر را دارم. گفتند: چرا شما بحث معاد را شروع نمی‌کنید؟ علامه گفت: چون هنوز روزی حوزه‌ها نیست.

این چیزها ممکن است روزی ما نباشد. من سخت معتقدم که باید به ما اجازه بدهند. اجازه هم قابلیت می‌خواهد. تا وقتی که قابلیت پیدا نشود، اصلاً به ما اجازه نمی‌دهند. ممکن است این حرف خیلی تقدیرگرایانه باشد. بحث این است تا آن قابلیت ایجاد نشود، به ما اجازه نمی‌دهند. مثل انقلاب؛ تا قابلیت را ایجاد کردیم، خدا هم عنایت کرد. اما این قابلیت‌ها

همه مشکلی که در غرب ایجاد شده، به این دلیل است که زن را بیرون از خانواده تعریف کرده‌اند. در واقع نظام سرمایه، زن را به عنوان یک موجود تجدیدشونده، کشف کرد

راهروها موکت شده و این یعنی «فاخلع نعلیک» و تعارف می کنند که اینجا چادر را هم می توانید ساعتی کنار بگذارید و... انصافا همین اول



کار حس خوبی می گیریم از این آداب ورود به «فاطمیه» در این گرمای تابستان!

با اینکه تابستان است، رفت و آمد در راه پله ها زیاد است. روی برد نام واحدهای تابستانی را نوشته اند. از ترجمه و مفاهیم قرآن، منطق، انسان شناسی و آشنایی با حدیث و متون برگزیده حدیثی هست تا فقه و تاریخ اسلام و سیره معصومان علیهم السلام و فلسفه اسلامی و غرب، آشنایی با ادیان، کلام اسلامی، عرفان اسلامی، جریان شناسی، نظام سیاسی اسلام، اخلاق اسلامی. میان فهرست بلندبالای استادان، نام کسانی چون حجت الاسلام پناهیان و دکتر خسروپناه و حاج آقای صدیقی هم دیده می شود.

حوزه علمیه دانشگاهیان در کشور زیر نظر حاج آقای جعفری است، اما مرکز فاطمیه با مدیریت خانم دکتر زهرا آیت اللهی اداره می شود که سرش حسابی شلوغ است و ناگزیر برای آشنایی با کم و کیف کار در این مرکز با خانم پروازی هم کلام می شویم که سال ۸۳ دین پژوه این مرکز بوده و امروز معاون آموزشی «فاطمیه» است.

■ این مرکز چه سالی تاسیس شد؟

حوزه دانشجویی شهید بهشتی سال ۷۸ زیر نظر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در ساختمان اسکو در همسایگی دانشگاه تهران شروع به کار کرد که بعدها نامش به «حوزه علوم اسلامی دانشگاهیان» تغییر کرد. هدف از تاسیس این مرکز، ارتقای سطح معارف دانشجویان همزمان با تحصیل بود. به تدریج و با توجه به استقبال دانشجویان، این مراکز در دانشگاه ها هم تشکیل شد و امروز در تمام کشور با برنامه آموزشی یکسان فعال هستند.

■ الان چند دانشجو دارید و در چه گرایش هایی تحصیل می کنند؟

مرکز فاطمیه حدود ۴۰۰ دین پژوه دارد. درس ها برای همه یکسان است و چون معمولا خیلی تخصصی نیست و بیشتر آشنایی با دروس اسلامی و عمومی است، امکان تعیین رشته یا گرایش برای دانشجو نیست.

■ کسانی که می آیند، بیشتر دانشجوی چه رشته هایی هستند؟



گزارشی از یک حوزه علمیه که میان دانشجویها، هواخواهان زیادی دارد

اینجا به کسی مدرک نمی دهند

سمیه وظیفه خواه - معصومه مظلوم

«حوزه علمیه دانشگاهیان» نه مدرک می دهد و نه کلاس هایش به درد استخدام و قبولی در جایی می خورد. دین پژوهان این حوزه همه دانشجوی یا فارغ التحصیل هستند که میان درس و بحث دانشگاه و اندک واحدهای معارف اسلامی، سوال های بی پاسخ شان آن ها را به اینجا کشانده است.

حوزه علمیه زیر نظر نهاد نمایندگی ولی فقیه است و در بسیاری از دانشگاه ها دایر است، اینجا مرکز فاطمیه خاوران است که اساتیدش شهرت ترند و کلاس ها هم آن قدر جدی که با سه جلسه غیبت غیر موجه ثبت نام لغو می شود. دانشجو ها بعد از گزینش، هر هفته یک روز و نصفی می آیند تا دروس علوم اسلامی دانشگاهیان را بخوانند. امتحان ها کشوری است و کنار دوره های رسمی، امکان شرکت در دوره های مجازی هم هست.

«فاطمیه» انتهای خیابان فاطمی است و کنارش کلاس های تدبیر در قرآن هم برگزار می شود و فعلا با حوزه مشکوه همسایه هستند.



رسالت اولیه حوزه، تربیت و اثرگذاری در محیط دانشگاه است تا در کنار واحدهای رسمی دانشگاه، بنیه و حافظه معارف اسلامی دانشجویان تقویت شود.

پذیرای نمره‌های دانشگاهی بچه‌ها هستیم، ولی برعکس این موضوع، هنوز اتفاق نیفتاده است. طرح مساله یکسان‌سازی آزمون‌ها در تمام کشور برای همین است که مجوز معادل سازی درس‌های اینجا و دانشگاه انجام بگیرد.

■ **گفتید دانشجویان با هدف تبلیغ تربیت می‌شوند، بعد از فارغ التحصیلی وظیفه خاصی بر عهده‌شان هست؟**

تجربه‌هایی بوده که مثلا بچه‌های فارغ التحصیل را برای تبلیغ به جاهایی فرستادیم ولی الزامی نیست. نظر خانم آیت‌اللهی این است که بچه‌ها خودشان را وارد مهلکه کنند و ما به دلیل مشغله، فرصت نداریم که برای بچه‌ها کاری را پیگیری کنیم. ولی مثلا در تابستان امسال سپاه برای طرح صالحین درخواست نیرو داد و الان حدود ۱۰۰ نفر از بچه‌ها در پایگاه‌ها مشغول هستند.

■ **برنامه‌های فرهنگی هم دارید؟**

معرفی کتاب و نمایشگاه کتاب داریم اما به دلیل محدودیت زمان کلاس‌ها که در هفته ۲ روز است، در مناسبت‌ها جشن مفصل نداریم، فقط برای تذکر و یادآوری برنامه مختصری بعد از نماز داریم. اردوهای آموزشی هم داریم که سال گذشته از طرف حوزه کل صورت گرفت و کلاس‌های فشرده در آن برگزار شد. کارگروه‌های پژوهشی هم شکل گرفته که در آن برای بچه‌های فارغ التحصیل، موضوع پژوهشی معرفی می‌شود و پژوهش‌ها زیر نظر استادان انجام می‌شود. علاوه بر این کلاس‌های آزاد با استادان منبری در مرکز برگزار می‌شود مثل کلاس نهج البلاغه آقای صدیقی یا اخلاق آقای پناهیان. کارگاه‌های آموزشی هم بنا بر نیاز بچه‌ها شکل می‌گیرد مثلا ما کارگاه‌های رسانه، خلاقیت و سبک زندگی و خانواده... را برگزار کردیم، که ثبت‌نام آنها مجزا و از طریق سایت صورت می‌گیرد.

■ **امکانات جانبی حوزه به چه شکلی است؟**
سایت و کتابخانه نسبتا غنی با حدود ۷۰۰ جلد برای دین پژوهان وجود دارد.

■ **تحصیل همزمان در حوزه و دانشگاه برای بچه‌ها سخت نیست؟**

به طور متوسط درس‌های اینجا اصلا تاثیر گذار بر درس‌های دانشگاه نیست، مثلا غیر از امتحان‌هایی کشوری، امتحان‌های میان ترم گرفته می‌شود که از حجم درس کم کند. امتحان‌های اینجا هم قبل از فرجه دانشگاه تمام می‌شود.

که معمولا برای استادان حوزه‌ها تدریس دارند؛ مثل آقای خسروپناه که در کلاس کلامی که اینجا داشتند، استادان حوزه هم شرکت می‌کردند. ملاک‌های دیگری هم برای ثبت‌نام هست؛ مثلا از زمان فارغ التحصیلی نباید بیشتر از یک سال گذشته باشد که آن هدف تاثیرگذاری در دانشگاه هم تامین شود، مگر کسانی که شغل آموزشی یا فرهنگی دارند.

سرانجام و بعد از جلسه توجیهی که شرح کلاس‌ها و برنامه‌ها است، مصاحبه حضوری انجام می‌شود.

■ **موضوع مصاحبه چیست؟**

مصاحبه علمی نیست و بیشتر رصد و واکاوی اعتقادی و شخصیتی فرد است. حجاب کامل مد نظر هست اما نه الزاما چادر، ولی ولایت و تدین گزینه جدی‌تری است. یکی از ملاک‌ها هم قدرت بیان و توان تاثیرگذاری است. البته بعد از مصاحبه از بچه‌هایی که قبول نشده‌اند، عذرخواهی می‌کنیم و توضیح می‌دهیم که به دلیل کمبود جا و امکانات اینجا، ناچاریم گروهی را از میان داوطلبان انتخاب کنیم و دلیل پذیرفته نشدن، عدم صلاحیت نیست. حتی بعضی از داوطلب‌ها را ارجاع می‌دهیم به مراکزهایی که امکانات بیشتری دارند، چون اینجا به دلیل حضور استادان خوب، در جذب هم دقت بیشتری می‌کنیم.

■ **شیوه جذب استادان مطرح در این حوزه به چه صورت است؟ مثلا آقای خسروپناه که برای استادها تدریس می‌کنند، چطور تدریس در اینجا را قبول کردند؟**

یکی از دلایل هایش حضور دانشجویان مستعد و خوش‌فکر است. بعضی از استادان به‌نام هم در شورای سیاست‌گذاری یا هیأت موسسان اینجا حضور دارند و علاوه بر این؛ اعتمادی است که استادان به مدیریت این مرکز دارند.

■ **اعضای هیأت موسسان حوزه‌های دانشگاهیان در سطح کشور، چه کسانی هستند؟**
حاج آقای محمدیان، آقای جعفری، خانم آیت الهی، آقای نخچی آقای خسروپناه، آقای پناهیان و ...

■ **بعد از پایان دوره‌ها مدرکی هم به دانشجویان داده می‌شود؟ مثلا برای ادامه تحصیل در سایر حوزه‌ها؟**
خیر. فقط گواهی تحصیلی داده می‌شود که در رزومه تحصیلی دانشجویان قرار می‌گیرد. مثلا دانشجویانی که جذب جامعه الزهرا شدند، بعضی نمره‌هایشان را قبول کرده‌اند... از سوی دیگر ما

از همه رشته‌ها هستند، هم دانشجویان انسانی استقبال می‌کنند و هم فنی. البته بچه‌های فنی شور و اشتیاق زیادی دارند، شاید چون احساس می‌کنند از درس‌های اسلامی فاصله گرفته‌اند، بیشتر علاقه نشان می‌دهند.

بین دین‌پژوه‌ها، دانشجوی الهیات و فلسفه هم داریم که بیشتر به دلیل تعریفی که از استادان ما شنیده‌اند، جذب اینجا می‌شوند، حتی بعضی طلبه‌های حوزه هم استقبال می‌کنند. علتش بیشتر جنبه‌های حاشیه‌ای و فضای متفاوت اینجا است. مثلا ما درس‌هایی داریم مثل ادیان و جریان‌شناسی که جزو درس‌های حوزه نیست و به دلیل اینکه طلبه‌ها معمولا محل رجوع سوال‌های دیگران هستند، دوست دارند دانش‌شان را در مسایل جنبی هم گسترش بدهند تا بتوانند پاسخگوی پرسش‌های متداول دیگران باشند. حتی بیشتر آنها قبلا مسیر حوزه را هم طی کرده‌اند اما به دلیل نبود امکان تحصیل هم‌زمان در حوزه و دانشگاه، رهایش کرده‌اند.

بخشی از متقاضیان هر ترم هم دوستان و همکلاسی‌های ورودی‌های قبلی هستند که با محیط تا حدودی آشنایند و تعداد این گروه از متقاضی‌ها کم نیست.

■ **پذیرش غیر دانشجویان ندارید؟**

خیر. به دلیل اینکه رسالت بنیان اولیه حوزه، تربیت و اثرگذاری در محیط دانشگاه است تا کنار واحدهای رسمی دانشگاه، بنیه و حافظه معارف اسلامی دانشجویان تقویت شود.

■ **نحوه گزینش دانشجویان به چه شکلی است؟**

نحوه گزینش در مراکزها متفاوت است و با نظر مدیر انجام می‌شود. مثلا دانشگاه امیرکبیر در این ترم منابع درسی معرفی کردند و آزمون گرفتند، یا ترم قبل دانشگاه‌های شهیدبهشتی و علم و صنعت همین کار را انجام دادند، ولی در این مرکز ثبت‌نام اولیه در سایت صورت می‌گیرد و بر اساس همان اطلاعات، اولویت‌بندی می‌کنیم. مثلا دانشجوی ارشد یا بالاتر، یا رشته‌های علوم تربیتی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فنی اولویت دارند. ولی دانشجویان الهیات در اولویت نیستند، چون به دلیل قرابت محتوا، معمولا درس‌ها برایشان خوشایند نیست. البته این مطلق نیست؛ مثلا چند داوطلب از دانشگاه امام صادق علیه‌السلام داشتیم، قبل از پذیرش تذکر دادم که اگر شروع می‌کنید، همت کنید که به سرانجام هم برسائید. الحمدلله خوب و با جدیت ادامه دادند، دلایل هم سطح علمی کلاس‌ها و حضور بعضی استادان ویژه است



دکتر بانکی پور می گوید ارتباط دختر و پسر به ازدواج آسیب می زند، چه ارتباط سالم باشد، چه ناسالم!

بزرگترین مانع ازدواج!

دکتر امیرحسین بانکی پور / مدرس دانشگاه و کارشناس مسائل خانواده و ازدواج

ازدواج و مسایلی است که برای دختر و پسر پیش آمده و بعد از ازدواج با بی اعتمادی یا نگرانی یا مقایسه های بی مورد، نمود می یابد و کار به جدایی و طلاق می انجامد.

ازدواج و ارتباط رقیب هم هستند

اگر بخواهم ام المسایل وام الموانع ازدواج را که رسیدن به آن حاصل ۱۰ سال کار، تجربه، مقاله، مطالعه و مشاوره های زیاد است، در یک جمله خلاصه کنم، می گویم «ارتباط دختر و پسر» که بیشترین ضربه را به ازدواج زده است.

اما دلایل اثبات:

ما ۲۰ دو رقیب داریم؛ ارتباط و ازدواج. این ها رقیب هم هستند. دو جاده داریم، جاده ارتباط و جاده ازدواج، هرچه پهنای جاده ارتباط گسترده تر شود، جاده ازدواج باریک تر می شود.

برای این حرف چند دلیل دارم؛

ازدواج کنند. براساس سرشماری سال ۸۵ از دختران مقطع ۳۵-۳۰ سالگی، از هر ۷ دختر، یکی مجرد مانده، یعنی یک هفتم دختران ۳۵-۳۰ ساله، ازدواج نکرده اند که وضعیت نگران کننده ای است. ۲) میانگین ازدواج خیلی بالا نرفته، اما قبلاً اگر جوانی در ۲۵-۲۰ سالگی ازدواج می کرد، قبل از آن دچار مخاطرات جنسی نمی شد، عامل های تحریک کننده جنسی مثل الان در جامعه نبود. مردی که در ۲۵ سالگی ازدواج می کرد، درگیر کار بود و اصلاً فرصت و فراغت برای این چیزها پیدا نمی کرد. از ۶-۷ سالگی مشغول کار می شد و تا ۲۵ سالگی فرصت های آزاد زیادی در اختیارش نبود. اما الان یک جوان ۲۷-۲۶ ساله را می بینیم که ازدواج نکرده، شغل ندارد و بی کار می چرخد و طبیعتاً دچار آسیب و مخاطرات جنسی هم می شود. خسارت عمده این آسیب ها، برای بعد از ازدواج است. اینکه طلاق زیاد شده؛ یکی از اصلی ترین عواملش مربوط به قبل از

در سال ۱۳۴۵ میانگین سن ازدواج در خانم ها ۱۸ سال بوده است. گاهی تصور می شود چون سی-چهل سال پیش خانم ها در ۱۴-۱۵ سالگی

ازدواج می کردند، لابد مادرهای آنها هم در ۷-۸ سالگی ازدواج کردند، اما این طور نیست.

آمار نشان می دهد میانگین سن ازدواج آنها ۱۸ و نیم سال بوده که حالا به ۲۲ سال رسیده، یعنی فقط ۳ و نیم سال بیشتر شده است اما ۲-۳ مساله کنار این وضع ایجاد شده که باید به آن ها بپردازیم:

۱) مجرد زیستن: بعضی از جوان ها زندگی مجردی را انتخاب کرده اند که پیش از این در جامعه ما سابقه نداشته است. این مساله الان در خانم ها بیشتر و در آقایان کمتر است. دلیلش این است که وقتی خانم ها سن شان از ۳۰ سال بالاتر می رود، امید به ازدواج شان کم می شود و کمتر می توانند





فضاهای ارتباطی، انگیزه پسر را برای ازدواج کاهش داده، چون وقتی پسر می‌خواهد ازدواج کند، هزار و یک شرط برای او قرار می‌دهند ولی وقتی بخواند با یک دختر ارتباط برقرار کند، شرط و شروطی وجود ندارد.

جمع کند. طبعاً انتخاب برایش سخت می‌شود. از سوی دیگر گروهی از خانم‌ها در همین ارتباط‌های سالم، میانه راه ناگهان احساس می‌کنند که وابستگی برایشان ایجاد شده، در حالی که از اول هیچ قصدی نداشتند و ارتباط‌ها هم تعریف شده بود ولی یک‌دفعه به خودش می‌آید و می‌بیند دلبسته و وابسته این شخص شده است در صورتی که هیچ حرف صمیمی هم بین‌شان رد و بدل نشده است.

خواستگاری دختر از پسر اشکال دارد؟

این سؤال است که در دهه اخیر خیلی مطرح می‌شود ولی در گذشته چنین پرسشی را نمی‌بینیم. این کار نه اشکال شرعی دارد، نه اشکال قانونی ولی با طبیعت دختران مغایر است. این رفتار، خلاف ذات او است و اثری معکوس بر طبیعت دختران و پسران می‌گذارد. پسر طالب است و دختر مطلوب. اما در این شرایط جای طالب و مطلوب عوض می‌شود. خیلی وقت‌ها ممکن است عشق نه از جهت جذابیت ظاهری، بلکه محبت ایمانی باشد. این طور نیست که حتماً شخص عاشق چشم و ابروی کسی بشود، همان معیارهای مثبت است که در فضای ارتباطی تحقق پیدا می‌کند. هر چه برای دختر خواستگار بیاورد، حتی اگر مجبور به «بله گفتن» شود، دل چرکین است، چون این فرد، با فردی که در ذهن خود ساخته سازگار نیست و این فقط به افرادی که رابطه ناسالم برقرار می‌کنند، مربوط نیست. ممکن است افرادی که رابطه سالمی هم دارند، به این مشکل دچار شوند.

یک نکته دیگر این است که فضاهای ارتباطی، انگیزه پسر را برای ازدواج کاهش داده، چون وقتی پسر می‌خواهد ازدواج کند، هزار و یک شرط برای او قرار می‌دهند ولی وقتی بخواند با یک دختر ارتباط برقرار کند، شرط و شروطی وجود ندارد. اگر هم فردا از هم خوش‌شان نیامد، هیچ جنبه دادگاهی، قانونی و اعصاب خردکنی ندارد و با یک خداحافظی، تمامش می‌کنند.

متأسفانه ما فضایی برای پسر ها ایجاد کرده‌ایم که دیگر لازم نیست هیچ مسؤولیتی داشته باشند. پسر های امروز تنبل بار آمده‌اند، می‌بینند کدام راه راحت‌تر با مسؤولیت کمتر و تنوع بیشتری است، درگیری ندارد و شرطی هم نمی‌خواهد، آن را انتخاب می‌کنند.

در بهترین حالت اگر دختر یا پسر با شخص دیگری ازدواج کند، علاوه بر نگرانی بر ملا شدن ارتباط قبل، مقایسه‌هایی که بین آن ارتباط و ازدواجش به وجود می‌آید، هزاران مشکل و معضل ایجاد می‌کند. این ارتباط‌ها و باز شدن فضای ارتباط، چه ارتباط ناسالم و - تصریح می‌کنم - چه ارتباط‌های سالم، موانع ازدواج هستند.

ارتباط سالم هم انتخاب را سخت می‌کند

خانم‌های مذهبی و متدینی هم هستند که ارتباط غلطی با پسر ها ندارند و رابطه در حد یک فعالیت اجتماعی یا یک کار است. خب این چه مانعی می‌تواند برای ازدواج باشد؟ رابطه‌های سالم هم مانع ازدواج اند، چون:

وقتی ارتباط‌های اجتماعی یک دختر با آقایان زیاد می‌شود، ذائقه او کم کم بالا می‌رود. یعنی از هر مردی یک جلوه و نکته مثبتی در ذهنش به وجود می‌آید و شرایط او برای انتخاب سخت‌تر می‌شود. این حداقل ضربه‌ای است که به او وارد می‌شود.

شاید کسی بگوید مگر بد است ذائقه دختر بالا برود؟

بله، ممکن است او در معرض خواستگاری فردی با این ویژگی‌ها قرار نگیرد. آنچه که او در ذهنش از مردها می‌سازد با واقعیت خارجی فرق دارد و هر چه تحقیق می‌کند و به طرف مقابل نزدیک می‌شود، می‌بیند

استانداردهای آرمانی ذهنش را ندارد و برای همین مدام خواستگارها را رد می‌کند. تا به شرایطی می‌رسد که تعداد خواستگارها کم شده و کیفیت آنها پایین آمده است.

به طور غریزی دختر برای پسر جذاب است. برای هر پسری، دختر جذاب است به شرط اینکه نگاه ویترنی به دختر نداشته باشد و مدام انواع و اقسام دخترها جلو چشمش نباشند. اتفاقی که در این فضاهای ارتباطی می‌افتد، این است که جلو چشم پسر ها، دخترهای گوناگون قرار گرفته‌اند و ذائقه پسر ها هم سخت شده است. پسر هایی هستند که تا حالا ۶۰ جا، ۷۰ جا خواستگاری رفته‌اند و می‌گویند: «نمی‌دانم، نمی‌پسندم، دست خودم نیست». چه بلایی سر این پسر آمده؟ این پسر در فضای ارتباطی آدم‌های مختلفی را دیده، از یکی صورت زیبا دیده، از یکی کلام زیبا شنیده، از یکی هنر زیبا دیده و حالا می‌خواهد همه این‌ها را در یک فرد

(۱) به جامعه ماتوجه کنید، به شهرها و استان‌ها نگاه کنید، هر چه فضاهای ارتباطی گسترده‌تر بوده، شرایط ازدواج سخت‌تر شده است، سن ازدواج بالاتر رفته و طلاق هم بیشتر شده است.

(۲) وقتی فضای ارتباط باز شد، انگیزه ازدواج در آقایان کم می‌شود. دختران ارتباط را مقدمه‌ای برای ازدواج می‌دانند، در حالی که معمولاً این طور نیست. من به طور قاطع می‌گویم ۹۰ درصد دختران ما و حتی بالاتر از ۹۰ درصد، اولین ارتباط صمیمی که برقرار می‌کنند، قصدشان ازدواج است. وگرنه دختران ما اجازه نمی‌دهند پسری تا این حد به حریم‌شان نزدیک شود. شاید دختر مذهبی و متدینی نباشد، اما نگاهش این گونه است. می‌گوید: «ما هم دیگر را می‌خواهیم، پس عیبی ندارد که با هم دست بدهیم، برویم، بیاوریم... این مقدمه‌ای است که ما را به ازدواج می‌رساند.»

دخترها به قصد ازدواج ارتباط می‌گیرند

دختر وقتی در اوایل سن جوانی احساس نیاز به جنس مقابل می‌کند، ما این احساس نیاز را با ازدواج پسر نمی‌کنیم و می‌گوییم هنوز زود است که دختر راهنمایی و دبیرستانی ما ازدواج کند، در نتیجه این احساس نیاز با ارتباط پسر می‌شود.

مثلاً در سن دانشجویی و در محیط دانشگاه، دختر با پسری در فضای دانشگاه آشنا می‌شود. احساس می‌کند کلام آن پسر و نوع نگاهش طوری است که او خواهان من و من خواهان او هستیم. به همین سادگی دختر خواستگاریش را نمی‌پذیرد و آنها را رد می‌کند به این امید که شرایط فراهم شود و این پسر به خواستگاری او بیاورد. در حالی که این دختر در سن طلایی ازدواج است، یعنی قدرت انتخاب و شرایط ازدواجش بسیار بالاست ولی آن پسر از نظر اجتماعی و عرفی شرایط ازدواج ندارد. مدت‌ها سپری می‌شود و پس از ۳-۴ سال دختر متوجه می‌شود؛ زهی خیال باطل! یا آن پسر از اول قصدش ازدواج نبوده، یا منصرف شده، یا به بهانه‌ای به هم زده، یا با مانع تراشی خانواده که روبه‌رو می‌شود، می‌گوید من تورا دوست داشتم ولی خانواده‌ام قبول نکردند و... .

خب، چه اتفاقی افتاد؟ دختری که ۳-۴ سال است با این پسر ازدواج عاطفی کرده، ضربه روحی شدیدی می‌بیند که او را نسبت به کل ازدواج بی‌انگیزه می‌کند. گاهی به همه پسر ها بی‌اعتماد می‌شود، یا می‌خواهد ازدواج کند ولی احساس می‌کند سن ازدواجش بالا رفته و دیگر آن فرصت‌های قبلی را ندارد و آن‌هایی که الان طرح می‌شوند، قابل مقایسه با قبلی‌ها نیستند و نمی‌تواند «بله» بگوید. این از آثار مخرب ارتباط دختر و پسر، روی دختران است.

دختران ارتباط را مقدمه‌ای برای ازدواج می‌دانند، در حالی که معمولاً این طور نیست. من به طور قاطع می‌گویم ۹۰ درصد دختران ما اولین ارتباط صمیمی که برقرار می‌کنند، قصدشان ازدواج است.

میم مثل معرفت

هانیه موید

«سر سفره عقد به بیوه شدن فکر کردم و یتیم داری، به تنهایی بعد از رفتنش... به نبودنش... زدم زیر گریه، بقیه هم گریه کردند»
شهید اصغری خواه از روز اول بیشتر از پنج سال قول زندگی نداده بود و سال ششم رفت، به حکم پیر جماران.

می گویم: سخت نبود؟

می گوید: خدا صبرش را هم می دهد... سخت بود ولی شیرین، مثل رنج تولد فرزند، همه را با لذت تحمل کردم و هنوز هم می کنم. از روز اول قرارمان بر رفتنش بود.

برای خدا رفت، حرف امام حجت بود.

پشیمان نیستید؟ با این روزگار و سختی معیشت و ...

پشیمان نیست. می گوید: سختی که آن روزها هم بود، چیز جدیدی نیست. امام برای ما عمو خیمه بود. هر قدر خیمه بلرزد، استوار به ستونش است و حالا هم. همسرم می گفت: انقلاب مثل دریاست، آلودگی را بر نمی تابد. با موجی همه را پس می زند. ۱۷ ساله بوده که امام را شناخته. معرفتش با آن سن کم، آن قدر کامل بوده که به اعتبار آن، عزیزترین فرد زندگی اش را به مسلخ بفرستد و رنج یتیمی بر صورت دردناک هایش ببیند و محکم پشت انقلاب بایستد، محکم تر از خیلی از صاحبان ادعا...



يك مشت رازقی

سیده اعظم سادات

را خودت، با دست های خودت به خاک بسپاری. یادت هست؟» دست هایم را روی شقیقه هایم می گذارم و فریاد می کشم: «نه!»
چشم هایم را باز می کنم. قلمم تند می زند. قطره های ریز عرق روی پیشانی ام را پوشانده. دستم را ستون بدن می کنم و نیم خیز می شوم. صدای مؤذن در کوچه پیچیده. میله کنار تخت را می گیرم و بلند می شوم. روبه روی عکس امیر می ایستم و به چین های صورتم نگاه می کنم که حالا در قاب عکس چوبی او جا گرفته. زیر لب می گویم: «حق داشتی مادر! پس دیگه بر نمی گردی؟»

نگاهم به بند پوتین های واکس زده اش گره می خورد و بعد به قوطی واکسی که کنار در است. کنار حوض فیروزه ای، مشتی آب به صورتم می پاشم. وضو می گیرم. یک شاخه رازقی روی جانماز می گذارم. باید به خانم بگویم غلط کردم...

خاک می سپارد. فقط امیر آنجا سرگردان است! کنار خانم می ایستم و این پا و آن پا می کنم. زیر چشمی به امیر نگاه می کنم که انگار هنوز از دست من ناراحت است و از گفتن علتش طفره می رود. به چادر سیاه خانم نگاه می کنم و به قامت بلندش که از کمر کمی خمیده شده. آرام می گویم: «خانم جان! از وقتی پسرم مفقود الاثر شده، هروقت به خوابم می آید، انگار از دستم ناراحت است. روی ماهش را از من برمی گرداند. شما نمی دانید چرا؟»
خانم انگشت اشاره اش را به سمت نخل های بریده می چرخاند و می گوید: «نگاه کن، اون قبرها قبر شهدای گمنامه. اون هایی که غریبان شهید شدند. برای اینکه بدن هایشان مثل پیکر پسرم روی زمین نماند، خودم اون ها رو به خاک سپردم. اما امیر!»

با اشتیاق و ترس می گویم: «امیر چی؟» می گوید: «در مراسم عزای پسر، قسمم دادی که امیر

باز رویش را برمی گرداند. شن های نرم و گرم شلمچه پایم را نوازش می دهد. چند قدمی جلوتر می روم و با صدای بلند می گویم: «امیر جان، الهی فدات بشم، چرا بهم نگاه نمی کنی؟»
و او هیچ نمی گوید. مثل بچگی هایش که قهر می کرد. اما الان مردی شده، بلند قامت و چهارشانه. صدای روضه حضرت علی اکبر مرحوم کافی در گوشم می پیچد... می خواهم گریه کنم، نمی توانم.

کنار نخل های بی سر، قیامتی است. گرد و غبار از طرفی و جنازه های به زمین افتاده، از طرفی دیگر. اما امیر ایستاده و به افق خیره شده. جسم درخشانی از همان سو چرخ می زند و به سمت ما می آید. جلوتر می روم. خانمی است، بلند قد با چادر سیاه. از زیر روبندش نور می تراود. مات و میوه ت مانده ام.

بانو کنار جنازه ها می ایستد و تک تک آنها را به

پای درس خداشناسی بانوی زینبیه

ناهید صباغی

خبر ولادت زینب سلام الله علیها
وقتی به امیرالمومنین علی علیه السلام رسید،
در محراب مسجد به نماز ایستاده بود.
پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر بود.
پدر و مادر
منتظر ماندند تا پیامبر خدا از سفر برگردد،
برای نامگذاری...

پیامبر آمد.
نوزاد را در آغوش گرفت.
او را بوسید.
و منتظر پیام خدا ماند،
برای نامگذاری...
جبریل پیام آورد:
«زینب»

یعنی: «زینت پدر»
یعنی: «درخت خوش منظره‌ای که رونندگان از بوی خوش آن
سرمست می‌شوند.»

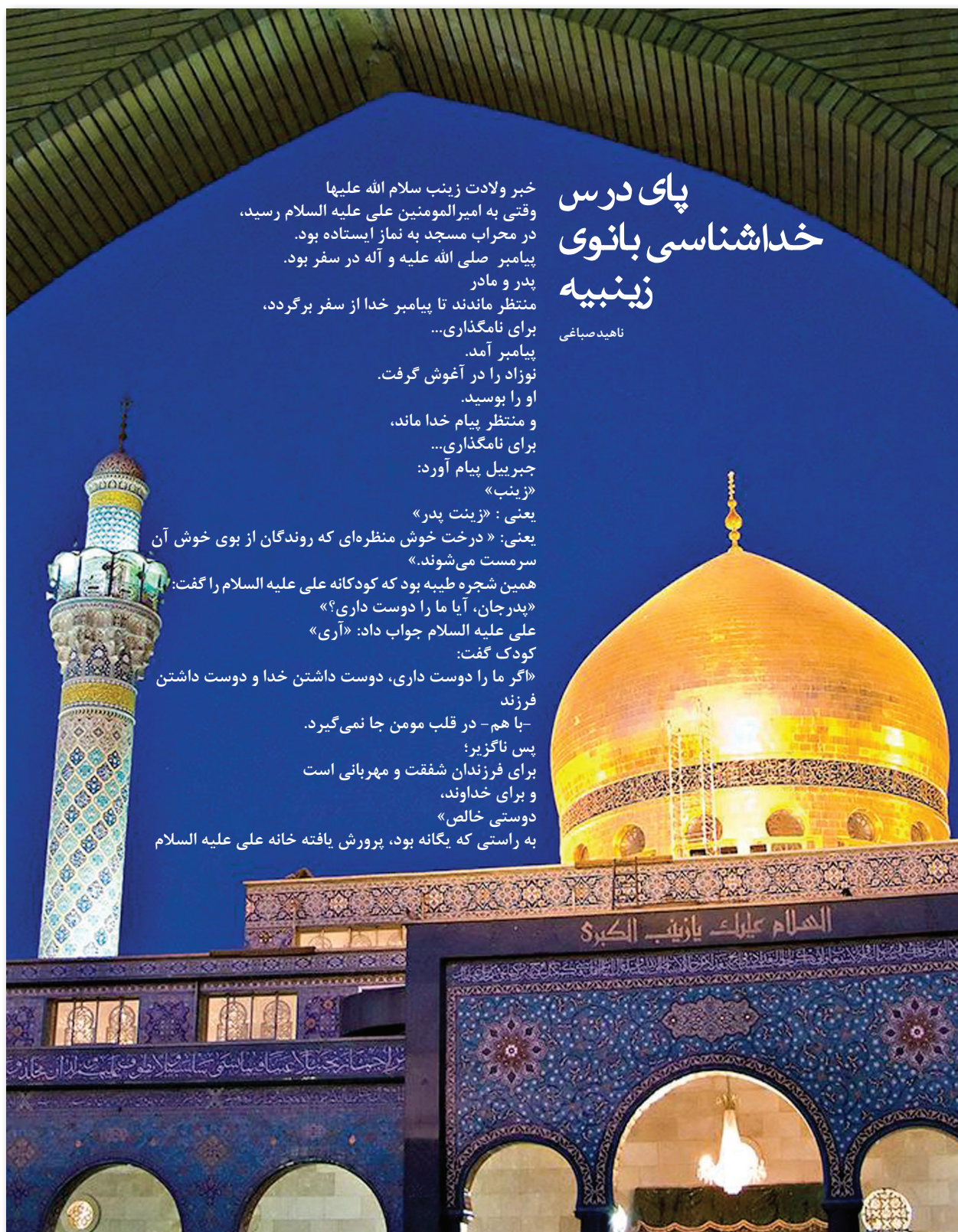
همین شجره طیبه بود که کودکانه علی علیه السلام را گفت:
«پدر جان، آیا ما را دوست داری؟»
علی علیه السلام جواب داد: «آری»
کودک گفت:

«اگر ما را دوست داری، دوست داشتن خدا و دوست داشتن
فرزند

-با هم- در قلب مومن جا نمی‌گیرد.

پس ناگزیر:
برای فرزندان شفقت و مهربانی است
و برای خداوند،
دوستی خالص»

به راستی که یگانه بود، پرورش یافته خانه علی علیه السلام



چیزی به نام برنامه ریزی

اول: اَلْهٰی لَا تُؤَدِّبْنِیْ بِعُقُوْبَتِکَ وَ لَا تَمُکِّرْ بِیْ فِیْ حِلَّتِکَ
دوم: گرچه انگار دعا و دعاخوانی پیوند عجیبی با خلوت و تنهایی دارد ولی هستند افرادی که در کنار مداحی به مناجات خوانی و دعا خوانی هم می‌پردازند و چقدر هم جلسات خوبی برپا می‌کنند. حاج ماشالله عابدی از این دسته است که بی شک اسطوره اخلاق در بین مداحان و مناجات خوانان است. گپ و گفتن با این بزرگوار را در صفحات ویژه مناجات خوانی بخوانید.

سوم: رمضان به پایان می‌رسد، برای ما چه می‌ماند؟ گفته‌اند که حفظ داشته‌ها بسیار سخت‌تر از به دست آوردن آنهاست. شیطان که رها شد چه کنیم؟

چهارم: همه دکتر حسن خجسته را به درستی مدیری رسانه‌ای می‌دانند، اما او حرف‌های دیگر و بهتر بگوییم دغدغه‌های دیگری هم دارد. در بخش زینبیه گفت‌وگوی متفاوت با او را از دست ندهید.

پنجم: پارسال با اینکه پای خودمان هم گیر بود ولی به برنامه شبهای روشن نقد داشتیم، اما امسال دیدیم اوضاع خراب‌تر از این حرف‌هاست. باز صد رحمت به پیام ابراهیم پور و شبهای روشن. بعضی از برنامه‌های رضانی تلویزیون روز به روز کامل می‌شوند و هر بار می‌بینی یک چیزی به برنامه یا به دکور یا به عوامل اضافه شده. اتوبوس را دیدم! از ایستگاه اول که راه می‌افتد آهسته آهسته

پر می‌شود؟ خوب شد چیزی به نام برنامه‌ریزی هم وجود دارد.
ششم: در بخش هیأت با یکی از پرطرفدارترین منبری‌های این روزها گفت‌وگو کرده‌ایم و راز و رمز موفقیتش را بر ملا کرده‌ایم.
هفتم: مرغ گران شد و صدای همه درآمد. بگذریم که این وسط بعضی‌ها هم پیشنهادهای شگفت‌انگیزی می‌دادند. داستان مرغ حسابی رسانه‌ای شد اما کاغذ هر روز گران‌تر می‌شود و لطمه‌ای که به چاپ کتاب و مطبوعات و بالتبع به فرهنگ مملکت می‌زند به زودی خودش را نشان می‌دهد و صدایی هم در نمی‌آید. حالا خودتان حساب کنید در رشد یک ملت مرغ مهمتر است یا کاغذ؟
هشتم: سوال می‌کند از خود هنوز آهویی/ که بین دام و نگاهت کدام صیاد است؟

نهم: در آداب دینی ما رفتاری وجود دارد به نام عذر خواهی که برای طلب بخشش از اشتباهات قبلی وضع شده. فکر می‌کنید چیزی از انسان کم می‌شود اگر یک بار بگوید: ببخشید اشتباه کردم.

دهم: عکس‌های هیأت‌های قدیمی که بر در و دیوار دارید را بفرستید تا به نام خودتان در صفحه آخر مجله چاپ کنیم. اصلش را هم پس می‌دهیم خیالتان راحت.

یازدهم: بزرگترین لطف خوانندگان یک نشریه خرید آن و توصیه کردنش به دیگران است. اگر خیمه را می‌پسندید تبلیغ کنید برایش.

دوازدهم: می‌گویند هیچ وقت رهایمان نکرده، رهایش نکنیم.

پیام‌های شما

این شماره به دلیل زیاد بودن پیامک‌های رسیده مجبور شدیم «پیامک‌های ما» را حذف کنیم.

۱- جلد مجله بسیار عالی و جذاب است.
۲- مطالعه مجله خستگی رو از روح و تن به در می‌کند.
۳- اگر کتاب‌ها را در سایت بگذارید جهت دانلود خیلی عالی می‌شود.
۴- در انتها دمتون گرم.
۰۹۱۲۰۰۰۰۷۶

فرم نظر خواهی از خوانندگان ماهنامه خیمه را چاپ کنید. برای بهتر شدن ماهنامه خیمه خوب است.
۰۹۱۷۰۰۰۰۲۷۴

موضوع ویژه یک شماره از ماهنامه خیمه را به موضوع مهدویت اختصاص بدهید.
۰۹۱۷۰۰۰۰۲۷۴

مصاحبه تان با خانم فریده خزعلی عالی بود. جو مدرسه روشنگر بی نظیر است. ممنون
۰۹۱۴۰۰۰۰۹۳۳

سلام مطلوب است یادنامه‌هایی ویژه محققان، نویسندگان، شعرا، خادمان اهل بیت، در هر شماره کار کنید.
۰۹۱۷۰۰۰۰۷۱۳

باعرض سلام و قبولی طاعات و عبادات. می‌خواستم درخواستی بکنم که فقط شماره پیامک‌تان را داشته‌م. سی دی جهت آموزش بهتر قرآن و احادیث قرآنی و روش تدریس قرآن معرفی کنید.
۰۹۱۴۰۰۰۰۷۶۵

با تعزیه خوانهای معروف مصاحبه کنید.
۰۹۱۳۰۰۰۰۷۷۵

باسلام و عرض ادب. از مجله تان خیلی خوشم آمد و اولین بار بود که خواندم. باید بهتر توزیع شود.
۰۹۱۹۰۰۰۰۸۷۲

اگر امکان داشت مطالبی در خصوص تولد حضرت رقیه سلام الله علیها چاپ نمایند.
باتشکر فریدالدین عطاو.
۰۹۱۲۰۰۰۰۸۶۴

نمایندگی خیمه در استان هرمزگان کجاست؟
۰۹۱۷۰۰۰۰۵۱۹

۱- جلد مجله بسیار عالی و جذاب است.
۲- مطالعه مجله خستگی رو از روح و تن به در می‌کند.
۳- اگر کتاب‌ها را در سایت بگذارید جهت دانلود خیلی عالی می‌شود.
۴- در انتها دمتون گرم.
۰۹۱۲۰۰۰۰۷۶

لطفا درباره حاج سلیم مؤذن زاده مطالبی بنویسید.
۰۹۱۴۰۰۰۰۲۳۴

از عزاداری‌های شمیران از ذاکرین این منطقه به خصوص استاد حجت کسری که چند سالی در بستر بیماری هستند گزارشی یا خاطره‌ای چاپ کنید.
۰۹۱۲۰۰۰۰۶۸۵

مصاحبه با حاج محمد رضا طاهری رو خواندم، کاش می‌پرسیدید شما که مداح کشوری هستید چرا فقط در تهران جلسه دارید و به شهر و شهرستانها نمی‌روید؟
۰۹۱۷۰۰۰۰۲۱۲

به شیراز هم سر بزنید. لطفا باحجت الاسلام انجوی نژاد مصاحبه و از کانون رهپویان وصال شیراز هم گزارش تهیه کنید.
۰۹۱۷۰۰۰۰۵۴۵

بعد از ماه رمضان ۹۰ برنامه شبهای روشن با خیمه آشنا و عاشقش شدم اما پیدا کردنش در قائم شهر سخت بود. برای کتابخانه ای که میرفتم می‌آمد اما با تاخیر اما الان صفحه اشتراکش رو پر کردم و فرستادم پس زودتر عضویم را قبول کنید و ماهنامه رو سر وقت برسونید.
۰۹۱۱۰۰۰۰۳۵۰

خسته نباشید خدمت خیمه‌ای‌ها، اگر می‌شود مصاحبه‌ای با آقای حمیدعلیمی ترتیب بدهید.
۰۹۳۹۰۰۰۰۹۱۳

خواستم از شما درخواست کنم سری هم به هیأت ما در میدان هاشمی تهران بزنید که یکی از قدیمی ترین ها در غرب تهران است و سال ۱۳۰۵ تاسیس شده.
۰۹۱۲۰۰۰۰۸۶۴

باسلام می‌خواهم با یک پیام از شما درخواستی

ما باید کاری کنیم که
در کشور ما آدمی که
مطالعه نمی کند نباشد.

مقام معظم رهبری



کتاب دلخواه خود را از کتاب من بخواهید



اهداف طرح کتاب من

- حرکت در راستای عدالت فرهنگی
- ترویج فرهنگ مطالعه
- جذب اساتید، پژوهشگران، نخبگان و دانشجویان به کتابخانه های عمومی و تأمین منابع مطالعاتی آنها
- مشارکت اعضای کتابخانه ها در غنای منابع کتابخانه ها
- جذب همه افسار جامعه به کتابخانه ها و تأمین نیاز مطالعاتی آنها
- تقویت منابع کتابخانه ها و مجموعه سازی با نظر مستقیم اعضای همان کتابخانه

www.ketabman.ir

نشر آرم امننت شرکرد:

سه عنوان کتاب جدید از

حجت الاسلام محمدرضا زائری

کتاب

حجاب بی حجاب

محمدرضا زائری

حجاب بی حجاب



بایدرفت

محمدرضا زائری

بایدرف

ت



قدم کلیک هایتان برچشم

مُنتخبی ازادافت های وبلاک «میلندگی شجاری»

محمدرضا زائری

ششم

قدم کلیک هایتان برچشم



ارسال به تمام نقاط کشور بدون هزینه پستی

۰۹۱۳۱۱۴۷۰۲۹

۰۳۱۱-۲۳۵۱۷۰۹

تلفن:

www.NashreArma.com



گلوبل انجمن

International Congress Of
Imam Ali Al Naqi (Peace be upon him)
المؤتمر الامام علي النقي (عليه السلام) الدولي



المؤتمر
الامام علي النقي (عليه السلام)
الدولي

في الاسلام التالية:
شعر، مقالات، نصوص أدبية، جرافيك

يمكن ارسال الآثار حتي رابع من شهر شوال
المصادف الثاني والعشرين من أغسطس

للاستفسار راجعوا موقعنا الالكتروني:
www.hadiyoon.ir

International Congress Of
Imam Ali Al Naqi (Peace be upon him)

Poetry, Treatise, literary Text,
Graphics Episode

Work Deadline For Sending:
22/August/2012

For More Information Check Out This Site:
www.hadiyoon.ir

e-mail: Info@Hadiyoon.ir
P.O.BOX: 16765-1498

شعر (كلاسيك، نيمائي، سپيد، نوحه، سرود، ترانه)

مقاله و متن ادبی (با موضوع امام هادي عليه السلام و زيارت جامعه كبيره)

گرافيك (اسماء، القاب، احاديث)



مهلت ارسال آثار:

اول شهريور ۱۳۹۱

نشانی اینترنتی:

www.hadiyoon.ir

رایانامه:

info@hadiyoon.ir

صندوق پستی:

۱۶۷۶۵-۱۴۹۸

سازمان فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شعبه جوانان اسلام



هیئت الرضا
مجلس شورای اسلامی
و رهبران شیعه

نشانی دبیرخانه: تهران صندوق پستی: ۱۴۹۸-۱۶۷۶۵ / تلفن: ۱۶۷۶۵-۱۴۹۸ / فکس: ۱۶۷۶۵-۱۴۹۸

شماره چهارم منتشر شد

داستان

ماهنامه



توی «داستان» برای همه جاهست

www.Dastan-magazine.com

توزیع و اشتراک: ۸۸۸۱۳۱۸۲

پیامک: ۰۹۳۷۸۷۶۵۱۶۱